

ایینه پژوهش

سال سی و چهارم، شماره دوم
خرداد و تیر ۱۴۰۲ ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب‌شناسی و
اطلاع‌رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۰۰

دوماهنامه
ایینه پژوهش
سال سی و چهارم، شماره دوم
خرداد و تیر ۱۴۰۲

Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.34, No.2 Apr - May 2023

A bi-monthly journal exclusively
review & information dissemination

200

dedicated to book critique, book
in the field of Islamic culture

روایت یک تجربه شیرین | از اینجا و آنجا به مناسبت دویستمین شماره |
تحلیلی بر پژوهش حوزوی معاصر | آینه داری | «خرق عادت» در «آینه»؛ به
شادمانگی انتشار دویستمین شماره مجله آینه پژوهش | «ای کاش
دستش بریده بود و کتاب را خراب نمی‌کرد» | چاپ نوشت (۷) | «بگاہ
خوردن» یا «بگاہ خوردن»؟ | سخن از عشق در مجلس یحیای برمکی |
یادداشت‌های شاهنامه (۵) | نسخه خوانی (۳۴) | نوشتگان (۱) |
تصحیح انتقادی یا تزیین انتفاعی؟ | رباعیات اسیر شهرستانی در دیوان
خاقانی | روان‌شناسی اخلاق و چالش‌های تازه | نکته، حاشیه، یادداشت

آسان آسان از ریض مسلمانی کی توان بیرون آوردن
پیوست آینه پژوهش | فارسیات استفتاءات موجود در کتاب الحوادث و النوازل و الوقعات
از احمد بن موسی کشی (متوفای ۵۵هـ)

محمدرضا مهملوی زان احمد
وادیانی | رسول حقیر | آسان آسان
خوارزمشاهی | سید محمدحسین
حکیم | مجید حبیب
محمد عمادی | سید احمد رضا
موسوی قزوینی | سید احمد رضا
قائم مقامی | سید احمد رضا
عطائی | سید احمد رضا
سیدحسین آسانی | اردکانی



پرتال
دوماهنامه
آینه پژوهش

Jap.isca.ac.ir

آسان آسان از رِبض مسلمانی کی توان بیرون آوردن

رسول جعفریان

| ۳۸۷-۴۶۵ |

فارسیات استفتاءات موجود در کتاب
الحوادث و النوازل و الواقعات از احمد
بن موسی گشی (متوفای ۵۵۰)

کتاب الحوادث و النوازل و الواقعات اثر احمد بن موسی کشی (م ۵۵۰) از کهن ترین آثاری است که به گردآوری استفتائات جدید یا همان نوازل و مسائل فقهی بر اساس فقه حنفی پرداخته است. درواقع این کتاب یکی از مهم ترین منابع فقه حنفی است که از روزگار کهن باقی مانده و همواره به آن ارجاع داده شده و در منابع بعدی، از آن با عنوان «مجموع» یا «مجموع النوازل» یاد و مطالبی نقل شده است.

شهرگش - جایی که نویسنده از آن شهر است - در ماوراءالنهر شهری که در حال حاضر به آن «شهر سبز» گفته می شود، در فاصله هشتاد کیلومتری سمرقند، صد کیلومتری نسف و ۲۵۰ کیلومتری شهر بخارا است. این منطقه هم زمان زیر نفوذ فرهنگ ایرانی - زرتشتی و بودایی بوده است، هر چند از نمونه های فراوانی از آنچه در این کتاب آمده می توان حدس زد که آیین زرتشت بر آن غلبه داشته و تأثیر آن تا قرن ها بعد از فتح منطقه توسط اسلام و از جمله تاریخ نگارانش این کتاب در میانه قرن ششم هجری، پابرجا بوده است.

احمد بن موسی کشی از شاگردان نجم الدین نسفی (م ۵۳۷) از عالمان این دیار بوده و این اثر مهم او که حاوی استفتائاتی در ابواب مختلف فقهی است، و در مواردی نشانگر ورود خود او به بحث و دقت های خاص است، در نسخه های متعدد برجای مانده است. کتاب یاد شده همواره مورد استناد فقیهان بعدی حنفی قرار گرفته است.

آگاهیم که ساختار کتاب های نوازل، عمدتاً به صورت پرسش و پاسخ است و محتوای آنها، مسائل تازه ای است که در هر یک از ابواب فقه روی داده و عموماً شامل مواردی می شود که برای مردم اتفاق افتاده و مورد سؤال واقع شده است. زمان و مکان شکل گیری این اثر مانند آثار مشابه دیگر، ماوراءالنهر و عمدتاً شهرهای سمرقند و بخارا و بلخ و ترمذ و نواحی قرای آنهاست. مسائل مزبور میان این مردم روی داده و منعکس کننده زندگی اجتماعی، اخلاقی و زبانی آنهاست. طبعاً تقسیم بندی این کتاب همانند دیگر آثار فقهی، بر اساس همان ابواب فقهی شناخته شده در آثار فقهی مسلمانان از کتاب الطهاره تا بیش از شصت باب بعد از آن است. بخشی از استفتائات در هر باب، ممکن است به زبان فارسی باشد. این موارد اغلب در کتاب نکاح، طلاق، سوگند یا همان آیمان، نیز کتاب السیر یا الرده است.

کتاب الحوادث (شامل همه ابواب فقه)، گردآوری استفتائات شماری از عالمان و قاضیان وقت توسط مؤلف است که بسا پیش از زمان نویسنده یا معاصر او بودند و اغلب نامشان در این کتاب آمده است. شیخ نجم الدین نسفی (م ۵۳۷) استاد احمد بن موسی کشی، یکی از پرموردترین ها در این کتاب است و البته از شماری دیگر هم مواردی فراوان و گاه اندک آمده است. در بخش اخیر موارد متعددی و البته پشت سر هم، از استفتائات کتاب الرستفَعنی است که ما آن موارد را (عمدتاً

از مسائل بیع و خرید و فروش) از کتاب خودش در مقاله جدایی آوردیم (مقالات و رسالات تاریخی، دفتر یازدهم، تهران، نشر علم، ۱۴۰۱) و از این مقاله حذف کردیم؛ هرچند برخی از موارد آن در ابواب دیگر کتاب پراکنده بوده که از این مقاله حذف نشد. از جمله مورد ص ۶۶ که از قضا، مضمون همان را عنوان آن مقاله (من قصابی موشان نکرده ام!) گذاشته بودیم. گفتنی است مجموع النوازل، منبع کتاب‌های دیگری هم بوده و شماری از این عبارات فارسی در آن آثار نقل شده و بسا مواردی را که کتاب «الفاظ کفر فارسی» از آن منابع آورده باشیم. کتاب الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی (تهران، نشر علم، ۱۴۰۰) که بر اساس چند رساله و کتاب فقهی حنفی فراهم آمده، بیش از همه شامل تعابیر و جملات فارسی در حوزه کفر و ارتداد و در واقع از کتاب السیر است، هرچند مواردی از باب نکاح و طلاق را نیز آوردیم. زمان تألیف آن اثر، کتاب مجموع النوازل دیده نشده بود (تصحیح هم نشده بود) که در این مقاله تقدیم خواهیم کرد.

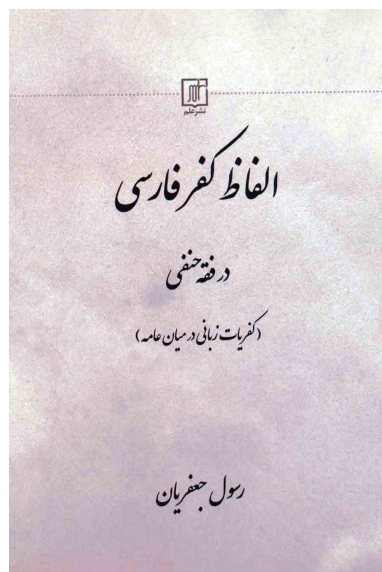
آنچه اکنون در اختیار شما عزیزان قرار می‌گیرد، جملات فارسی کتاب النوازل در ابواب مختلف فقهی است که چنان که اشارت رفت، بسا با برخی از مواردی که در گذشته منتشر کردیم، مشترک باشد. آنچه مهم است این که زمانی همه این نقل‌ها گردآوری، مقایسه، و تصحیح دقیق‌تر بشود؛ زیرا بازنویسی آن عبارات فارسی، در نسخ خطی عربی، گاه از سوی کسانی بوده است که با این تعابیر و جملات فارسی آشنایی نداشته‌اند یا در دوره جدید، مصححانی آن متن‌ها را تصحیح کرده‌اند که باز همین دشواری را در نشناختن درست زبان فارسی داشته‌اند. آنچه به دقت در آنها کمک خواهد کرد، مقایسه این قبیل استفتائات و پاسخ‌های فارسی در متون مختلف فقه حنفی است.

ما درباره اهمیت این فارسیات در مقدمه کتاب الفاظ فارسی کفر توضیح داده‌ایم. این توضیحات به ویژه درباره «فارسیات تکفیری» بوده است؛ اما به طور کلی می‌شود گفت فارغ از مسائل فقهی، عموماً سه فایده برای استخراج این موارد وجود دارد؛ یکم: ارزش ادبی-زبانی آن برای زبان فارسی؛ دوم: رابطه زبان فارسی و فقه در آن دوره؛ سوم: نکات تمدنی و اجتماعی که هر سه مورد ارزشمند هستند و جای شرح آنها در اینجا نیست.

کتاب الحوادث و النوازل و الواقعات از احمد بن موسی کشی، به عنوان یک رساله دکتری در سال ۲۰۲۰ در دانشگاه آنکارا بر اساس سه نسخه (همه در ترکیه) تصحیح و همراه با مقدمه بسیار مفصلی که پس از متن عربی آمده، منتشر شده است. متن اصلی کتاب در ۷۸۱ صفحه است. در مقدمه درباره روش کار، زندگی‌نامه احمد بن موسی کشی، اوضاع فرهنگی بلاد ماوراءالنهر در آن مقطع تاریخی و نسخه‌های کتاب که تصاویری هم از برخی از صفحات آمده، سخن گفته شده و امیدوارم علاقه‌مندی که با زبان ترکی استانبولی معاصر آشنایی دارد، زمانی آن مؤخره مفصل را به فارسی درآورد. نسخه دیجیتال کتاب یادشده از یکی از کانال‌های تلگرامی که متون فقه حنفی را اشاعه می‌دهد، گرفته شده و مقاله حاضر هم بر اساس آن نوشته شده است.

چنان كه گذشت، آنچه در اينجا خواهد آمد، فارسيات اين كتاب است كه عمدتاً در باب نكاح، طلاق، آيمان، البيوع، و كتاب السير آمده است.

فارسيات الحوادث و النوازل و الوقايع



T.C.
ANKARA ÜNİVERSİTESİ
SOSYAL BİLİMLER ENSTİTÜSÜ
TEMEL İSLAM BİLİMLERİ ANABİLİM DALI
(İSLAM HUKUKU BİLİM DALI)

AHMED B. MUSA EL KESSAFİN MECMU'UL-HEVÂDİS VE'N-SEVÂZİL
VE'L-VÂKİ'AT ADLI ESERİNİN TABKİK VE DEĞERLENDİRİLMESİ

Doktora Tezi
Abdullahik TUYCHBAEV

Tez Danışmanı
Prof. Dr. Şamil DAĞCI

Ankara, 2021

[از کتاب الطهارات تا کتاب الصوم]

ص ۷: از نجم الدین سؤال شد: «موشی به خم نشاسته فرو فتادست و مرده، و این نشاسته رسیده بوده است. به شستن پاک شود؟ فقال: «شود به سه بار». از او سؤال کردم: «اگر به اول افتاده است که آب فروریختند و یک روز سرگشاده بود. مَرین خم را باز آب دیگر فروریختند و سر بستند، ده شبانه روز چون سر بگشادند، موش یافتند دروی آماسیده، معلوم شد که به اول افتاده است و گندم به آب پلید نرم شده» چطور می شویند تا پاک شود؟ گفت: احتیاط در آن است که ریخته شود، و مشغول شستن آن نگردد، برای اینکه دل، به زوال نجاست و طهارت آن، آرام نمی شود.

ص ۱۳: از نجم الدین سؤال کردند، درباره کسی که اول نماز، در وقت شروع قبل از تکبیر بگوید: «درآمدم به نماز، یا می گوید: اقتدا کردم به امام»، آیا صحیح است؟ ما از برخی از علمای شنویم که این صحیح نیست، چون خبر از گذشته است. گفت: مهم قلب [نیت قلبی] است، همین که قصد کند که می خواهد داخل نماز شود، کافی است.

ص ۶۶: از ابوالحسن علی بن سعید رستفغنی سؤال شد: آیا موش رگ دارد که خون در آن جریان یابد؟ گفت: «چون من قصابی موشان نکرده‌ام، چه دانم؟».

ص ۷۱: در فارسی گفته می‌شود: «خررا به پایان عقبه جو دهی سود ندارد».

ص ۷۴: سؤال شد از کسی که در نماز، بردستانش سجده می‌کند. گفت: جایز است، اما بهتر است این کار را نکنند... سپس گفت: «کافران بدین جهان سجده نکردند، روی برخاک نهندند و تواضع نکردند، لاجرم روز قیامت فرشتگان را بفرمایند تا به گردشان و به روی اندرکشان به دوزخ برند... و مؤمنان تواضع کردند و روی برخاک نهندند، لاجرم روز قیامت به روشنایی روی خوش می‌روند تا بهشت».

ص ۸۰: در فارسی گفته می‌شود «فلان گردن گرد است بر ما». [یعنی: گردن فلان شخص، اطراف ما می‌گردد].

ص ۸۶: از ابوالاحمد العیاضی از این مسئله - که قبل از این آمد - در بابط مریع سؤال کردند، گفت: «امامی کردن، پیشه‌ی محمد قریبی است، و مؤذنی کردن، پیشه‌ی بلال حبشی است».

ص ۹۴: درباره آیه «ولو تقول علينا بعض الأقاویل لأخذنا منه بالیمین، ثم لقطعنا منه الوتین» گفت: «ارحیمی نهد بی فرمان، ما دست راستش را بازگیریم، بازگ‌های گردنش را ببریم».

ص ۹۶: درباره آنچه گفته اند که «ان الله تعالی یحاسب امته بالسنن لاجل النبی، إذ رسول الله لا یقدر علی محاسبة امته، وإن بقی أبد الدهر» گفت: در فارسی می‌گویند «این شماری نیست کی هیچ مخلوق بتواندی کردن، بلکه این صنع خدای است عزوجل که به طرفه العین شمار کند با همه خلق که هرکسی چنین پندارد که شمار تنها با من کرد».

ص ۹۸: اگر گفته شود: سایه خدا «ظل الله» چطور می‌تواند ظالم جائز باشد؟ مراد از «ظل» سکون و آرامش است، آیا ندیده‌اید که مردم زیر سایه درختان، از گرما درامان و آرامش هستند؟ یعنی «سلطان سبب آرامش است خلق را و آرامش کمتر بود و بیشتر بود؛ و هر چند جابر بود آرامش نیز بود».

ص ۱۱۴: عبارت «دل من حاضر نبود» در یک مسئله مفصل به عربی آمده است.

ص ۱۲۴: مردی به دیگری در وقت سحر گفت: «سحر مخور، چه سپیده دمدمی [کذا]»، پس او خورد، باید کفاره دهد.

[از کتاب النکاح]

ص ۱۳۷: از نجم الدین درباره مرد وزنی سؤال شد که آماده نکاح بودند. مرد به زن گفت: «تو

خویشتن را به ادندی کابین، مرین سُوی را اجازت کردی؟ گفت: کردم». به زوج هم با این لفظ گفتند، او هم گفت: «کردم». آیا نکاح منعقد می شود؟ گفت: آری. اگر مجرای مشابهی برای آنها نباشد که این اجازه به به آن برگردد. به هرروی، اجازه برای امضاء است نه انشاء.

ص ۱۳۸: از نجم الدین سؤال شد درباره شخصی که جماعتی را به سوی مردی فرستاد تا دختر او را خواستگاری کند. او قبول کرد. به او گفتند: «دختر خویش را فلانه را به ما دادی؟ گفت: دادم، گفتند: ما پذیرفتیم». آیا عقد نکاح میان آن دو و این خواستگار منعقد می شود؟ گفت: خیر، برای اینکه آنها گفتند «به ما دادی»، و آن را به خواستگار نسبت ندادند.

گفته شد: اگر خواستگار گفت: «دختر خویش را فلانه را به من دادی؟ گفت: دادم و وی گفت: من پذیرفتم» آیا نکاح منعقد می شود؟ گفت: مشایخ اختلاف دارند. کسی که به زنی بگوید: «خویشتن به من ده» او بگوید: «دادم»، مرد بگوید: «پذیرفتم»، برخی آن را نکاح نمی دانند، تا اینکه بگوید: «به من به زنی ده» یا زن بگوید: «خویشتن به زنی دادم»: اما برخی همان را نکاح می دانند، برای اینکه سخن او «خویشتن به تو دادم» مانند این است که زن بگوید «ملکت نفسی منک». و نکاح به لفظ «تملیک» نزد ما منعقد می شود.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به زنی که در کنار مردی و چندین زن بود، به فارسی گفت: «خویشتن به هزار درم کابین به زنی دادی؟»، آن زن گفت: بالسمع والطاعة. آیا نکاح میان آنان منعقد می شود؟ گفت: آری، برای اینکه این اجابت کردن است.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که کنیزی آزاد شده و نیز غلامی دارد. غلام از او خواست آن کنیز آزاد شده را به عقد او درآورد. وی اجازه ندارد. چند روز بعد، مردی شفاعت کرد تا به غلام اجازه دهد ازدواج کند، اما این مورد یا جز آن را معین نکرد. مولی گفت: «دستوری دادمش تا کسی را به زنی خواهد». غلام با آن آزاد شده ازدواج کرد. مولی گفت: به این عقد راضی نیستم. (نجم الدین) گفت: عقد نکاح صحیح است، برای اینکه اذن او عام است و این اذن عام، آن نهی خاص را برطرف می کند. ص ۱۳۹: از نجم الدین درباره مردان و زنانی که سرسفره ای بودند سؤال شد که زنی از آنان گفت: «این شوی من است و من خویشتن را به وی داده ام»، و آن مرد گفت: «وی زن من است، من او را به زنی پذیرفته ام»، آیا نکاح میان آنان منعقد می شود؟ گفت: خیر، چون گفت: «داده ام» و مرد گفت «پذیرفته ام». این اخبار از [امر] کاذب است، اگر گفته بود «دادم» و او گفته بود «پذیرفتم» انشای نکاح بود.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به او گفته شد: «حوار تفسیده کرد بر من، زن چرا طلاق نمی کنی؟ گفت: نکاح ما نکاح ترسایان است، باز بمیرم از یکدگر فرونیستیم»، [حوار اینجا بحث و گفتگو و جدل زن و شوهری مراد است] آیا این سبب تکفیر می شود؟ گفت: خیر، برای اینکه

معنایش این است که «نکاح ما چو نکاح ترسایان می شد، بدان معنا که ایشان طلاق نکنند».

ص ۱۴۰: نجم الدین گفت: اگر مرد گفت: «خویشتن به من دادی»، یا گفت: «خویشتن بادنندی از من خریدی» [آیا خودت را در مقابل مهر برای من خریدی]، مشایخ اختلاف دارند [در اینجا استفهام است یا امر]، برخی استفهام می دانند و این استفهام در کل جواب می خواهد. برخی آن را به منزله امر می دانند، «خویشتن به من ده» یا «خویشتن از من بخر». فقیه گفت: امر بهتر است، چون نوعی توکیل است، و توکیل نیازی به خصوص لفظ امر ندارد. میان عرف رایج است که وقت عقد می گویند «خویشتن به وی به من به زنی دادی و خویشتن از وی خریدی»، و این را به منزله امر می دانند. لفظ امر، طرف را وکیل می کند و اینجا هم همین طور است.

از نجم الدین درباره مردی که به دیگری می گوید: دخترت را به عقد پسر من در آور، و او گفت: «سپاس دارم»، و شهود هم حاضر بودند، و «وی گفت: پذیرفتم»، آیا عقد واقع می شود؟ گفت: خیر، برای اینکه این کلمه برای وعده استعمال می شود. وی گفت: پذیرفتم.

ص ۱۴۱: از شیخ الاسلام ابوالحسن عطاء سغدی سؤال شد درباره مردی که عقد نکاح میان مرد و زنی را می خواند و به زن گفت: «خویشتن بدین فلان به زنی دادی؟»، گفت: «داد»، و نگفت «دادم»، و به مرد گفت: «تو مرین فلانه را به خویشتن به زنی پذیرفتی؟»، و او گفت: «پذیرفت» و نگفت: «پذیرفتم»، یا عقد بیع است و گفت: «فروختی»، و به دیگری گفت: «خریدی»، و آنان گفتند: «خرید و فروخت»، آیا عقد صحیح است؟ گفت: بلی. عادت جاری میان مردم همین است و همیشه چنین سخن می گویند.

ص ۱۴۳: از شیخ الاسلام [سغدی]، سؤال شد از کسی که در محضر شهود به زنی گفت: «خویشتن بادنندی کابین به من دادی؟»، او گفت: «دادم»، و نگفت: «خویشتنم به من به زنی دادی»، آیا نکاح منعقد می شود؟ گفت: آری. برای اینکه متعارف میان مردم در ازدواج همین است، برای اینکه جمله «خویشتن به من دادی»، طلب تملیک است و نکاح به این منعقد می شود.

ص ۱۴۴: از شیخ الاسلام درباره زن و مردی که در جمع هستند، سؤال شد که مرد گفت: «این زن منست»، و زن گفت: «این شوی منست»، نکاحی هم میانشان نبود، آیا با این جمله، نکاح منعقد می شود؟ مشایخ اختلاف دارند.

از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که به زنی گفت: «مرا باش»، یا گفت: «مرا باشیدی؟»، و زن گفت: «باشیدم»، و شهود هم بودند، آیا نکاح منعقد می شود؟ گفت: خیر، چون از این لفظ، تملیک در نمی آید، مگر گفته بود «مرا بزنی باشیدی؟» و زن گفت: «باشیدم».

ص ۱۴۶: از شیخ الاسلام درباره کسی سؤال شد که در حضور مردانی به مردی گفت: «این زن

تو هست؟»، گفت: **«هست»**. سؤال کننده پرسید: **«این زن تو سه طلاقه هست؟»**، گفت: **«هست»**، اما نظرش این بود که او **«سه طلاقه هست»** را نشنیده، و فقط این را شنید که **«این زن تو هست»**، و اینکه سائل، سؤال اول را تکرار کرده است. گفت: به ظاهر که اقرار او به سه طلاقه است، حکم می شود، و ادعای نشنیدن پذیرفته نیست.

ص ۱۴۷: از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که به او گفته شد: توی می خواهی با فلان زن ازدواج کنی؟ گفت: اراده ندارم. به او گفته شد: سوگند بخور. او گفت: **«وی به هیچ نکاح مرا نشاید»**، گفت: سخن لغوی است، و بعدها هر وقت خواست می تواند با او ازدواج کند.

از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که در حضور مردانی به همسرش گفت: خدای تورا رحمت کند، و جزای نیک دهد که مهتر را بخشیدی و ذمه من را بری کردی. زن گفت: **«آری بخشیدم آری بخشیدم»**. مردانی که بودند گفتند: آیا ما شهادت دهیم که تو مهتر را بر شویت بخشیدی؟ گفت: **«آری گواه باشید»**. آیا این بخشش مهر است یا پاسخ کلام همسر و شهود؟ گفت: هر دو وجه می شود، حاضران باید حس و حال را بگویند که کدام یک بوده است [ترجمه به معنا].

ص ۱۴۸: از ابواللیث سمرقندی درباره مردی سؤال شد که به زنی اجنبی گفت: من می خواهم تورا به عقد فلان در آوردم. زن گفت: **«تو به دانی»**. سمرقندی گفت: این سخنی است که اراده اذن از آن می شود، اما اذن نیست. ابوبکر اسکاف گفت: این اذن آن زن است (مورد دیگر در ص ۱۵۰... مرد گفت: **«تو به دانی»**، ابوالقاسم احمد گفت: این وکالت است).

ص ۱۴۹: از ابوالقاسم بن حَمّ درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: نکاح تورا ترک کردم، یا گفت: نکاح خود را فسخ کردم. یا گفت **«نکاح باز افکندم»**، گفت: اگر نیت طلاق داشته، طلاق واقع می شود.

از ابوالقاسم درباره مردی سؤال شد که زنی را بدون اجازه آن زن به ازدواج خود در آورد. خبر به زن رسید. گفت: **«باک نیست»**، گفت: محمد بن محمد بن سلام می گفت: این اجازه نیست، اما من آن را اجازه می دانم.

ص ۱۵۳: از ابوالقاسم درباره مردی سؤال شد که زنی را بدون حضور شهود عقد کرد. آن گاه به دو مرد گفت: ما این کار را کردیم، زن هم تصدیق کرد. با این عبارات: **«وی خویشتن به زنی به من داده است و من پذیرفته ام»**. [گفت]: این نکاح بدون شهود است. اگر از ابتدای گفته بودند: **«وی خویشتن به زنی به من داد و من پذیرفتم»**، وزن تأیید کرده بود، الان نکاح با شهادت این دو مرد صحیح بود.

[از کتاب الطلاق]

ص ۱۶۸: از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که گفت: «حلال خدای بر من حرام» اگر چنین کاری را انجام دهم. یا گفت: «هر چه به دست راست گیرم بر من حرام» اگر چنین کاری را انجام دهم. اینها، سبب طلاق بائن می شود.

به او گفتند: اگر گفت: «هر چه به دست چپ گیرم بر من حرام؟»، گفت: این طلاق نیست، چون در عرف رایج نیست.

گفتند اگر گفت: «هر چه به دست گیرم بر من حرام؟»، گفت: این طلاق است، چون اسم جنس است و معنایش همان است که در جمله «هر چه به دست راست گیرم» آمد.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که زن ندارد، و می گوید: «اگر فلان کار کنم هر چه به دست راست گیرم بر من حرام»، پس به او گفته شد: «هر زنی که به زنی کنی؟»، گفت آری. آیا زنی که بعدها خواهد گرفت، مطلقه خواهد شد. گفت: آری.

به او گفته شد، اگر آن مرد گفت: «هر چه به دست راست گرفته ام بر من حرام اگر فلان کار کنم»، و آن کار را کرد، آیا زنش مطلقه خواهد شد؟ گفت: آری. مثل این است که بگوید: «هر چه به دست راست گیرم»، این طلاق بائن است.

اگر چنین باشد که به او گفته شود «و هر زنی که به زنی کنی»، با افزون «واو»؟ گفت: مطلقه نمی شود؛ چون واو عطف بر اول است و کلام قطع شده و متصل نیست.

ص ۱۶۹: از نجم الدین سؤال شد از کسی که همسرش را طلاق خلع داده، سپس در عده به او گفت: «دادمت سه»، و بیشتر نگفت. آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: اگر نیت سه طلاقه کرده است، آری.

ص ۱۷۰: از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که به شویش گفت: «من خویشتن خریدم از تو به باقی کابن خویش و به هزینه عِدَّت»، مرد گفت: «فروختم بدین و به صد غطرفی دیگر»، زن گفت: آمد [= اجل. شاید کنایه از تأیید است]. آیا خُلع تمام می شود؟ گفت: بلی.

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که به شویش گفت: «من از تو بیزارم»، مرد گفت: «من نیز بیزارم از تو»، زن گفت: ببین چه می گویی. مرد گفت: نیتم طلاق نبود، کلام تو را تکرار کردم. فقیه گفت: طلاق نیست.

از نجم الدین از زنی سؤال شد که به شویش گفت: «من بر تو سه طلاقه ام»، مرد گفت: «توجه سه طلاقه و چه هزار طلاقه»، آیا طلاق واقع می شود؟ گفت: خیر. نه ایقاع است و نه اقرار. مانند این است که کسی به کسی بگوید: «من از تو ناخشنودم»، و دیگری پاسخ دهد: «توجه خشنود و چه ناخشنود».

ص ۱۷۱: از نجم الدین سؤال شد، درباره مردی که زنش را طلاق خلع داد. سپس با مهر پنج هزار درهم عقد کرد و به او گفت: «تو بر من حرامی بدان خلع». آیا بر او حرام می شود؟ گفت: آری.

از نجم الدین درباره زن و شوهری سؤال شد که میان نشان مشاجره رخ داد. زن گفت: «من با تو نمی باشم». مرد گفت: «نمی باش»، زن گفت: «به دست توست طلاق کن». مرد گفت: «طلاق می کنم، طلاق می کنم، طلاق می کنم»، گفت: سه طلاقه می شود.

ص ۱۷۲: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که هرگاه بچه ای را می دید می گفت: «ای مادرت شش طلاقه». یک بار مست بود، فرزندش آمد. فکر کرد بچه دیگری است، به او گفت: «روای مادرت شش طلاقه»، آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: خیر.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که دو بار زنش را طلاق داده بود و مردم جمع شدند و از آنها خواستند دوباره ازدواج کنند. مرد گفت: «میان ما دیوار آهنین می باید»، آیا این طلاق سوم است؟ گفت: خیر.

ص ۱۷۳: از نجم الدین درباره مشاجره زن و شوهری سؤال شد که زن گفت: «آخر زن توام»، و مرد پاسخ داد «متوو مزنی تو». آیا بر او حرام می شود؟ گفت: خیر.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به زنش گفت: دادمت یک طلاق سرخویش گیر و روزی خویش طلب کن». آیا این طلاق رجعی است یا بائن؟ گفت: اول رجعی است، اگر از دومی، نیتی نداشته، چیزی نیست؛ اما اگر مقصودش طلاق بوده، بائن است و با هم دو طلاق بائن می شود.

از نجم الدین درباره مستی سؤال شد که به همسرش گفت: «ای فرزندانم»، او انکار کرد و گفت: چرا این را می گویی؟ مرد گفت: «خواهی یک طلاق گیر و خواهی دو طلاق گیر و خواهی سه طلاق». گفت: سه طلاقه است.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که دو همسر داشت. یکی از او خلع خواست و گفت: «من خویشتن خریدم از تو به کابین و هزینه عدت، تو فروختی؟ گفت: رو آن دیگر را بخوان، رفت و خواند. این دوم گفت: من خویشتن خریدم از تو به کابین و هزینه عدت، تو فروختی؟ گفت: فروختم. چون از خانه بیرون آمد او را گفتند: کدام زن را فروختی؟ گفت: هر دو را»، آیا فقط دومی بر او حرام است یا هر دو؟ گفت: مورد دوم به خلع و اولی به اقرار.

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که به شویش گفت: «من خویشتن از تو خریدم». زوج گفت: «رو». آیا خلع است؟ گفت: خیر. اما اگر نیت طلاق کرده، طلاق است و مهر هم به جای خود، و این از مدلولات طلاق است.

ص ۱۷۴: از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که به شوهرش گفت: «من بر تو سه طلاقه ام»، مرد

گفت: «توسه طلاقه بيوشي»، آيا اين اقرار به سه طلاقه بودن است؟ گفت: آري. به او گفتند: مرد مي گويد، من اين را نگفتم، بلکه گفتم: «ده طلاقه بيوش است»، گفت: آن هم همين طور. گفتند: اگر گفت: «سه طلاقه مگوي، چه ده طلاقه گوي»، گفت آن هم همين طور. براي اينکه گفتن «ده طلاقه بيوش است»، يعني طلاق هاي بين ما بيوش از اينهاست. و گفتن اينکه «سه طلاقه مگوي چه ده طلاقه گوي»، چنين است.

از نجم الدين درباره مردی سؤال شد که به زنش گفت: احتیاطاً نکاح بين مان را تجديد کنيم. زن گفت: وجه حرام شدن را بگو تا من بفهمم و بدانم سر چه چيزی منازعه کرده ام... مرد عصبانی شد و گفت: «سزای اين زنگان [زنگان] آن است که هم چنين حرام بداری»، آيا اين اقرار به حرمت است؟ گفت: آري.... نجم الدين گفت: اگر مرد بگويد: «سزای زنگان آن است که حرام بداری»، اقرار به حرمت نيست، چون به آن اشاره نکرده است.

از نجم الدين درباره زنی سؤال شد که به شويش گفت: مرا طلاق ده. مرد گفت: «طلاق به دست تو نهادم. گفت: من خويشتن را طلاق دادم»، مرد گفت: «من نيز طلاق دادم»، آيا يك طلاق است يا دو طلاق؟ گفت: دو طلاق.

از نجم الدين درباره شخصی که نزد جماعتي اقرار کرد که ديشب بعد از آنکه بين من و همسر من مشاجره ای شد سوگند خوردم و گفتم: «اگر تو امشب با من آشتی نکنی تو از من به يك طلاق و دو طلاق و سه طلاق»، زن هم اين اقرار را اعتراف کرد و گفت: «من با وی آشتی نکرده ام»، مرد انکار کرد؛ اما جماعت اقرارهای آنها را شهادت دادند، حکم مسئله چيست؟ گفت: قسم با اقرارش ثابت شده، اما حنث به خاطر انکار ثابت نشده است.

ص ۱۷۵: از نجم الدين درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «اگر فردا يا پس فردا يا يك ماه يا دو ماه مردمان به ياری و طلاق خواهی، طلاق دهم و اگر ندهم تو از من به سه طلاق»، زن مردان را نياورد، تا چهار ماه، بعد از آن آمد و درخواست طلاق کرد، اما طلاق نداد، آيا حنث قسم کرده است؟ گفت: خير.

از نجم الدين درباره زن و شوهری سؤال شد که مشاجره ای بين شان رخ داد. مرد گفت: «اگر نباشمی دامت يك طلاق و دو طلاق و سه طلاق»، زن گفت: «می باشم»، آيا سه طلاقه است؟ گفت: بلي.

از نجم الدين درباره مردی سؤال شد که به ديگری گفت: «خواهی تازنت را طلاق کنم؟ گفت: خواهم. گفت: دادمش سه طلاق»، آيا سه طلاقه است؟ گفت: اگر گفته بود: «دادمش طلاق، يك طلاق شود، و اگر گويد: دادمش سه طلاق هيچ نيفتد»، اين بر اساس رأی ابوحنيفه است.

از نجم الدین درباره شخصی سؤال شد که به دیگری گفت: «اگر این سیم ندهی تا چهل روز، به دست من نهادی طلاق زن خواستنی، گفت: نهادم»، در این مدت مال را نداد، سپس با زنی ازدواج کرد، آیا آن مرد [طلبکار] می تواند آن زن را طلاق دهد: گفت: خیر. و افزود: اگر گفت: «هر زنی که خواهی، تواند»؛ برای اینکه سخن او «خواستنی» اطلاق بر زنی می شود که می خواست با او ازدواج کند، و نام کسی نیست که با او ازدواج کرد. این مثل آن است که گوید: «نان خوردنی و جامه دوختنی و اسب برنشستنی».

ص ۱۷۶: از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که از شوهرش طلاق واحد خواست. مرد گفت: «دادم یکی و دو و سه»، زن گفت: «چه یکی و دو و سه؟» مرد جواب او را نداد. آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: آری.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که به دیگری گفت: تو از یک زن خوشگل و جلیله بهره بردی. مرد گفت: «بسی درم بخریدش؟ گفت: به صد درم غطرفی خریدم، مرا فروختی؟ گفت: فروختم»، گفت: خیر. برای اینکه سخنی نگفتند که او را خلع دهد. نگفت: «سروی خریدم به صد درم» تا خلع باشد، بلکه خواست برای خودش بخرد.

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که به شویش گفت: «خویشتن خریدم از تو به کابین و عدت»، اما نگفت: «به هزینه عدت»، و شوهر او را طلاق خلع داد. آیا حق مطالبه نفقه عدّه دارد؟ گفت: خیر.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که در مجلس شرب خمر به دوستش گفت: «هر زنی که خواسته ام برای تو خواسته ام و داشتن و رها کردن در دست تو بوده است، مرد گفت: «اگر چنین است دادم زن تو را یک طلاق و دو طلاق و سه طلاق»، آیا طلاق واقع می شود؟ گفت: خیر، برای اینکه جمله «در دست تو بوده است»، خبر از آن است که در گذشته در دست او بوده است؛ اما معنایش این نیست که هنوز هم هست. اگر گفته بود «در دست توست» می توانست طلاق بدهد.

ص ۱۷۷: از نجم الدین درباره کسی سؤال کردند که گفت: «سیاهه مادران را طلاق». همسرش گفت: مقصودت من بود، من طلاق دادم. مرد گفت: مقصودم تو نبود. آیا مطلقه است؟ گفت: خیر.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «سه طلاق آن دیگر تو را دادم، تو این سه طلاق به وی ده. زن گفت: من این سه طلاق به وی دادم و می دانیم که این زن به سه طلاقه شد، زن دیگر که خطاب با وی کرد طلاق شود یا نی؟» گفت: «نه این طلاق شود و نه آن»، سخن او تفویض است نه تطلیق. سخن زن هم که گفت «سه طلاق به وی دادم»، تفویض است

و تطلیق از آن در نمی آید.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به زنش گفت: «برخیزو به خانه مادر و سه ماه عدت من بدار» سپس گفت: «دادمت یک طلاق»، بعد گفت: «این سخن آخرین بدار. گفتم: که نباید که معنی سخن اول بدانسته باشی»، آیا بعد از این می تواند با او ازدواج کند؟ گفت: خیر، سه طلاقه کرده است. برای اینکه «برخیز»، از مدلولات طلاق است. بعد گفت: «به خانه مادرت رو»، این هم از مدلولات طلاق است، و بعد گفت: «سه ماه عدت بدار»، این طلاق نیست، اما بعد از آن گفت: «دادمت یک طلاق»، این صریح در طلاق است [پس سه طلاقه می شود].

ص ۱۷۸: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «یک طلاق دادمت»، سپس از خانه خارج شد، و به مردم گفت: «زن بر من حرام است»، گفت: بر اساس نیتی که دارد یک یا دو طلاق خواهد بود.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «تو از من چنان دوری چون از مگه تا مدینه. طلاق شود بروی یا نی؟»، اگر به نیت طلاق نیست، خیر.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «شرم نمی داری که حرام کرد کنار من می گردی»، آیا بر او حرام می شود؟ گفت: این اقرار او به حرمت آن زن بر اوست.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «طلاق بردار و رفتی»، حکم این لفظ چیست؟ گفت: این تفویض طلاق به آن زن است.

از نجم الدین سؤال شد درباره زنی که به شویش گفت: «من بر تو حرامم به سه طلاق»، مرد گفت: «تورا مراد چیست من به قول تو می گویم»، آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: بلی. مانند اینکه زنی به شوهرش بگوید: «من بر تو طلاقم»، و مرد بگوید: «طلاق گیر»، او مطلقه می شود. این طور تعلیل می کنند که «تا طلاق نبود، گرفتن نبود».

ص ۱۷۹: از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که به شوهرش گفت: «من خویشتن خریدم از تو به عدت و کابین فروختی؟ نیک آمد»، مرد گفت: «نیک آمد»، گفت: این جواب نیست، و خلع نخواهد بود.

از شیخ الاسلام از مردی سؤال شد که گفت: «زن از من به سه طلاق که این کار کرده ام یا نکرده ام». یا گفت: «فلان کار بکنم یا نکنم»، و نگفت: «اگر»، آیا این مشروط کردن است یا منجز است؟ گفت: این کلمه در عرف دیار ما، به منزله کلمه شرط است، نه تنجیز، بلکه تعلیق است.

ص ۱۸۰: از شیخ الاسلام درباره کسی سؤال شد که گفت: اگر من این کار را کردم، یکی از حلال های خدا بر من حرام باد، و گفت: مقصودم خوردن گوشت شتر بود، در حالی که این شخص عالم است

و جاهل نیست وزن دارد، و این کار را هم کرده است. شیخ نوشت: «زن طلاق شده است و استوار نداردندش بدان چه دعوی می کند که نیت کرده ام».

ص ۱۸۱: از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که زنش از او می خواهد بر اساس پولی، طلاق خلع به او بدهد. مرد، دو شاهد عادل را آماده می کند و به آنها می گوید: «من از تو خویشتن خریدم باندی»، من به او گفتم: «من فروفتم» اما نگفتم «فروختم»، بعد برای خلع نزد قاضی رفتند. مرد به قاضی گفت: من گفتم «فروفتم» اما نگفتم «فروختم»، شاهد ها هم این را گفتند. شیخ گفت: اگر قاضی فروختم شنید، حکم به صحت خلع باید بکند.

از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که زنش را یک طلاق یا دو طلاق داد، اما در ظاهر از طلاق سوم خبر ندارد. به او گفتند: با این زن ازدواج نمی کنی؟ گفت: «وی مرا نشاید تا روی دیگر نبیند»، بعد گفت مقصود من دیدن روی پدر و مادر او بود، اما سه طلاق نبود. شیخ گفت: «این اقرار بود به سه طلاق شد کی این زن به حکم».

ص ۱۸۲: از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: تو مطلقه هستی. او گفت: به یکی بسنده نمی کنم. مرد گفت: «دو گیر». شیخ گفت: اگر نیتش از دو گیر، طلاق باشد، زن سه طلاقه شده است.

درباره این سخن مرد در جواب همسرش که گفت: من را طلاق ده، اگر مرد بگوید «طلاق داده باد» یا «طلاق داده گیر»، این جز به نیت طلاق نیست، گرچه مشایخ درباره آن اختلاف دارند. نجم الدین می گفت «طلاق داده گیر» به نظرم من طلاق رجعی بدون نیت است. اگر گفت: «طلاق داده باد»، تا وقتی نیت طلاق ندارد، مطلقه نمی شود. اگر گفت: «طلاق انگار»، طلاق واقع نمی شود حتی اگر نیت کند.

از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که گفت: اگر کنیزم را وطی کردم، همسرم مطلقه باد. کنیز گفت: او با من وطی کرد. مولی انکار کرد، آیا سخن کنیز را قبول می کنند؟ گفت: خیر، اما زن اگر می داند، نباید با این مرد بماند و تمکین بر او حلال نیست. از شیخ سؤال شد: اگر مرد بگوید: «اگر کرده ام، خوش آورده ام»، آیا اقرار به وطی اوست؟ گفت: بلی، و طلاق واقع می شود.

ص ۱۸۳: از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «تورا یله کردم»، یا گفت: «تورا رها کردم»، یا گفت: «تورا دست باز داشتم»، یا گفت: «تورا هشتم»، آیا طلاق، بدون نیت آن، واقع می شود؟ گفت: خیر. به شیخ گفته شد: آیا در زبان فارسی جمله ای صراحت در طلاق دارد؟ گفت: خیر، مگر به لفظ طلاق، به اینکه بگوید: «طلاق دادمت»، یا بگوید: «طلاق کردم»، یا بگوید: «تو طلاق» و چیزی شبیه آن.

از شيخ الاسلام درباره زنى سؤال شد كه به شوهرش گفت: «خويشتن خريدم از توبه كابين و هزينه عدت»، زن گفت: «يك طلاق دادم»، آيا اين جواب اوست؟ گفت: اگر از ابتدا مقصودش آن بود، بلى، طلاق رجعى است. جواب اصلى اين است كه بگويد «فروختم»، وقتى مى گويد «يك طلاق دادم»، اين جواب نيست، مگر آنكه قصد جواب داشته باشد.

از شيخ الاسلام درباره مردى سؤال شد كه به مردى مى گفت: زنى به من مى گويد: اگر من به بچه بيگانه اى شير داده بودم، احسانش از توبه من بيشتري بود. آن مرد گفت: اجازه نده بچه ديگرى را از شير تو شير دهد. مرد گفت: «چون او را طلاق دادم شيروى شد»، مى گفت: مقصودم ايقاع طلاق نبود. شيخ گفت: حرفش قابل قبول است، چون كلام او احتمال آن را دارد. توضيح مقصود بر عهده خود اوست. به او گفتند: سخن آن مرد كه گفت «شيروى شود» دلالت بر استقبال دارد در حالى كه جمله «شيروى شد چون او را طلاق دادم»، لفظ ماضى است. آيا سخن او تأييد مى شود؟ گفت آرى. كلمه «چون» حالت شرطى است.

ص ۱۸۴: از شيخ الاسلام درباره مشاجره زن و مردى سؤال شد كه زن گفت: «گران بخريده اى به عيب بازده»، مرد گفت: «باز دادم»، آيا طلاق واقع مى شود، اگر نيت كرده است؟ گفت: خير. به او گفته شد كه وقتى پدر دختر به شوهر دختر مى گويد: «گران بخريده اى به من بازده»، و مرد مى گويد: «باز دادم»، و نيت طلاق مى كند، آيا طلاق واقع مى شود؟ گفت: بلى.

از شيخ الاسلام درباره كسى سؤال شد كه گفت: «هرچه گاه زنى به زنى كنم وى از من طلاق»، گفت: نسبت به اولين بارى كه ازدواج كرده، محقق مى شود؛ اما قسم براى بعد از آن، ديگر به كار نمى آيد. اگر گفت: «هرچه زن به زنى كنم وى طلاق»، هر زنى را كه ازدواج كند، طلاق محقق مى شود.

از شيخ الاسلام درباره كسى سؤال شد كه چنين قسم خورد: «هر زنى كه مرا بود و باشد از من به سه طلاق، اگر فلان كار كنم»، و آن كار كرد، گفت: اگر با زنى ازدواج كرد، سه طلاقه مى شود، اما زنى كه الان در نكاح اوست، مطلقه نمى شود.

ص ۱۸۵: از شيخ الاسلام درباره كسى سؤال شد كه به همسرش گفت: «دست بازداشتتم به يك طلاق»، زن گفت: «بازگوى تا گواهان بشنوند»، مرد گفت: «دست بازداشتتم به يك طلاق»، بعد جدا شدند. زنى اجنبى به اين مرد گفت: «دست بازداشتى زن را؟»، گفت: «دست بازداشتتمش به يك طلاق»، آيا زن يك طلاقه مى شود يا سه طلاقه؟ گفت: اگر در مرتبه دوم و سوم گفت: «دست بازداشتتم كم او باز داشته ام»، شك نيست كه اين خبر است و فقط طلاق اول است؛ اما اگر گفت: «بازداشتتم»، مى تواند انشاء باشد يا خبر، ظاهراً انشاء است و سه طلاقه مى شود، مگر بگويد مقصودش از دومى و سومى، اخبار بوده كه سخنش تأييد مى شود، براى اينكه از لفظ مزبور، مى توان نيت هاى مختلف داشت.

ص ۱۸۶: از شیخ الاسلام درباره کسی سؤال شد که زنی را طلاق داد و سپس به گروهی گفت: «اگر من این زن را به زنی کنم، مرا مخ [در چایی: مخ] خوانید، و ترسا خوانید، و رافضی خوانید، و سنگسار کنید»، بعد با او ازدواج کرد. گفت: توبه و استغفار کند.

ص ۱۸۷: از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که به زنی گفت: «ترا یک طلاق»، بعد ساکت شد و سپس گفت «ودو»، گفت: سه طلاقه می شود. سؤال شد: اگر گفت «دو» و نگفت «ودو»، گفت: اگر نیت عطف کرده، سه طلاقه می شود؛ اگر نکرده، فقط یک طلاق خواهد بود.

مانند آن این است که سؤال شد از کسی که به همسرش گفت: «تو را یک طلاق اگر چیز من کسی رادهی و توو سه»، گفت: اگر شرط محقق شود، سه طلاقه می شود.

ص ۱۸۸: از شیخ الاسلام، درباره زنی سؤال شد که به شویش گفت: «خویشتن از توبه کابین و هزینه عدت خریدم». مرد گفت: «دست کوتاه کردم»، آیا خلع واقع می شود؟ گفت: خیر، برای اینکه این لفظ از مدلولات طلاق است، و این قبیل، جز بانیط طلاق در همه موارد، محقق نمی شود. به شیخ گفته شد: اگر زن گفت: مرا را با هزار درهم، طلاق خلع بده، یا گفت: مرا بر هزار درهم طلاق ده، مرد گفت: «دست کوتاه کردم»، آیا این پاسخ مثبت دادن است؟ گفت: آری، اگر آن را نیت کرده است.

از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که ادعای ازدواج با زنی را داشت، اما زن منکر بود، بعد اقرار کرد و طلاق خواست و حاضر به زندگی با او نشد. واسطه ها آمدند و از مرد خواستند تا فلان مقدار درهم از او بگیرد و رهایش کند، راضی شد و گفت: «بیزار شدم از دعوی نکاح بر این زن بدین سیم ها که گرفتم»، آیا میان آنها جدایی خواهد بود؟ گفت: اگر نیت طلاق کرده بله، و اگر نه، خیر. مبارات از کنایات طلاق است و نیت لازم دارد.

ص ۱۸۹: شیخ گفت: مشایخ ما می گویند، عرف میان مردم درباره طلاق در مقابل مال، بر این الفاظ است «خویشتن خریدم از توبه باندی»، و اینکه مرد بگوید: «فروختم»، این مشهور بین آنهاست. این تنها جمله ای است که برای طلاق خلع به صراحت هست و نیاز به نیت هم ندارد.

از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که به زنی گفت: «تو را یک طلاق، یک طلاق، یک طلاق»، بدون آنکه حرف عطف به کاربرد. گفت: اگر بعد از دخول بوده، سه طلاقه می شود. مثل اینکه بگوید: انت طالق، طالق، طالق.

از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال کردند که به همسرش گفت: «اگر تو قلتبانگی کنی تو از من به سه طلاق». این مرد با زنی دوست بود و آن زن از آشنایان این زن و شوهر بود که برای زیارت آنها به خانه آنان می آمد و هدفش رفاقت و دوستی با این مرد بود. یک بار این مرد که سوگند بالا را خورده

بود - با اين زن در خانه بود. با همد يگر مزاح و مصافحه و تماس داشتند. زن آن مرد هم آنجا بود و مى ديد و منع شان نمى كرد. كسى هم غير از اين سه تن در خانه نبود. آيا اين كار آن زن «فلتبانى» [جاكشى] است؟ شيخ گفت: اگر مردم اين رفتار را فلتبانى مى دانند، سه طلاقه مى شود والا خير. ص ۱۹۲: از شيخ الاسلام درباره زنى سؤال شد كه شويش گفت: طلاق خلع گرفتيم در مقابل مهر و نفقه عده ام، اما نگفت از تو. مرد گفت: خلع دادم، اما نگفت: تو را. آيا اين خلع صحيح است؟ گفت: خير. اگر زن به فارسى گفته بود: «**خويشتن خريدم**»، و مرد گفته بود: «**فروختم**»، خلع درست نيست؛ اما اگر شوهر در جواب او گفت «**فروختمت**»، خلع صحيح است. به او گفته شد، اگر شوهر بعد از سخن زن كه گفت «اختعلت»، و سخن مرد كه گفت «خلعت» و بدون آن اضافه فارسى گفت: «**اگر فلان را نكاح كنم يا به نكاح وى وكيل كنم يا فضولى از بهر من نكاح كند وى از من به سه طلاق**»، آن گاه با وى ازدواج كرد و تصور مى كرد خلع صحيح بوده، و بايد دوباره نكاح مى کرده، و سپس به او گفته شده، نكاح قبلى درست بود، و خلعى اتفاق نيافته، آيا با اين نكاح، طلاق محقق مى شود؟ گفت: خير.

ص ۱۹۳: از شيخ الاسلام درباره مستى سؤال شد كه داخل خانه شد و به همسرش گفت تا براى دوستانش طعامى درست كند. او از اين كار خوددارى كرد، مرد هم او را به شدت كتك زد، زن گفت: «**مسلمان نه اى كه بدى صفت مى بزنى**»، مرد گفت: «**وى مسلمان نيست وى كافر است**»، بعد چيز ديگرى گفت، و افزود: «**هرچه او را در دنيا زن است از وى به سه طلاقه**» مى شود؟ گفت: بلى. به او گفته شد، آيا اين سخن او «**وى مسلمان نيست وى كافر است**» ارتداد نيست كه او را بروى حرام مى كند... گفت: خير، براى اينكه ارتداد آدم مست قبول نيست.

از شيخ الاسلام درباره مشاجره زن و شوهرى سؤال شد كه زن گفت: «**مرا تيمار نمى دارى و نفقه و جامه نمى كنى مرا از بهر مسواك زدن مى دارى**»، شوهر خشمگين شد، و گفت: «**اگر من تو را يك سال مسواك كنم تو از من به سه طلاق**»، بعد به فارسى نوشت: «**اگر از مسواك زدن آن كاركلان خواست شوى ايلاء بود يا نى؟**» گفت: «**بود**»، زيرا اين كنايه از جماع است، اما صحيح نيست، و بنا بر اين نياز به نيت دارد، و او نيت داشت، چون گفت: «**خواست**».

ص ۱۹۵: از شيخ الاسلام درباره مردى سؤال شد كه گفت: اگر من اين كار را كردم «**آن زن كه مرا به خانه است به سه طلاق**». آن كار را كرد، در حالى كه زنش در وقت قسم در خانه نبود. گفت: زن مطلقه مى شود؛ چون مقصودش آن بوده، زنى كه در نكاح دارد. شيخ گفت: اگر گفت: «**آن زن كه مرا بدى خانه است به سه طلاق**»، اما زن در خانه اى كه مورد نظر بود، نبود، مطلقه نمى شود؛ چون خانه را معين كرد.

از شيخ الاسلام سؤال از شخصى شد كه مستغلاتى دارد. وى به طلاق سوگند خورد: «**كه بغله**

بدهد این غله خانهارا»، همسرش این مستغلات را به مردی اجاره داد، اجرت را گرفت، انفاق کرد و به همسرش هم داد، آیا حنث صورت گرفته است؟ گفت: خیر، زیرا سوگند بر عقد بوده و عقدی محقق نشده بوده است (عقد اجاره).

ص ۱۹۶: از ابونصر درباره مستی سؤال شد که به همسرش گفت: می خواهی تو را طلاق دهم؟ گفت: آری. به فارسی گفت: «**اگر تو زن منی یک طلاق و سه طلاق**»، برخیز و از پیش من برو، و مرد بر این گمان بود که اجازه طلاق ندارد. گفت: سخن، سخن شوهر است.

از ابونصر درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «**تو مرا چیزی نباشی**» و مرتب آن را تکرار کرده و نیت طلاق داشت. گفت: این طلاق نیست.

ص ۱۹۸: از نصیر رحمة الله علیه درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «**تو را هزار طلاق دادستند**»، گفت: این طلاق نیست.

از نصیر درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «**طلاق تو را دادم. خریدی؟**»، گفت: «**خریدم و خویشان را سه بار از زنی هشتم**»، مرد به او گفت: «**رستی**». گفت: اگر مرادش از «**رستی**» اجازه است، سه طلاق واقع می شود؛ اما اگر مقصودش اجازه نبوده، فقط یک طلاق رجعی در کار خواهد بود.

از شیخ ابوبکر محمد بن فضل بخاری درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «**ترا طلاق**»، گفت: یک طلاق رجعی خواهد بود. اگر گفت: «**طلاق ترا**»، این تفویض است، اگر در همان مجلس خودش را طلاق داد واقع می شود و الا خیر.

از ابوجعفر درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «**هزار طلاق به دامت اندر کردم**»، اگر این در میان گفتگوی طلاق بوده، سه طلاقه می شود، اگر میان گفتگوی طلاق نبوده؛ اما قصد طلاق کرده، باز سه طلاقه است، اما اگر مرادش طلاق نبوده، هرچه بگوید، قبول است و البته باید قسم هم بخورد.

ص ۱۹۹: از ابوالقاسم درباره مردی سؤال شد که زنش او را متهم به حرام کرد و مرد گفت: «**اگر من تا یک سال حرام حلال کنم**» حلال مسلمین بر من حرام باشد. سپس زن گفت: برای من ثابت شده است که او اقدام به حرام کرده است. شیخ گفت: این صحیح نیست مگر جماع را دیده باشد و بداند که آن زن، زوجه و مملوکه او نبوده است، یا چهار نفر عادل شهادت دهند. او نباید به اراجیف و تهمت ها توجه کند. اگر تردید دارد، قاضی مرد را قسم می دهد، اگر قسم خورد، حسابش بر خداوند است.

از ابوالقاسم سؤال شد از گروهی که سر سفره ای حاضر بودند، یکی از آنان گفت: «**سیر خوردیم زنان**

ما سه بار هشته از زنی»، و به مردی دیگر گفت: «همچنین»، پس او گفت: «همچنین»، آیا زن کسی که «همچنین» گفت، مطلقه می شود؟ گفت: اگر آن مرد تصور می کرده است که شخص اولی که این جمله را گفت، همه زنان آن جمع را در نظر گرفته بود، زن او نیز مطلقه می شود والا خیر.

ص ۲۰۰: از علی بن احمد درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «ار [اگر] تو به خانه مادر شوی» سه طلاقه هستی. او تا در خانه رفت، اما داخل نشد. گفت: در این باره اختلاف است، احتیاط آن است که مرد از او جدا شود.

از محمد بن سلمه درباره مردی سؤال شد که زنش به او گفت: یا سفله، مرد گفت: «اگر من سفله ام فانت طالق»، گفت: سفله یعنی کسی که کارهای زشت می کند [چند تعریف از سفله شده، اما پاسخ سؤال نیامده است].

ص ۲۰۱: از ابونصر درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «اگر تو حرام کنی با کسی» تو سه طلاقه هستی، سپس یک طلاق بائن داد، آن گاه در عده با او مجامعت کرد، آیا زن مطلقه است؟ گفت: مراد او دیگری بوده است. بعد گفت: تا تأمل کنم، اما جواب نداد [دنبال آن اختلاف نظر فقها را درباره مسئله آورده است].

ص ۲۰۲: از علی بن احمد درباره مردی سؤال شد که با همسرش مشاجره داشت. زن به او گفت: من حقم را به تو بخشیدم «چنگ از من باز دار»، مرد گفت: «چنگ بازداشتم چنگ بازداشتم چنگ بازداشتم»، گفت: نگرانم که سه طلاقه شده باشد. فقیه ابواللیث گفت: به نظرم فقط یک طلاق خواهد بود؛ زیرا سخن آن مرد «چنگ بازداشتم» در عربی به منزله آن است که گفته شود: خلیت سبیلک و این طلاق بائن است.

از ابوبکر اسکاف درباره سخن مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «خریدی از من خویشتن»، زن گفت: «خریدم». گفت: طلاق بائن است.

ص ۲۰۳: از ابونصر درباره مردی سؤال شد که زنش را متهم بر برداشتن چیزی کرد، و زن انکار کرد. مرد گفت: «تو از من به سه طلاق هشته اگر تو نه برداشته ای»، بعد روشن شد که برنداشته است. گفت: سه طلاقه می شود؛ چون شرط طلاق، برنداشتن بود.

از ابونصر درباره زنی سؤال شد که به شویش، از روی مزاح گفت: «وکیل تو هستم؟»، گفت: «هستی»، گفت: خودم را سه طلاقه کردم. مرد گفت: «تو بر من حرام شدی ما را جدا شده باید». از هم جدا شدند و خواست رجوع کند. ابونصر گفت: از نیت مرد باید سؤال کرد. اگر توکیل در طلاق داده، و عدد نیت نکرده، یک طلاق رجعی خواهد بود.

از ابوجعفر درباره مردی سؤال کردند که به فارسی گفت: «اگر مرا هرگز جز فلان زن باشد» و نامش

را برد «**هزار طلاق داده**». وقتی اراده کرد زن دیگری بگیرد، چه کند؟ گفت: شایسته است اول با زن دیگری جز او که می‌خواهد بگیرد، ازدواج کرده و مهر کمی قرار دهد. بعد او را سه طلاقه کند، و نصف مهر را هم بدهد، بعد سراغ کسی برود که می‌خواهد با او ازدواج کند، و هرچه خواست مهر بدهد..

ص ۲۰۴: از نصیر درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «**اگر من هرگز کشت کنم**» در این قریه، توسعه طلاقه باشی. گفت: نباید در این قریه کشت و زرع داشتند یا فالیز (جالیز) و پنبه ای بکارد.

ص ۲۰۶: از ابوجعفر درباره زنی سؤال شد که خواستار طلاق خلع بود. او به شوهرش گفت: فروختم مهر خودم و نفقه عده‌ام. مرد گفت: خریدم «**خیز برو**»، برخاست و رفت. آیا مطلقه است؟ گفت: امیدوارم طلاق نباشد، اما احتیاط آن است که نکاح را تجدید کنند.

از ابوجعفر درباره مردی سؤال کردند که گفت: بازی با شطرنج برای تقویت فهم است و حرام نیست. بعد به فارسی گفت: «**اگر این بازی چنین که من گفتم از کتاب یا از خبر یا از قیاس درست حرام است، زن من سه بار هشته**». گفت: بازی شطرنج بر اساس قیاس صحیح، حرام است. زن او بر وی حرام و سه طلاقه است.

از ابوجعفر درباره مردی سؤال شد که همسرش به او گفت: «**یا کوسج**». مرد گفت: اگر من «**کوسج**» هستم، توسعه طلاقه هستی. گفت: این مسئله از ابوحنیفه سؤال شد. گفت: دندان‌هایش را بشمرند، اگر ۳۲ یا ۳۳ بود، کوسج نیست؛ اگر ۲۸ بود، کوسج است.

از ابوجعفر درباره زنی سؤال شد که به شوهرش دشنام می‌داد. مرد به زن گفت: اگر بعد از این دشنام دادی، توسعه طلاقه هستی. زن به فرزند کوچک او از این مرد گفت: «**ای بلایه بچه**». ابوجعفر گفت: اگر این به خاطر آن بوده که از بچه چیزی کراهت آمیزی دیده، مطلقه نیست. اگر به خاطر کراهت او از پدرش بوده، سه طلاقه می‌شود.

ص ۲۰۷: از ابوالقاسم درباره کسی سؤال شد که به همسرش گفت: «**اگر مادر تو از چیز من بخورد**»، توسعه طلاقه هستی. زن از آرد شوهر برداشت و به برادرش داد. او هم به زنی داد که آن را نان کرد. سپس این برادر، نام را نزد مادر گذاشت، و او خورد در حالی که نمی‌دانست از کیست. گفت: اگر زن، این آرد را به عنوان هبه به برادرش داده، حث قسم نشده است.

ص ۲۰۹: از ابوبکر درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «**هزار بار هشته به یک طلاق**». گفت: سه طلاقه می‌شود.

ص ۲۱۰: از ابوبکر درباره مردی سؤال شد که به همسرش مشاخره کرده گفت: «**کابین و هزینه عدت**

تو، تورا فروختم به طلاق تو». زن گفت: خريدم. ابوبكر گفت: مطلقه نمى شود و همسر اوست. ص ۲۱۱: از ابوبكر درباره زنى سؤال شد كه درخواست طلاق از شوهرش كرد. مرد گفت: «اگر اين زن من است سه بار و هزار بار مرا هشته». بعد گفت: مقصودم طلاق نبود. گفت: سخن مرد درست است، مشروط بر آنكه سوگند بخورد.

از ابوبكر سؤال از مردى شد كه با زنش دعوا كرد. زن گفت: مرا طلاق ده. مرد گفت: كار را به دست تو سپردم. زن به فارسى گفت: «يك بار هشته و سه بار هشته». گفت: اگر مرد نيت طلاق كرده، سه طلاق مى شود، مشروط بر آنكه بين دو كلام، نفس نكشیده باشد. اگر بين دو كلام سكوت كرده باشد، يك طلاق خواهد بود.

ص ۲۱۲: از ابوبكر درباره مردى كه زنش را طلاق خلع داده سؤال شد. مردى به آن مرد گفت: «ديگر بده». گفت: «دادم». گفت: سه طلاقه شده است، زيرا گويى چنين گفته است: طلقها الباقي. ابوالليث گويد از نظر من اين يك طلاق ديگر است، براى اينكه جمله «ديگر بده» به منزله اين است كه گفته شود: «طلقها اخري».

از ابوبكر درباره مردى سؤال شد كه به همسرش گفت: طلاق را از تو خريدم به مهر و نفقه عده تو. زن گفت: «به جان خريدم» گفت: اين اجابت است، و طلاق واقع مى شود و مانند آن است كه زن بگويد: «به آرزو خريدم».

ص ۲۱۳: از ابوبكر درباره مردى سؤال شد كه از همسرش طلاق را به مهر و نفقه عده خريد، و او فروخت. همان وقت مرد گفت: «هر سه هر سه». گفت: ترسم آن است سه طلاقه شده باشد.

ص ۲۱۴: از ابوبكر درباره مردى سؤال شد كه از زنش خواست تا همراه او به ترمذ برود. او نپذيرفت. مرد به فارسى به او گفت: «اگر سپس من نيابى مع فلانه» سه طلاقه هستى. مرد رفت و زن رفت. باز برگشت و رفت. ابوبكر گفت: اگر زن همراه او نرفته، حنث قسم نشده است... [ادامه قدرى مبهم بود].

ص ۲۱۵: از ابوالقاسم درباره زن و مردى سؤال شد كه بين آنان مشاجره اى شده وزن گفت: من را سه طلاقه كن. مرد گفت: نمى كنم. سپس زن به فارسى گفت: «دادى دادى»، و مرد گفت: «دادم نى»، كلامش را به «نى» متصل كرد. ابوالقاسم گفت: ممكن است اول پذيرفته و بعد پشيمان شده است، شايد هم خواسته است با هر دو حرف رد كند. اگر گفته بود «دادم» صريح در اجابت و طبعاً طلاق بود.

از ابوالقاسم درباره مردى كه متهم به چيزى شده بود و گفت: «فلانه طلاق اگر من» و كلامش را قطع كرد. گفت: طلاق واقع نمى شود.

ص ۲۱۷: از ابوبکر درباره مردی سؤال شد که به فارسی گفت: «هرزنی که مرابود تا سه سال از من هشته». گفت: هرزنی که تا این زمان با او ازدواج کند، مطلقه خواهد بود.

ص ۲۱۹: از ابوبکر درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «اگر ریسمان تو به کار برم یا به کار آید مرا»، توسعه طلاقه هستی. آیا حیلای هست؟ گفت: ریسمان را با ریسمان دیگری عوض کند، و پارچه کرباس را هم که از آن ریسمان بافته شده یا با کرباس دیگری عوض کند. به فقیه گفته شد: اگر گفت: «اگر ریسمان تو به کار برم»، اگر بپوشد، حنث قسم کرده است؟ گفت: اگر چیزی بر آن نیفزاید، حنث نکرده است.

از ابوبکر درباره مردی سؤال شد که به همسرش بود و به او گفت: «اگر ریشه تو بر تن من آید»، تو بر من حرام هستی. حال اگر دستش را به نخ های لباس او بگذارد یا ... حکمش چیست؟ گفت: قسم او فقط بر یک لباس خاص است.

از ابوبکر درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «تو را سه طلاق». گفت: سه طلاقه می شود.

ص ۲۲۰: از ابوالقاسم صفار درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «تو سه» یا «تو یکی». گفت: در عربی «اضمار» هست در فارسی نیست. وقتی به همسرش گفت: «تو یکی» یا «تو سه» طلاق واقع نمی شود.

از نجم الدین درباره مسئله ای که از او در حفظ داشتیم سؤال کردم: مردی در خانه اش نماز می خواند، فرزند کوچکش گریه کرد. به او گفته شد: «خاموش! چه بابتک الله می کند». سؤال شما این بود که آیا با این سخن کافر می شود؟ شما گفتید: کافر نمی شود، مانند این است که گفته باشد «بابتک، عبادت الله می کند». اینجا اضمار را در فارسی جاری کرده اید. آیا در مورد بحث ما (مسئله قبلی)، هم می شود اضمار را در نظر گرفت، به طوری که اگر شوهر نیت طلاق کرده باشد در جمله «تو یکی»، طلاق واقع می شود یا نه. پاسخ داد: اضمار در فارسی هم هست، مانند آنکه گفته شود: «از دیه پرسیدم، یعنی از اهل دیه پرسیدم». الله اعلم.

ص ۲۲۱: از ابوالقاسم درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «تو مرا بیگانه ای» و نیت طلاق کرد. گفت: این کلمه طلاق نیست.

ص ۲۲۷: از ابوالقاسم درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «اربا تو بخسیم»، توسعه طلاقه باشی. قال: این قسم، در مورد جماع مصداق می یابد، اگر نیت دیگری نداشته باشد.

از ابوالقاسم درباره مردی سؤال شد که به فارسی گفت: «اگر این جامه بر تن من آید»، همسر من مطلقه باشد. جامه مورد نظر، قمیص بود و او آن را به گردن انداخت. گفت: سوگند او شامل هر آن چیزی می شود که مردم می پوشند.

ص ۲۲۸: از ابوالقاسم از مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «اگر تو را نیز برود با من چنانک تا اکنون رفت» توسعه طلاق هستی. گفت: این سخنی است که نیازمند مقدمه است و اگر نباشد، مسئله به نیت او بازمی‌گردد.

از ابوالقاسم درباره مردی سؤال شد که همسرش به او گفت: مرا طلاق ده. او گفت: نمی‌دهم. زن به او گفت: اگر ندهی، می‌روم و ازدواج می‌کنم. مرد به آن زن گفت: «شوخواهی یک شوی کن خواهی دو بیست»، گفت: طلاق محقق نمی‌شود مگر آنکه نیت او از «شو» طلاق باشد.

ص ۲۲۹: از ابوالقاسم درباره زنی سؤال شد که به شوهرش گفت: «کابین تو را بخشیدم، مرا چنگ بازدار»، آیا شوهر از پرداخت مهریه، مبرّاست؟ گفت: اگر او را طلاق ندهد، مهریه همچنان بر عهده اوست.

از ابوالقاسم درباره مردی سؤال شد که به شوهرش به فارسی گفت: «اگر رسته تو، یا کار کرده تو، به سود و زیان من اندر آید» توسعه طلاق هستی. زن ریسندهی کرد برای خود و فرزندانش. گفت: در این سوگند، حث نخواهد بود.

ص ۲۳۰: از ابوجعفر درباره مردی سؤال شد که دراهمی در دست همسرش به امانت گذاشت. بعد او را در بازگرداندن آن متهم کرده به فارسی به او گفت: «اگر تو از این درم برداشتی تو به سه طلاق هشته» به صورت استفهام. زن گفت: «هشته»، بعد روشن شد که آن را برداشته است. گفت: استفهام او دو وجه دارد. یکی محقق بودن قسم، دیگری تهدید و ترساندن او به طلاق. اگر مقصود او دومی باشد، طلاق نخواهد بود؛ اما اگر اولی باشد حث لازم می‌آید. قول مرد - که نیتش کدام بوده - همراه با قسم حجت است.

از ابوجعفر درباره زنی سؤال شد که به شویش گفت: چگونه است که مرا طلاق نمی‌دهی؟ مرد گفت: «تو خود سرتا پای هشته‌ای». گفت: باید از نیت او سؤال کرد. اگر مقصودش طلاق بوده، مطلقه می‌شود.

از ابوجعفر درباره مردی سؤال شد که زنش از او طلاق خواست و مرد گفت: «یک طلاق دادم، دو طلاق دادم». سپس خواست رجوع کند. گفت: سه طلاق شده و تا محل در کار نباشد، نمی‌تواند دوباره با او ازدواج کند.

ص ۲۳۴: از ابوبکر درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «هزار طلاق تو یکی کردم»، گفت: سه طلاقه می‌شود و معنایش این است که یکبار تو را هزار بار طلاق دادم. به او گفته شد: اگر به همسرش گفته بود «هزار طلاق تو را یکی کنم»، و مقصودش طلاق بود؟ گفت: سه طلاقه می‌شود، چنین جمله‌ای معنایش اجابت و تأیید است.

ابوبکر گفت: اگر مردی گفت: حلال الله علی حرام «اگر امشب بدین شهر اندر باشم»، همان ساعت خارج شد؛ اما شرایطی پیش آمد که امکان خروج نبود، و تا صبح ماند. گفت: حنث قسم شده است.

ص ۲۳۵: از مردی مست پرسش شده است که به فارسی به زنش گوید: «ای سرخ لبک! به ماه ماند رویت، مانا که تورا طلاق دادست شویت»، گفتند: محل تأمل است. تا وقتی نیت طلاق نباشد، طلاقی در کار نخواهد بود.

ص ۲۳۷: اگر به همسرش گوید: «تورا طلاق، اگر پیشیمان نشوم» طلاق واقع نشود؛ زیرا طلاق با شک انجام نمی شود.

درباره زنی که به شوهرش گوید «یکی کار کنم روا داشتی؟» او گوید: «داشتم». پس او خودش را طلاق داد. گویند: طلاق واقع نشود.

اگر زن به شویش گوید: «یکی سخنگ گویم، روا داشتی؟» و او پاسخ دهد: «داشتم»، وزن خود را سه طلاقه کند، واقع نخواهد شد.

ص ۲۳۸: درباره زنی که به شویش گوید: «خوبیستن از تو خر می [می خرم]، طلاق دادی؟»، مرد گوید: «آری» اگر جواب درستی برای او باشد، بین آنها جدایی خواهد بود. از فقیه درباره علت این تردید سؤال شد. گفت: اگر گفته بود «نی»، مثل این بود که گفته است «نی دادم»؛ اما اگر گفت «آری» مثل آن است که گفته باشد «آری دادم». اگر گوید: «آری بینم»، این جواب نیست.

درباره این سؤال شده که زنی به شویش گوید: «مراسه طلاق ده» او گوید: «دایم». آیا مطلقه می شود؟ [فقیه گفت: اگر این زبان [عرف] مردم آن شهرهاست، سخن بعدی مرد که بگوید مقصودش طلاق نبوده، مورد قبول واقع نخواهد شد.

ص ۲۴۰: اگر مردی به دیگری گوید: اگر تا وقتی تو در این خانه ای، با تو با سخن گفتم، همسر مطلقه باشد. در صورتی که آن مرد از خانه بیرون رفته و باز در آید و او با وی حرف زند، حنث نکرده است. و اگر گفت: اگر تا وقتی تو در این خانه هستی، با تو سخن بگویم، همسر مطلقه باشد. در صورتی که آن شخص از خانه بیرون رود و برگردد و شخصی که قسم خورده با او سخن بگوید، حنث کرده است. امام اسماعیل زاهد گوید: فرق این دو عبارت «کون بعد کون» در اولی و دیمومه بعد دیمومه «در عبارت دوم است. تفسیر «مادمت» این است «تا تو بدین سرای اندری» و تفسیر «ماکنت» «تا تو بدین سرای اندر باشی» است. امام ابو حامد گفت: من جز در بیان امام اسماعیل زاهد فرقی میان این دو عبارت نمی فهمیدم.

ص ۲۴۲: اگر مردی به همسرش که هنوز بدو دخول نکرده گوید: «تو به یک طلاق و دو طلاق دست

باز داشته»، سه طلاقه خواهد شد؛ زیرا عبارت با جمله اخیر تمام شده و تفسیر آن است. به طوری که اگر عبارت «دست باز داشته» را نگفته بود، یک طلاق بود.

مردی به همسرش گوید: «تو از من بسه»، سه طلاق خواهد بود، وقتی که گفتگوی طلاق باشد؛ اما اگر سخن از طلاق نباشد، طلاقی در کار نخواهد بود.

[کتاب الایمان «سوگندها»]

ص ۲۵۳: از برخی از اهل علم درباره سخن مردی که به همسر گفت: «من خویشتن از تو به عدت و کابین خریدم» وزن گفت: «من فروختم» سؤال شد، و در ذهن مرد طلاق بود، پاسخ گفت: طلاق خلع واقع خواهد شد. بیشتر اهل علم بر این باور نیستند؛ چرا که مرد نسبت به زن، مهر و نفقه عده ندارد که مرد بگوید «خریدم» وزن بگوید: «فروختم». مانند این است که کسی به غلام خود بگوید: «من خویشتن از تو به هزار درم خریدم»، و غلام بگوید: «فروختم».

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به زنش گفت: «اگر من این پیراهن ساخته تو بدین عید بیوشم، تو از من طلاق»، سپس ده روز بعد از عید آن را بیوشد، آیا «حنت» کرده است؟ گفتند: خیر، برای این فوریت عید، منقطع شده است.

ص ۲۵۴: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که مردمانی گردش را گرفتند و از او خواستند مطربی بیاورد. او نزد مطرب رفت و او را دعوت کرد. وی نپذیرفت و گفت: «آن جا ناهمواران بوند من نیام سوگند خورد به طلاق زن که ناهمواران نه اند». مطرب آمد و گروهی از مردمان مست را دید. آیا زن او [به خاطر حنت] مطلقه خواهد بود؟ گفت: خیر....

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که قسم خورد و به شوهرش گفت: «اگر من معجری [شاید: یا کفش خواهم، از خدای بیزارم]، مرد روسری خرید و خودش بر سر زن گذاشت، و چیزی به او نگفت. زن آن را از سر برداشت، و در خانه گذاشت و با او مخاصمه ای نکرد. آیا حنت کرده است؟ گفت: خیر. برای اینکه او نگفت: می خواهم [در نسخه دیگر: نمی خواهم].

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که قسم خورد و به همسرش گفت: «اگر مرا جز تو، به زنی، به حلال یا به حرام به کار آید، تو از من طلاق»، بعد با کنیزی هم خوابه شد. آیا حنت کرده است؟ گفت: بلی.... سخن او شامل زنان آزاده و کنیز هر دو می شد.

از نجم الدین سؤال شد، از مستی که زنش از او گریخته و داخل خانه همسایه شد. مرد مست آمد و همسایه در را بست. مرد مست گفت: «اگر امشب این در نگشایی، زن از من به سه طلاق»، همسایه زن را از پشت بام بیرون فرستاد و آخر شب در را باز کرد، در حالی که زن در خانه نبود. آیا

سکران، حنث کرده است؟ گفت: خیر، زیرا قسم او بر باز نکردن در بوده که باز شده است.

ص ۲۵۵: از نجم الدین سؤال شد، دو نفر یک خانه موروثی دارند. یکی می‌گفت: اگر فلان داخل خانه من شد، زن من مطلقه. آن فرد داخل آن خانه مشترک شد، آیا سوگند خورنده حنث کرده است؟ در جواب فتوا نوشت: «نی، چون باش گاه هریکی جدا نبود».

از نجم الدین درباره گروهی نابینا سؤال کردند که عادات داشتند هر شنبه در جایی جمع شوند و درباره کارهایشان مشورت کنند، یکی سوگند می‌خورد: «اگر من تا یک سال با این جمع گرد آیم زن از وی به سه طلاق»، یک بار روز شنبه با سه نفر آنان حاضر شد؛ آیا زنش مطلقه خواهد بود. گفت: خیر.

از نجم الدین سؤال شد «اگر من قزا کند تو بر پوشم حلال بر من حرام. قزا کندی که زن را بود باز کردند و آستروی بر پوشیدند بی ابره، و بی حشو، زن بروی حرام شود یا نی؟»، گفت: خیر. از نجم الدین سؤال شد، از کسی که به دیگر گفت: «خواهی تا زنت را طلاق کنم؟ گفت: خواهی. گفت دادمش سه طلاق»، آیا سه طلاق می‌شود؟ پاسخ داد: اگر گفت «دادمش طلاق، یک طلاق شود»، اگر گفت: «دادمش سه طلاق هیچ نیفتد» بنا بر عقیده ابوحنیفه.

ص ۲۵۶: از نجم الدین درباره کسی که به زنش گفت: «اگر من تا سه ماه بر تو زنی به زنی نکنم تا بدارم و رها نکنم نه از بهر رخصت، سوگند را تو بر من به سه طلاق». بعد از آن در این مدت، زنی را گرفت و بعد از چند روز طلاق داد، آیا زن اول مطلقه خواهد شد وقتی سه ماه بگذشت؟ گفت: آری.....

از نجم الدین سؤال شد از کسی که در شعبان سوگند می‌خورد و گوید: «اگر من می‌خورم تا شش ماه بگذرد زن بر من چنین»، این مدت کی تمام می‌شود و او نیت ندارد. گفت: وقتی روز فطر و شش روز بعد از آن بگذارد.

از نجم الدین درباره سخن مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «اگر تو از این خانه بیرون روی بی دستوری من، تو یک طلاق، این زن به بام همین خانه برفت؛ سوگند به کردن آید یا نی؟» گفت: خیر.

از نجم الدین سؤال شد درباره کسی که به همسرش گفت: «اگر من جامه تو پوشم تو از من طلاق»، زن از پنبه‌ای که مرد خریده بود، نخ را درست کرد، آن گاه پول پارچه باف را هم از شوهرش پرداخت کرد، سپس آن را دوخت و پوشید. تکلیف چیست؟ گفت: اگر مقصودش از این سخن «رشته تو و ساخته تو» است، بله طلاق واقع می‌شود.

از نجم الدین سؤال شد از مردی که دو همسر دارد. او سوگند خورد که: «اگر با آن فلانه بخسبم،

وى از من به سه طلاق، و هر دوزن در بستري بختند سراپاى ووى آمد و با آن خفت كه به حق وى سوگند نبود، و آن زن كه بروى سوگند بود در همين بستر بود از روى پاين، طلاق ها افتد يانى؟» گفت: خير، مشروط بر آنكه عمداً به او دست نزنند. سؤال كننده پرسيد: اگر با دست به او بزند تا او را از رختخواب بيرون كند؟ آيا اين دست زدن عمدى تلقى مى شود؟ گفت: خير، اين اخراج است، و فقط براى خواب مانده است.

ص ۲۵۷: از نجم الدين درباره سخن مردى سؤال شد كه به همسرش گفت: «اگر من كسى را به خانه مادرت مهمان برم، تواز من به سه طلاق»، در حالى كه اين مادر از خانه اى به خانه ديگر رفته، چند خانه دارد و برخى را اجاره داده است، و اين مرد، مهمانانى به برخى از اين خانه ها برده است، در حالى كه مادر آن خانه نبوده است؛ آيا اين سه طلاق خواهد شد؟ گفت: آرى، مشروط بر اينكه بردن مهمان به حساب مهمانى مادر باشد.

از نجم الدين سؤال شد درباره مردى كه به همسرش گفت: «اگر فلان به چشم خيانت به تو درنگرد، و تو با من نگوئى، تواز من طلاق»، در آن وقت، فلان به او نظر كرد و زن خبر نداد، آيا مطلقه شود؟ گفت: خير، مشروط بر آنكه اين نظر خيانت نباشد.

از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه از زنش خواست با او بخسبد، اما زن نپذيرفت. مرد به او گفت: پس از پيش من بيرون رو. زن گفت: من را سه طلاق كن تا بروم. مرد گفت: «اگر از روى تو همچنين است همچنين گير». ديگر چيزى نگفت تا آن زن برخاست. آيا سه طلاق مى شود؟ گفت: خير، زيرا خواسته او امرى باطنى است كه كسى بر آن واقف نيست (نمى دانيم واقعا طلاق در نظرش بوده يا نه).

از نجم الدين درباره سخن مردى سؤال شد كه به همسرش گفت: «اگر من سخن طلاق تو بگويم تواز من به سه طلاق»؛ سپس گفت: «اگر من فلان كار كنم تواز من به سه طلاق» آيا با اين سخن، سه طلاق مى شود؟ گفت: آرى، زيرا او لفظ طلاق را به زبان جارى کرده و طلاق را معلق به تلفظ به طلاق کرده و اين كار را هم انجام داده است.

ص ۲۵۸: از نجم الدين درباره شخصى سؤال شد كه قسم خورده و گويد: «اگر فلان كار كنم هر زنى كه بخوادم خواستن از من به سه طلاق»، پس اين كار را انجام داده و سپس با زنى ازدواج کرده، آيا زن، سه طلاق خواهد بود؟ گفت خير، چون طلاق را موكول به «اراده تزويج» کرده و اين منعقد نمى شود.

از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه همسرش به او گفت: «اگر ز بَر من زنى به زنى كنى وى از توبه يك طلاق. گفت: به ده طلاق»، حكم اين چيست؟ گفت: اگر زنى را براى او ازدواج در آورد، سه طلاق خواهد بود.

از نجم الدین سؤال شد درباره سخن مردی که به همسرش گفت: «اگر از این خانه بی دستوری من بیرون آیی تو از من به سه طلاق»، این زن رهنی درگرو داشت، و زمانی گذشته بود و باید بدهی را می داد و گرویی را می گرفت، از مرد اجازه خواست. او گفت: «برو و سیم بده و گرو برون آر»، رفت و نیافت. چند بار رفت، تا کار تمام شد و هر بار دیگر اذن جدید نداشت، آیا با آن سوگند، مطلقه خواهد بود؟ گفت: خیر.

از نجم الدین درباره سخن مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «هر چه به دست راست گیرم بر من حرام که تو دوش مرا از گند گشتی»، آیا همسر او بروی حرام می شود؟ گفت: اگر واقعاً بوی آزار دهنده داشته، حرام نمی شود؛ زیرا مراد به «گشتی» کشتن نیست، بلکه «آزار زیاد» است. و این تعبیر در عرف زبان فارسی هست «و هذه الصیغة للتعلیق عرفاً بالفارسیة»، و سوگند خورده، مقصودش این است که دیگر نمی تواند با او در بستر بخوابد، مگر اینکه کنار برود، قبایش را روی زمین پهن کرده روی آن بخوابد.

ص ۲۵۹: از نجم الدین سؤال درباره سخن مردی شد که به همسرش گفت: فلان شخص، از من خواست فلان زن را برای او خواستگاری کنم. سراغ آن زن رفت و گفت که فلانی من را برای خواستگاری نزد تو فرستاده است. سپس زن فلان شخص نزد این خواستگار آمد و او را سرزنش کرد که زندگی من را خراب می کنی و پیام همسر من را به فلان زن رساندی؟ آن مرد گفت: همسر تو من فرستاده و من بدون اجازه او رفتم. آن گاه به طلاق همسرش سوگند خورده و گفت: «اگر شوی تو مرا بدین کار فرموده بود و پیغام داده بود به وی، زن من از من به یک طلاق و دو طلاق»، و در این باره اصرار کرد که من از طرف او برای خواستگاری نرفتم، بلکه به رأی خودم رفتم. آیا همسر او مطلقه می شود؟ گفت: بله، سه طلاقه می شود؛ زیرا به همسر خودش، او لاگفت فلانی مرا فرستاده، به آن زن هم گفته، فلان مرد مرا برای خواستگاری نزد تو فرستاده است [سپس به زن کسی که او را فرستاده انکار کرده که از طرف شوی او رفته است]. این انکار بعد از اقرار است و قابل قبول نیست.

از نجم الدین سؤال شد درباره مردی که به زنش گفت: «اگر تو مرا جواب باز دهی تو از من به سه طلاق»، زمانی برای این بگذشت، بعد مردی به این سوگند خورنده گفت: «تو با زنت به سوی فلان روید»، مرد سوگند خورنده گفت: «وی شهره کس است که با وی روم»، [فرد مشهوری است]. زن گفت: «من شهره تر از توام». آیا با این سوگند، سه طلاقه می شود؟ گفت، خیر، زیرا او آن را خواستگاری نکرده و این جواب او نبوده است.

از نجم الدین سؤال شد، درباره مردی که از طلبکارش خواسته با این لفظ سوگند بخورد: «اگر سیم من ناداده از شهر بروی زن تو از تو به سه طلاق»، و او سوگند خورده است. پس از آن مبلغی از

بدهی را داده و رفته است. آیا همسرش مطلقه می شود؟ گفت: آری، زیرا مراد از «سیم من، همه سیم» چون اسم جنس است، همه آن است، و همه دراهمی که او بدهکار به وی است.

ص ۲۶۰: از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که درباره مسئله ای که شوهر به آن متهم شده بود، خواست سوگند بخورد، و مرد گفت: «اگر این کار کرده ام سه طلاق، و نگفت: توسته طلاق یا زن من سه طلاق»، و دوست داشت مشکلی پیش نیاید، آیا در حالی که آن کار را کرده بوده، این طلاق محقق می شود؟ گفت: خیر، زیرا طلاق خود را تعلیق بر آن نکرده است.

از نجم الدین سؤال شد درباره کسی برای زنش سوگند خورد که او را اذیت نکند، یک بار لباسش نجس شد، و همسرش گفت: لباس را بشوی. او نپذیرفت، و زن به او گفت: «زهره [زهر]، و دلت به درد! باید شستن»، آیا این آزار است و زن مطلق می شود؟ گفت: خیر، زیرا مانند این مسائل بین زوجین پیش می آید و زن استحقاق مانند این برخوردار داشته است. «مطلق آزار و اذیت» در مواردی است که شخص بی سبب اقدام بر آن کند.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که به فارسی چنین قسم خورد: «من این تیرماه این انگورها را می گنم و با یاران همین جا بخورم و به خانه نبرم و گربه خانه برم زن از من به سه طلاق»، آن گاه همه را شراب کرد، بخشی را با دوستانش خورد و بخشی را دیگری، بدون اجازه او به خانه اش برد، آیا همسرش سه طلاقه می شود؟ گفت: اگر مقصودش آن بود که خودش به خانه نبرد، و امر به آن هم نکرده، با این کار بخشی از آن هم بدون اجازه او به خانه اش برود، حنث قسم نمی شود؛ در غیر این صورت حنث می شود.

از نجم الدین درباره مردی از اهل جَرَف سؤال شد که قسم خورد که دیگر با ابزار حرفه اش کار نخواهد نکرد، و گفت: «اگر دست بر اینها نهم زن من طلاق»، بعد به آنها دست زد اما نه برای کار کردن. گفت: خیر. حنث قسم نیست.

ص ۲۶۱: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که گفت: «هر چه به دست راست گرفتم بر من حرام اگر فلان کار نکنم، و کرد. زن وی طلاق شود یا نه؟» گفت: خیر، برای اینکه عرف این است که گویند «هر چه به دست راست گیرم» و چنین نیست که «هر چه به دست راست بگرفتم».

از نجم الدین درباره دو مردی سؤال شد که هر کدام بدهی به مردی داشتند، اما مشترک نبود. هر دو با هم سوگند خوردند: «اگر توری از ما بپوشی زن از تو به سه طلاق»، او هم قسم خورد؛ اما وقتی معین نکرد، گفت: اگر او را خواستند، و او آگاه به طلب آنها بود، و خودش را ظاهر نکرد، حنث قسم کرده است.

از نجم الدین سؤال شد درباره مردی که چیزی را به ۷۲ درهم خرید، بخشی از پول را پرداخت کرد

و وقتی باقی مانده پول را از وی طلب کردند، گفت: من ۷۰۰ درهم خریدم و همه را پرداخت کردم. آن گاه با این لفظ قسم خورد: «**بدین عقد که تومی گویی من چیزی نیافته‌ام**»؛ یعنی معامله با پولی که تومی گویی یا گفت: «**بدین سبب که تومی گویی**»، آیا حنث قسم کرده است؟ گفت: خیر.

از نجم الدین درباره بیماری سؤال شد که همسرش به او گفت: فلان شخص در زمان بیماری تو، از تو عیادت نکرد، پس قسم خورده و گفت: «**من نیز چون برخی از بیماری به خانه وی نروم و با وی سخن نگویم، و گر بروم و با وی سخن گویم تو از من طلاق**»؛ اما در زمان مریضی خودش به دیدن او رفت، و هدیه ای هم داد و با او صحبت کرد، آیا حنث قسم کرده است؟ گفت: خیر، برای اینکه قسمش را تعلیق بر رفتن نزد او، بعد از خوب شدنش کرد [نه زمانی که هنوز مریض است].

ص ۲۶۲: از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که سوگند خود و گفت: «**اگر من از فالیز خویش چیزی خورم زن از من طلاق**»، اما فالیزی را نه به صورت انفرادی و نه اشتراکی، مالک نبود؛ اما مردی بود که فالیز داشت و به این سوگند خورده، سپرده بود و اجازه خوردن از آن را به قدر احتیاج داده بود، آیا همسرش مطلقه می شود؟ گفت: خیر.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که به همسرش گفت: «**ای غرزن پدر**»، سپس بعد از مدتی همسرش به او گفت: تو مدتی قبل پدر من را دشنام دادی. شوهر گفت: «**اگر من پدر تو را خواری کردم تو از من به صد هزار طلاق**»، آیا همسرش سه طلاقه می شود؟ گفت: آری، برای اینکه دشنام به زن پدرش، به این صورت، دشنام به پدر اوست.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که نزدیکان همسرش از او خواستند تا زنش را متهم نکند و به او با این لفظ گفتند: «**بروی جرم نهی**»، او بعد از زمانی گفت: «**خدای داند که تو چه کردی**»، آیا این اتهام است و سبب حنث قسم می شود؟ گفت: خیر.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که گفت: «**هرزنی که به زنی کنم بیسند مامکم، آن زن بر من به سه طلاق**»، مادرش راضی به زنی شد، [اما] به پسرش گفت: «**این را نمی پسندم**»، پس مرد با آن زن ازدواج کرد، آیا حنث قسم کرده است؟ گفت: خیر.

ص ۲۶۳: از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که گفت: «**اگر من فلان کار بکنم از مغ بترم**». گفت: این سوگندی است که اگر حنث کند، موجب کفاره می شود. برای اینکه اگر بگوید: اگر من چنین کنم، مجوسی هستم، همین حکم دارد، و اگر گفت من از مجوسی بدترم، بلیغ تر و اولی به آن است که سوگند باشد.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که به همسرش گفت: «**به خانه فلان اندر آیی تو از من به سه طلاق**»؛ اما نگفت: «**چُن**» و نه «**اگر**»، گفت: همان وقت مطلقه خواهد بود؛ زیرا هیچ شرطی

ندارد. «تطلق للحال، لانه تحقیق لعدم التعليق».

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که گفت: بحرمة شهد الله و لا اله الا الله «که فلان کار نکنم»، آیا این سوگند است؟ گفت: نه.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که به فارسی چنین سوگند خورد: «آنچه در این خانه است از خشک، اگر بخورم زن از من به سه طلاق، و در دل وی مراد گشته بود گوز [جوز] خورید یا پیاز. سوگند به گردن آید یا نی؟»، گفت: بلی.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که به اهل حرفه ای گفت: «اگر تو را هر ماهی یک روز یاری ندهم به کردن کار تو، زن از من به سه طلاق»، در ماه اول انجام داد و در ماه دوم نه، و در ماه سوم، دوروز. گفت: در ماه دوم که کاری انجام داد، همسرش مطلقه می شود، و اضافه کار ماه سوم، سودی ندارد.

از نجم الدین سؤال شد درباره کسی که به فرزندش گفت: «اگر فردا تو را چندان زنم که همه جهان بر تو بگیرند بدان که آن زن که مرا به خانه است طلاق است؛ و فردا نزدش»، آیا همسرش مطلقه می شود؟ گفت: بلی.

ص ۲۶۴: از نجم الدین سؤال شد درباره مردی که به همسرش گفت: «اگر تو گرد پیرامن ایشان بگردی تو بر من طلاق»، و مقصودش این بود که اطراف آنها برود نه اینکه داخل شود؛ آیا مطلقه می شود؟ گفت: بلی، زیرا لفظ او در حقیقت برای همین بود نه ورود.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد درباره کسی که هدیه ای که آن را «علان» می گفتند، به بزرگی داد، و گفت: طمع در قبای تو دارم. او گفت: «تورا قبای دهم بدین غلات که آوردی و گر ندهم حلال بر من حرام»، روزها گذشت و قبا را نداد. هدیه دهنده گفت: درباره این «علان» برده درهم مصالحه می کنم و رفت. به آن راضی شدند. آیا قسم خورنده حنث کرده است؟ گفت: بلی.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که گفت: «اگر من مست کاره خورم تا گل سرخ نبینم، زن من طلاق»، در این فصل که زمستان بود، گل سرخ دید، پس [می] خورد. آیا حنث قسم کرده است؟ گفت: بلی. برای اینکه سوگند او روی گل سرخ بوده است که در وقت بهار در آید، نه گل سرخ خشک شده که در زمستان می آید، یا گل های غیر گل سرخ که در زمستان دیده شود.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که بر همسرش خشم گفت و او را زد و او گریخت. آن وقت مرد گفت: «اگر من تو را به خون اندریکی نکم تو از من طلاق»، او به خانه مادرش رفت. مرد او را دنبال کرد و بر دماغ زد، چندان که خون درآمد و بر بدن و لباسش ریخت. آیا همین [در صدق سوگند او] کافی است؟ گفت: آری، اگر مراد او همین مقدار بوده است، و معمولا بالاتر از این نیست.

ص ۲۶۵: از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که به فارسی چنین قسم خورد: «اگر من از ترش و شیرین این رز بخورم، زن من از من طلاق»، و از غوره و انگور آن خورد، آیا حنث قسم کرده است؟ گفت: بلی.

به او [نجم الدین] گفتند: اگر گفت: «اگر من شیرینی این رز بخورم»، آیا حنث قسم کرده است، گفت: خیر، این در صورتی است که رب گرفته از انگور را بخورد، برای اینکه اسم [شیرینی] مربوط به آن است.

از نجم الدین درباره مردی پرسیدند که به همسرش گفت: «اگر تو به پنبه خریدن روی، تواز من طلاق»، همسر او با زن دیگری نزد پنبه زن رفتند، زن مردی که سوگند خورده بود پنبه ای را پسندید، وزن دیگر خرید، آیا زن مطلقه خواهد شد؟ گفت: آری. برای اینکه سوگند برای اصل رفتن بود و او این کار را انجام داده بود.

از نجم الدین درباره مردی پرسیدند که به همسرش گفت: «اگر فلان جای روم بی دستوری تو، تواز من طلاق»، از او اجازه گرفت و او اجازه ندارد. اصرار کرد، زن گفت: «هرکجا خواهی رو که من دستوری نمی دهم»، او به آنجا رفت، آیا زن مطلقه است؟ گفت: خیر، برای اینکه سخن آن زن که گفت «هرکجا خواهی رو»، اجازه برای او است و این سخنش که «که من دستوری نمی دهم»، تعلیل باطل است، برای اینکه اجازه داده و بعد گفته این اجازه نیست.

از نجم الدین درباره کسی سؤال کردند که گفت: «اگر من این ماه در این دیه باشم، زن من طلاق؛ گفتند: شهر باشی؟ گفت: شهر نیز نباشم. اگر در شهر باشد زن طلاق شود یا نی؟» گفت: خیر، برای اینکه شهر داخل سوگند نیست.

ص ۲۶۶: از نجم الدین درباره مردی سؤال کردند که خراج محله را جمع کرده در دستش بود. میان او و مردم محل، کلامی پیش آمد و او چنین قسم خورد «اگر پیش سیم جبايت به دست گیرم حلال خدای بر من حرام»، آن وقت هرچه در جیب داشت، به یکی از مردمان محل داد، نصف درهمی ماند که در خانه اش زیر کیسه ای از موی «لبد» بود. او را به حساب گرفتند، نصف درهم نقص داشت، به خانه آمد، آن نصف را به دست گرفت و به آنان داد، آیا زنش بر او حرام است؟ گفت: بله، برای اینکه مورد قسم، گرفتن خراج در دستش بود و چنین کاری را با این نصف درهم کرد.

از نجم الدین درباره دو مردی پرسیدند که میان شان دوستی عمیقی بود. به یکی از آن دو گفته شد، دوست تو دنبال زن توست. او گفت: اگر من او را با زن خویش در یک بستر بینم مرا از وی خدوک نیاید، و اگر از وی خدوک آید زن از من به سه طلاق»، آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: اگر گفت «مرا خدوک نمی آید»، زن مطلقه نمی شود، برای اینکه این صفت قلب است، و کسی بر آن آگاه نمی شود.

به او (نجم‌الدین) گفتند، او قسم خورد و گفت: «اگر او را با زن خویش در یک بستر بخسبانم» سه طلاقه باشد. (نجم‌الدین) گفت: اگر این کار را فی الحال نکرد، مطلقه نیست تا آنکه بمیرد قبل از آنکه این کار را بکند.

از نجم‌الدین درباره کسی سؤال شد که به دیگری گفت «کاله [متاع] تو با فلان است»، او شنید، برخی از ظالمان شنیدند، و آن مال را گرفتند. صاحب مال به شخصی که سخن اول را گفته بود، گفت: تو فلان ستمگر را بر مال من مسلط کردی که آن را گرفت. و او گفت: «اگر من او را گماشتم بر ستن مال تو زن از من به سه طلاق»، آیا سخن اول او که گفت «کاله تو با فلان است» سبب تسلط آن ظالم بر مال او بوده است؟ گفت: خیر.

ص ۲۶۷: از نجم‌الدین درباره کسی سؤال کردند که گفت: «اگر امشب نروم و خواهرم را نبینم، زن من طلاق»، شب رفت و وقتی رسید که صبح طلوع کرده بود. آیا همسرش مطلقه است؟ گفت: آری، برای اینکه شرط او رفتن و دیدن او در شب بود که محقق نشد.

از نجم‌الدین سؤال کردند درباره کسی که گفت: «اگر فلان که زن من است مرا به کار آید، وی از من به سه طلاق»، با چه چیزی این شرط محقق می‌شود؟ گفت: با وطی [کردن]. اگر مرد گفت: «مرا دم این بود که مرا به کار آید به کذب‌نوی»، [نجم‌الدین با توضیحی همان سخن اول را تأیید کرد، و نپذیرفت که مقصود این امور باشد]. «و کذب‌نوی اینها بود».

از نجم‌الدین سؤال شد درباره شخصی که به همسرش گفت: «تو فلان کار کرده‌ای؟ گفت: بکرده‌ام، گفت نی چه کردی و چند بار گفت؟ زن گفت: اگر کرده‌ام خوش آورده‌ام و نوش آورده‌ام. گفت: اگر کرده‌ای [ص ۲۶۸] تو از من یک طلاق و دو طلاق و سه طلاق، زن سوگند آن می‌خورد که نکرده‌ام، سه طلاق افتد یا نی؟ فقال: افتد».

از نجم‌الدین درباره مردی سؤال شد که به سه طلاقه کردن همسرش سوگند خورد که او از این قریه خواهد رفت و در آن سکنا نخواهد گزید. سپس بدون عذر نرفت، آیا زنش سه طلاقه می‌شود؟ گفت: آری. اما [فقیه] دیگری گفت: حنث قسم نکرده است. شاید فقیه دوم، لفظ «ذهاب» را ملاک قرار داده و نجم‌الدین لفظ «سکنا» را، و این صحیح‌تر است، برای اینکه آن شخص گفت: «بروم و نباشم».

از نجم‌الدین سؤال شود درباره مردی که به زنش گفت: «اگر تو به انجمنی روی، بی دستوری من، تو به سه طلاق. بدوک ریسان رفت بی دستوری، سه طلاق شود یا نی؟ فقال: نی. اگر به خانه همسایه رفت و دروی چندین دوک می‌رشتند، هر کسی دوک خویش، اما اگر زنان دیگر را خوانده بودند تا دوک رشتند، خداوند خانه را طلاق شود».

ص ۲۶۹: از نجم الدین درباره پسری سؤال شد که برای مادرش غذا و میوه فرستاد. چند روز بعد، پسرکاری کرد که مادر بر او خشم گرفت و گفت: «اگر پیش چیز تو خورم بر من چنین»، بعد از آنچه پسر فرستاده بود و نزد او بود، خورد. آیا حنث قسم کرده است؟ گفت: خیر، برای اینکه از مال خودش خورده است.

از نجم الدین درباره مردی سؤال کردند که به همسرش گفت: «اگر کسی تو بدین خانه درآید تو طلاق»، شخصی آمد که با هر دو زن و شوهر نسبت نزدیک داشت. آیا مطلقه خواهد شد؟ گفت: چند وجه دارد

از نجم الدین، درباره مردی سؤال شد که به زنش گفت: اگر با فلان زن سخن گفتم، سه طلاقه هست. او مدت ها از صحبت کردن با او خودداری کرد. یک بار در حال شستن لباس بود که صدای زنی را شنید که از پشت سر او گفت: «مانده شدی؟». زن جواب داد: «خوبست»، اما نمی دانست که آن زن، همان است که سر او سوگند خورده شده است. آیا این زن سه طلاقه خواهد شد؟ گفت: بله، برای اینکه جهل، مانع قسم نیست. همین که گفت «خوبست» پاسخ کامل بوده است.

ص ۲۷۰: از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که سوگند خورد و گفت: «هرچه در آن خانه است که بخورم زن من از من طلاق»، یا گفت: «هرچه در آن خانه بخورم زن از من طلاق»، این چطور حنث قسم می شود؟ گفت: به لفظ اول، حنث به آنچه در همان حال دارد، محقق می شود نه به آنچه بعداً در آن وارد می شود؛ اما در لفظ دوم، حنث با خوردن هر آنچه در خانه هست، فی الحال یا بعداً وارد می شود، محقق می شود.

از نجم الدین درباره سخن کسی سؤال شد که به دیگری می گفت - و هر دو در شهر کشانیه بودند - «اگر تومی خوری تا آن گاه که من بکشانی باز نیایم و تو را می ندهم، زن تو به سه طلاق»، و قسم خورد. آن گاه سوگند خورنده به سمرقند آمد و طرف او در سمرقند بود، به او شراب داد و خورد، آیا زن او سه طلاقه می شود؟ گفت: بلی. برای اینکه قسم موقت [مشروط] به دو چیز است، بازگشت آن شخص به کشانیه و دوم خوردن خمر. او قبل از پایان زمان قسم، شراب خورده است.

از نجم الدین درباره شخصی سؤال شد که به دیگری گفت: «اگر من تو را امشب به خانه فلان نبرم و می ندهم زن من طلاق»، پس به خانه فلان رفت و او شراب نخورد، آیا زن او سه طلاقه می شود؟ گفت: آری، دو شرط بوده که یکی محقق نشده است.

ص ۲۷۱: از نجم الدین سؤال شد درباره اینکه به مردی گفته شد: تو زن دیگری را سرزن خود آورده ای (از دواج کرده ای)، و او گفت: «هر زنی که مراست جزمیمونه از من به سه طلاق»، میمونه نام مادر همسرش و نام همسرش آمنه بود، و او در نامیدن او اشتباه کرد، بعد جمله را درست کرده گفت: «جز آمنه»، آیا آمنه مطلقه خواهد شد؟ گفت: بلی.

از نجم‌الدین درباره شخصی سؤال شد که در حال شرب خمر در مجلس فساد به زنش گفت: «اگر تو امشب همه رخت خانه برون نیاری و در این به هم نگستری و چهار شمع نیفریزی، تواز من به سه طلاق». زن همه وسایل خانه را در خان گذاشت، به جز «ازار الجدار» [پرده دیوار]، و چهار چوب را آتش زد [و اوقدت أربع خشبات بفتائله غیر الشمع]، و آن شب گذشت، آیا مطلقه خواهد شد؟ گفت: آری، چون همه متاع را بیرون نیاورده و چهار شمع را روشن نکرده است.

از نجم‌الدین درباره کسی سؤال شد که به همسرش گفتک «اگر من تو را بی جرمی بزیم تواز من به سه طلاق»، [بعد آبگوشتی آورد و داغ بود و روی پای مرد ریخت، و او هم وی را اذیت کرد] آیا در این صورت سه طلاقه خواهد شد؟ گفت: خیر، جرمی بوده ولو اشتباهاً...

از نجم‌الدین درباره کسی سؤال شد که خطاب زنی که در نکاح او یا عده او نبود گفت: «تا تو در نکاح منی هرزنی که به زنی کنم وی از من به سه طلاق»، بعد با او ازدواج کرد و زن دیگری هم گرفت، آیا سه طلاقه خواهد شد؟ گفت: خیر، برای اینکه آن زن، آن وقت در نکاح او نبود، و اصلاً این جمله که گفت «تا تو در نکاح منی» درست نبوده است. اگر گفته بود «اگر تو را به زنی کنم تا تو در نکاح من بودی هرزنی که به زنی کنم از من به سه طلاق» و چنین کرده بود، طلاق واقع می‌شد.

از نجم‌الدین سؤال شد درباره مردی که به زنش گفت: «اگر به خانه پدر تو اندر آیم هرزنی که به زنی کنم وی از من به سه طلاق»، داخل خانه پدرش شد، ثمّ انّها حرّمت علیه بعد زمان فترت و جهها، [مسئله را در نیافتیم] آیا با این قسم سه طلاقه می‌شود؟ گفت: خیر.

ص ۲۲۲: از نجم‌الدین درباره مردی سؤال شد که قسم خورد و گفت: «زن من از من به سه طلاق اگر فلان را به خانه خویش اندر ره [راه] دهم»، فلان شخص وارد خانه وی شد. شیخ الاسلام علی بن محمد اسبجایی نوشت: «نی اگر نی [و] همداستانی وی درآمد»، و نجم‌الدین نوشت: «نی اگر همان ساعت که دید که درآمد برون کردش». او [اسبجایی] جمله «راه دهم» را به جای سخن او «اندر آرم» قرار داده است.

از نجم‌الدین درباره مردی سؤال شد که به زنش گفت: «آنچه از تو است و در خانه تو است اگر بخورم، تواز من به سه طلاق»، بعد چیزی خورد که آن زن، بعد از این مالک آن شده بود و بعد از این وارد خانه شده بود. آیا مطلقه خواهد شد. گفت: خیر.

به او (نجم‌الدین)، گفته شد: اگر گفت: «هر چه در ملک تو بود و در خانه تو بود»، چطور؟ گفت: اگر آن اتفاق درباره آنچه آن زن صاحب آن است و داخل خانه او می‌آید رخ دهد، حث صورت می‌گیرد.

درباره مستی سؤال شد که زنش از دست او به خانه همسایه می‌گریزد و مرد مست گفت: «اگر وی بیاید از من به سه طلاق، و اگر نیاید از من به سه طلاق»، حکم آن چیست؟ گفت: سه طلاقه

می شود، بیاید یا نیاید؛ چون طلاق را به آمدن و نیامدن موکول کرده است.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به زنش گفت: «ای فرزندانم»، زن اعتراض کرد و گفت چرا این را می گویی؟ مرد گفت: «خواهی یک طلاق گیر و خواهی دو طلاق گیر و خواهی سه طلاق گیر» گفت: سه طلاقه می شود.

ص ۲۷۳: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که در افرنکد بود. مردی را به سمرقند فرستاد و تا خروجی افرنکد او را مشایعت کرد. کسی گفت او در افرنکد است. او به طلاق همسرش سوگند خورد که به سمرقند رفت. اکنون معلوم شد او در افرنکد است، آیا حنث لازم می آید؟ گفت بلی. به او (نجم الدین) گفتند: اگر گفت: «وی امشب به شهر بود»، و واقعاً او شب در افرنکد بوده و او گفت: مقصودش از «شهر» همین افرنکد بوده است. فقیه گفت: حرف او تصدیق نشده و حنث لازم می آید برای اینکه روشن است که مقصود او سمرقند است، به علاوه که عنوان شهر به «افرنکد» اطلاق نمی شود [آنجا قریه است].

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که گفت: «اگر برادرم را کاری فرمایم زن از من به سه طلاق»، زمانی گذشت، روی چیزی را به کسی داد و به او گفت: «این را سوی برادرم برتا تمام کند»، او هم چنین کرد، آیا حنث قسم لازم آید؟ گفت: خیر، مگر آن شخص برود و بگوید برادرت این را داد تا کامل کنی، و آن وقت سوگند خورده، از زبان این شخص، امر تلقی شود.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که دو پسر کوچک و بزرگ دارد. خواست برای عروسی پسر بزرگ و ختنه سوران فرزند کوچک ولیمه دهد. به دلیلی چنین قسم خورد: «اگر من پسرکلان تو را سورکنم حلال بر من حرام»، پس مجلسی برای ولیمه ختنه فرزند کوچک گرفت. آیا حنث لازم می آید؟ گفت: خیر.

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که پسرش عازم حج شد، زن قسم خورد «خدای را بر من که تاوی از حج باز نیاید هر روز دوشنبدی روزه دارم»، به وی خبر رسید که فرزندش مرده است. آیا نذر باطل می شود؟ گفت: نزد ابوحنیفه و محمد [بن حسن شیبانی] - برخلاف ابویوسف - باطل می شود؛ این همان مسئله الکوز است!

ص ۲۷۴: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «اگر تو روی به هیچ نامحرم بنمایی، تواز من به سه طلاق»، یک ماهی مراقب بود، اما بعد از آن بدون آنکه قصدی داشته باشد، مردم او را می دیدند، آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: اگر خود را پوشید، اما مردی او را دید، مطلقه نمی شود؛ اما اگر در جایی که مردم هستند، کشف روی کرد، سه طلاقه می شود، حتی اگر نیت این را که مردم او را ببینند نکند.

از نجم الدین درباره شخصی سؤال شد که به دیگری گفت: «بر فلان را به نزد تو زرها است و دیباها است»، او گفت: «اگر کسی را به نزد من زرها است و دیباها است، زن از من به سه طلاق»، در حالی که از آن شخص، طلا و دیباجی نزد او نبود، هر چند از دیگری بود، آیا زنش سه طلاقه می شود؟ گفت: آری. نجم الدین در توضیح گفت: برای اینکه «کسی» نکره است و او گفته است که مال «کسی» نزد او نیست.

از نجم الدین درباره مستی سؤال شد که قبایش را به دیگری هدیه داد و گفت: اگر این قبای مرا به کار آید زن از من به سه طلاق»، مدتی گذشت، و این قبا را به عاریت گرفته پوشید. آیا همسرش سه طلاقه می شود؟ گفت: آری، برای اینکه لباس برای پوشیدن است.

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که به شویش گفت: «تو را فردا با این قبایت برون کنم از این خانه»، مرد گفت: «اگر این خانه توست، اگر من با زاندر آیم، تو از من به سه طلاق»، و خانه متعلق به زن نبود، مرد بعد از اخراج باز آمد، آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: خیر.

ص ۲۷۵: از نجم الدین درباره شخصی سؤال شد که دیگری از او خواست سوگند بخورد و گفت: «زن تو از تو به سه طلاق که فلان به خانه تو اندر نیست»، و او گفت: «به خانه من اندر نیست»، و چیز بیشتری نگفت. آیا این سوگند است؟ و اگر فلان در خانه او باشد، زنش سه طلاقه می شود؟ گفت: خیر، او قسم نخورده است.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که بارها به زنش گفت: «خویشتن بخر، خویشتن بخر، زن گفت: مردمان را بخوان تا بخرم. مردمان را خواند و گفتش: خویشتن بخر؟ گفت: نمی خرم و بسیاری درنگ شد. آن گاه زن روی به وی کرد و گفت: هول خویشتن خریدم. باری مرد گفت: من نیز هول فروختم. این خلع بود یا نی؟ گفت: نی».

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به زنش گفت: اگر بدون جرم و جنایت تو را کتک زدم، تو مطلقه باشی. یک بار مرد نانی خرید و آورد. زن به او گفت: «نانی آوردی گوز [جوز] بارک سیاه، بگیر و به فلان خویش اندر فشار»، مرد او را زد، آیا مطلقه می شود؟ گفت: خیر، شیخ الامام الاجل حسام الدین هم همین جواب را داد.

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که شوهرش را این طور قسم داد: «هر کجا روی باز آیی و اگر نیایی من از تو به سه طلاق»، و مرد چنین قسم خورد. مرد به جایی رفت و آمد، باز رفت و آمد و این بار طولانی مدت شد. آیا حنث لازم آید؟ گفت: خیر، چون کلمه «کَلِمَا» در آن نبود که اقتضای تکرار داشته باشد.

ص ۲۷۶: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که مادرش یک گاو شیرده داشت و او از شیر آن گاو

می خورد. مشکلی بین او و مادرش پیش آمد و مرد چنین سوگند خورد: «اگر من شیر تو بخورم زن از من به سه طلاق و نگفت اگر من شیر گاو تو بخورم». باز از شیر گاو خورد، آیا حنث قسم کرده است؟ گفت: به دلالت حال، بله. به او گفته شد: اگر مادر، این گاو را به نبیره خود هبه کند، و به این جمله بسنده کند «این گاو این نبیره را بخشیدم»، آیا ملکیت گاو متعلق به نبیره خواهد بود؟ گفت: خیر، چون قبول و قبض تحقق نیافته است. به نجم الدین گفته شد: اگر فرزند، این گاو را در قبال پول خریده و پولش را در قالب درهم پرداخت کند، آیا فرزند مالک گاو خواهد شد؟ گفت: بله. گفت: اگر پسر به مادر گفت: «آن درم به من بازده و داد»، آیا فسخ معامله به همین مقدار صورت می گیرد؟ گفت: بلی.

از نجم الدین سؤال از مردی شد که چنین قسم خورد: «اگر بمانم تا فلان در این زری پای نهد زن بر من چنین»، وقتی، او را داخل دید و متوجه آمدنش نشده بود، او را هم اخراج نکرد، آیا حنث قسم شده است؟ گفت: بلی، زیرا قدم زدن او به معنای پای نهادن در آن است.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که گفت: «اگر من می خورم یا زنا کنم هر چه مرا حلال است بر من حرام و هر چه به دست راست گیرم بر من حرام»، شراب خورد، ولی زنا نکرد یا زنا کرد، ولی شراب نخورد، حکمش چیست؟ گفت: زنش دو طلاقه می شود.

ص ۲۷۷: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که زنش را طلاق خلع داد. سپس خواستگاری کرد و زن شرط کرد شراب نخورد. او این چنین سوگند خورد: «اگر من می خورم تا شش ماه حلال خدای بر من حرام»، سپس ازدواج کرد و پیش از شش ماه شراب خورد. آیا مطلقه است؟ گفت: خیر، برای اینکه قسم در غیر ملک بوده و به آن ضمیمه نشده بوده است.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «اگرها کنمت تا به خانه فلان روی، تو طلاق»، از او خواست اجازه دهد به خانه آن فلان برود و او اجازه داد. آیا مطلقه می شود؟ گفت: آری، «و این رها کردن بود».

از نجم الدین درباره مرد مستی سؤال شد که در خانه به زنش گفت: «اگر تو امشب با من بر بام نخسبی حلال خدای بر من حرام»، زن به بام رفت، مرد هم با او بود. تلاش زیادی کرد که مرد با او بخوابد، اما نخوابید. هر دو پایین آمدند و شب گذشت. اما بعد از فجر صبح خوابید. آیا بر او حرام می شود؟ گفت: آری.

از نجم الدین درباره مردی سؤال کرد که به همسرش گفت: «اگر با تو چنان نکنم که سگ با انبان آرد کند، تو از من به سه طلاق! چه کند تا سوگند راست شود؟». گفت: برخی از لباسش را پاره کند، و روی زمین بکشد، و بر زمین پهن کند و این قبیل کارها.

ص ۲۷۸: از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه گفت: «اگر فردا اين كوى را تركستان نكنم زن من طلاق»، چگونه از دست اين خلاص مى شود؟ گفت: به اينكه تركان زيادى براى او مسلط شوند. از نجم الدين درباره شخصى سؤال شد كه به همسرش گفت: «اگر من پاى به پيشتر تو فرو كنم تو از من به سه طلاق»....

از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه قسم خورد و گفت: «هر ماهى چهل درم سود سيم مى دهد، وگرنه چنين است زن از من به سه طلاق»، در حالى كه مال انسانى را به صورت قرض گرفته، و ملتزم شده است كه هر ماه، چهل درم سود آن را بدهد، اما تا كنون چيزى نداده است. آيا حنث قسم كرده است؟ گفت: بلى.

از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه به همسرش گفت: «اگر به خانه جز فلان مهمان روى تو طلاق»، او همراه همسرش به خانه جز فلان مهمان رفت. گفت: مطلقه است.

ص ۲۷۹: از نجم الدين درباره كسى سؤال شد كه در محله «گوزين» [سكة اگوزين] ساكن بود و اين در «سكه عمور» بود. قسم خورد و گفت: «اگر در اين كوى باشم زن از من به سه طلاق»، همان ساعت با خانواده و اسباب و اثاثيه از سكه گوزين به سكه عمور رفت، آيا مطابق قسم عمل كرده است؟ گفت: بلى. به او گفته شد: مگر سكه گوزين در سكه عمور نيست؟ و سخن او كه گفت «در اين كوى»، شامل هر دو نمى شود؟ گفت: خير، براى اين كه سكه گوزين، محله كوچكى نيست كه تابع سكه عمور باشد، بلكه سكه معتبرى است و سكه عمور، مثل يك محله آن است.

از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه بدهكار خود را دنبال مى كرد. او وعده فردا داد. طلبكار گفت: قسم بخور. گفت: چه بگويم. گفت بپذير: «اگر فردا نيابى و مرا نبينى زن از تو به سه طلاق»، او گفت: «اگر فردا نيابم و تو را نبينم زن از من به سه طلاق»، فردا آمد، از دور ايستاد، طلبكار را مى ديد، اما طلبكار او را نمى ديد. آيا برىء الذمه شد؟ گفت: آرى.

از نجم الدين درباره زنى سؤال شد كه از شوهرش طلاق خواست، و مرد گفت: مرا نمى خواهى؟ گفت: نى. گفت: هر زنى كه مرا نخواهد از من طلاق، و اگر تو نيز نمى خواهى تو نيز از من به سه طلاق»، گفت: آيا سه طلاقه مى شود؟ گفت: آرى «چون زن بگويد: نمى خواهم»، زيرا او طلاقش را مشروط به چيزى است، و آن اينكه زوجه، زوج را نمى خواهد. اراده فعل قلبى است و حقيقت آن معلوم نمى شود مگر از آن خبر داده شود. بنا بر اين تا وقتى از آن اخبار نشود، محقق نمى شود. وقتى خبر داد، طلاق داده مى شود، چه راست بگويد چه نگويد.

ص ۲۸۰: از نجم الدين درباره زنى سؤال شد كه خانه اش را به مردى اجاره داده است. آن وقت شوهرش خشمگين شده و به فارسى گفت: «تا اين فلان در اين خانه است و قباله در دست وى

است، اگر من در اين خانه آيم تو از من طلاق»، زن اين مسئله را با مرد مستأجر در ميان گذاشت و گفت قباله را فسخ كنند و نوشته را برگرداند. چنين كردند، اما نتوانست مکتوب را برگرداند؛ چون از بين رفته بود. مردم هم برفسخ شهادت دادند. قسم خورنده - شوهر - داخل خانه شد، آيا حنث قسم کرده است؟ گفت: خير. برای اينکه جمله «وقباله دردست وى است»، يعنى اين خانه بر اساس قرارداد در اختيار اوست، نه اينکه واقعا قباله دردست اوست.

از نجم الدين درباره زنى سؤال شد که به شوپيش گفت: «مرا طلاق کن مرا طلاق کن مرا طلاق کن»، او هم گفت: «کردم کردم کردم»، چند طلاقه می شود؟ گفت: سه طلاقه.

از نجم الدين درباره زنى سؤال شد که با مردى بيگانه سخن گفت و شوپيش عصبانى شد و گفت: «اگر تو پيش با مرد بيگانه سخن گويى تو از من به سه طلاق»، بعد از آن با شاگرد شوهرش که از محارم نبود، يا مردى که ساکن آن خانه بود و همدیگر را می شناختند، ولى محرميتى بين آنها نبود، يا مردى از ارحام که از محارم نبود، سخن گفت. آيا طلاق واقع می شود؟ گفت: آرى. قاضى القضاة محمد بن مسعود هم همين پاسخ را داد.

ص ۲۸۱ - ۲۸۲: از نجم الدين درباره مردى سؤال شد که گفت: «اگر من نان داماد بخورم زن از من به سه طلاق»، داماد سفر رفت و اهل و اولادش ماندند. برای آنان گندم و آرد نفقه گذاشت. زن از آنها نان درست کرد و سوگند خورنده از آن خورد. آيا حنث واقع شده است؟ گفت: آرى.

از نجم الدين درباره كسى سؤال شد که چنين قسم خورد: «اگر ريشته زن خويش پوشم، وى از من طلاق. تنيده که ريشته وى است بر سر بست و با وى نماز کرد»، گفت: اگر به قصد بستن عمامه اين کار را کرده، حنث قسم کرده است، برای اينکه از ريشته او پوشيده و شرط هم نکرده که کرباس باشد، بلکه فقط پوشيدن ريشته را گفته و اين - بستن عمامه - حقيقتاً پوشيدن است.

از نجم الدين درباره كسى سؤال شد که پدرش درباره همسرش او را ملامت کرد. او گفت: «اگر تو را خوش نيست، بس دادمش سه طلاق»، آيا اين قسم يا تنجيز؟ گفت: تنجيز و سه طلاق است، چه مرد گويد «مرا خوش هست»، يا گويد «مرا خوش نيست»، يا ساکت باشد و چيزى نگويد.

از نجم الدين درباره فرق بين اين و مسئله اى که قبل اين جواب داد، اينکه زن به شوپيش گفت: مرا طلاق ده. مرد گفت: «مرا نمى خواهى؟ گفت: نى. گفت: هر زنى که مرا نخواهد طلاق وگرتو نيز مرا نمى خواهى تو نيز از من به سه طلاق، طلاق شود، چون بگويد نمى خواهم»، در تليل آن گفتيد که زوج طلاق را تعليق بر نحو استن زوجه کرد، و اين فعل قلب است، و مهم اخبار از عدم اراده است. تا وقتى که خبر از اراده داده نشود، طلاق اتفاق نمی افتد. اينجا هم زوج به پدرش گفت: «اگر تو را خوش نيست»، اين هم امر قلبى است، اما شما اين را منجز دانستيد. چه فرقى ميان آنها هست؟ گفت: برای اينکه اينجا گفت: بس دادمش سه طلاق»، و اين کلمه تحقيق است، اما

در آنجا گفت: «اگر تو مرا نخواهی تو نیز از من به سه طلاق»، این تعلیق است. به طوری که اگر در آن مسئله گفته بود: «اگر تو مرا نخواهی بس دادمش سه طلاق»، تحقیق می‌شد، و اگر اینجا گفته بود «اگر تو را خوش نیست وی به سه طلاق»، تعلیق بود.

از نجم‌الدین درباره کسی سؤال شد که به دیگری گفت: «زن تو بر تو هزار طلاق است» و او گفت: «زن تو نیز بر تو همچنین است»، آیا این اقرار به مطلقه بودن همسرش و تصدیق از او در تأیید گفته دوستش است؟ گفت: بلی.

از نجم‌الدین درباره کسی سؤال شد که قسم خورد و به همسرش گفت: «من با تو نمی‌باشم. گفت: اگر نمی‌باشی آنک تو آنک سه طلاق»، آیا سه طلاق می‌شود؟ گفت: «نی بدین قدر»، برای اینکه نگفت: «بر تو یا تو را یا دادم یا افکندم»، بلکه اشاره به او و طلاق‌ها کرد؛ اما روشن نکرد این طلاق‌ها کجاست؛ بنابراین واقع نشده است.

از نجم‌الدین درباره کسی سؤال شد که چنین قسم خورد: «اگر تا یک سال کرباس کسی بگیرم و ببافم، همسرش چنین باد»؛ بعد «معجز گرفت و بافت»، آیا حنث قسم کرده است؟ گفت: خیر.

ص ۲۸۳: از نجم‌الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «اگر تو بیش مرا کنده و گوز دریده گویی، تو از من به سه طلاق. این زن مرین مرد را غر [= قواد] و بی‌حمیت گفت. سه طلاق شود یا نی؟ گفت: خیر.

از نجم‌الدین درباره کسی سؤال شد که در حالت مستی یک رباعی سرود، و گفت: «اگر جز از من، این کسی بگفت، حلال ایزد بر من حرام»، و می‌گفت: من آن را انشاء کردم؟ آیا همسرش مطلقه می‌شود؟ گفت: اگر می‌داند که دیگری انشاء کرده، زنش مطلقه است، اگر نمی‌داند، سخن، سخن اوست که می‌گوید من انشاء کردم.

از نجم‌الدین درباره کسی سؤال شد که قسم خورد و گفت: «حلال ایزد بر من حرام، گر مرا به فلان، جز دو نیم درم دادنی نیست. شمار کردند، دو درم و دو دانگ آمد». آیا حنث قسم شده است؟ گفت: خیر.

اگر قسم خورد و گفت: «مرا به فلان دو نیم درم دادنی است، شمار کردند دو درم و دو دانگ آمد»، گفت: حنث کرده است.

از نجم‌الدین درباره کسی سؤال شد که قسم خورد و گفت: «اگر کف پای تو بوسه ندهم این ساعت، زن از من به سه طلاق»، آن‌گاه ته کفش را در حالی که پایش در او بود، بوسید، آیا کافی است؟ گفت: خیر، قسم به صراحت روی بوس بر کف پا بوده است نه «مکعبه».

از نجم‌الدین درباره سوگند کسی سؤال شد که گفت: «تا فلان باشد در این دیه با من» از آنجا

نمی رود. همین سوگندخورنده چند روزی ماند و رفت. آیا حنث قسم شده است؟ گفت: آری، چون معنای حرفش این بود که اگر فلانی با من نباشد، من اینجا نمی مانم؛ اما ماند و این حنث قسم است.

ص ۲۸۴: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «اگر با فلان بنشیننی و بخیزی، توازوی به سه طلاق»، در حالی که فلان شخص روی بام بود، وزن در خانه با هم گفتگو می کردند، آیا مرد با این وضع، حنث کرده است؟ گفت: مجالست در حقیقت این است که هر دو در یک مجلس واحد اکل و شرب و گفتگو باشند. اگر آن گفتگو اتفاقی بوده نه برای مخالطه و گفتگوی آن گونه، امید است که حنث نشده باشد، در غیر این صورت شده است.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به زنش گفت: «اگر هر چهار دست و پایت نشکنم، تواز من به سه طلاق»، اما نشکست. اگر قصدش فوری بود، سه طلاقه می شود و الا تا وقتی زنده اند، خیر.

از نجم الدین درباره زن و مردی سؤال شد که مشاجره می کردند و مرد گفت: «سه طلاق به کرانه چادرت بر بستم؛ برو»، آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: بلی.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «اگر من بیش جامه [بی جامه] تو پوشم، تواز من به سه طلاق»، زن از رشته هایی از پنبه ای که شوهرش خریده بود، آماده کرده به بافنده داد تا ببافد، و او بافت وزن خیاطی کرد و مرد پوشید، آیا مطلقه است؟ گفت: بلی. برای اینکه سوگند خورده بود روی لباسی که زن آماده کند، نه لباسی که مرد مالک آن است و او آماده کرده است. گفت: اگر مرد دراهمی به زن بدهد که چیزی از لباس برای او بخرد، آیا حنث کرده است؟ گفت: بلی، برای اینکه معنای عرفی آن «گرفتن لباس» است، وزن می گوید: «شوی را جامه کردم»، اگر پول از او باشد.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که جماعتی از فساق را به قصد شراب خواری به خانه آورد و به زنش گفت برای آنان غذا درست کند، و او آنها را رها کرد. مرد خشمگین شد و گفت: «زنی که دوست مرا و دشمن مرا ببود از من به سه طلاق». آیا مطلقه می شود؟ گفت: آری، برای اینکه زن را به همین صورت و وصف کرد و طلاق داد.

ص ۲۸۵: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به دیگری گفت: «من چاکر زن توام»، و مرد گفت: زن تو وزن من که به خانه است به سه طلاق»، در حالی که سوگندخورنده زنی را در عقد داشت که هنوز از خانه شوهرش به خانه او نیامده و او را ندیده بود، آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: بلی، برای اینکه مقصودش زنی بوده که او را نکاح کرده بوده است، نه اینکه در خانه اش است.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که قسم خورد و به فارسی گفت: «تا در این رزانگور ندروند اندر

نیایم، و اگر اندر آیم زن از من به سه طلاق»، گفت: اگر پیش وقت معمول درو کردن انگور داخل شود - یعنی تابستان - داخل شد، حنث قسم کرده است.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که از زنی خواستگاری کرد. زن گفت: همسر که داری، چرا دوباره ازدواج می کنی؟ گفت: «هرچه مرا زن بود و باشد از من به سه طلاق»، ازدواج صورت گرفت و بعد از آن معلوم شد همسر دیگری در وقت خواستگاری داشته است، آیا اولی مطلقه می شود؟ گفت: خیر، دومی، برای اینکه طلاق را به زنی که بعداً می گیرد، وصل کرد.

ص ۲۸۶: «کیست آن کی در می کوفد». تواند که خطابش با کسی جز کوبنده در باشد.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که قسم خورده گفت: «تا در این رزیک غزم انگور مانده است اگر من به وی در آیم، حلال بر من حرام»، آن گاه انگورها را قطع کرده همه را به خانه ها بردند؛ اما ممکن است روی شاخه ها خوشه انگوری یا دانه ای روی زمین مانده باشد. در این صورت آیا حنث لازم می آید؟ خیر [نمونه هایی برای این استدلال مثال زده می شود].

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که قسم خورد و در سؤال گفت: «اگر فلان کار نکنم تا شش نگذرد»، زن او چنین. زمان قسم او کی خواهد بود؟ ..

ص ۲۸۷: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که مطلقه ای داشت و عده او تمام شد. قسم خورد و به فارسی گفت: «اگر او را باز بزنی حلال ایزد بر من حرام». سپس با او ازدواج کرد، آیا او مطلقه خواهد شد؟ گفت: خیر، زنی مطلقه خواهد شد که وقت قسم زن او باشد.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که دختر مردی را خواستگاری کرد. پس او سوگند خورده به فارسی گفت: «اگر من به نکاح وی بنشینم مادر وی [یعنی مادر دخترش] بر من طلاق». بعد در مجلس عقد حاضر شد، آن گاه ایستاد و او را تزویج کرد، در حالی که ایستاده بود و نشست، آیا حنث کرده است؟ گفت: اگر مقصودش از آن جمله امر تزویج بوده، نه حقیقت نشستن، حنث شده است، برای اینکه مجازاً این در این باره به کار می رود. اگر گفت فقط مقصودش نشستن بوده، حنث نشده است ... برای تزویج، معمولاً گفته نمی شود: «به نکاح دختر خوش نشست».

ص ۲۸۸: از نجم الدین درباره مفسدی سؤال شد که چنین قسم خورد: «اگر من با فلان شراب خورم فامرأته کذا»، با هم در خانه ای برای شراب گرد آمدند. آن شخص در خانه شراب می خورد، نوبت به سوگند خورنده که رسید، از خانه بیرون رفت، شراب خورد، سپس برگشت و داخل خانه شد. آیا حنث کرده است؟ گفت بلی، برای اینکه شراب خوردن با فلان در اجتماع شان در یک موضع برای شراب خوری محقق شده است.

از نجم الدین درباره یک غلام هندی آزاد شده که همسر داشت، سؤال شد که زن به او گفت: «ای گزای»، [به معنای حلاق و حجام]، آن مرد گفت: «اگر من گزایم تو از من به سه طلاق»، آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: آری، چرا که بیشتر مشایخ، این را حمل بر تحقیق می کنند نه تعلیق. به علاوه اگر تعلیق باشد، این فحش برای هندی هاست و او از آنهاست.

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که کارهای شویش را به خوبی انجام می داد. یک روز در زمان کوتاهی لباس او را شست، و سفید کرد و خشک کرد و اصلاح کرد. مرد گفت: نیکوزنی و بسامان زنی مرین چنین زن را طلاق نباید دادن مگر هزار». آیا با این جمله مطلقه می شود، گفت: خیر، طلاق واقع نشده است.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که بچه شخصی را گرفته و گفت: «به سوی مامکش برم و گویم زن طلاق کردم و بچه آوردم» آیا زن این گوینده مطلقه می شود؟ گفت: خیر، برای اینکه نگفت: «زن خویش طلاق کردم».

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که کفش دیگری را پنهانی برداشت و به دیگری داد. کسی که کفش به او داده شده بود، نزد صاحب کفش آمد و گفت: «کفش ها چه کردی؟». گفت: «تو برداشتی! بازده»، گفت: «نبرداشته ام»، گفت: «زن از تو به سه طلاق که تو نبرداشته یا نمی دانی که کی برداشته است و با کیست». گفت: همچنین. گفت: آیا زنش مطلقه می شود؟ گفت: بلی.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که چنین قسم خورد: «اگر من دوش بخته ام یا چشم گرم کرده ام یا چشم بر چشم نهاده ام حلال ایزد بر من حرام». در حالی که روی رختخواب دراز کشیده، اما خواب نرفته است، آیا حنث قسم کرده است؟ گفت: «اگر مراد وی به خواب رفتن بوده است نی، و اگر هیچ نیت نکرده است طلاق شود، چون سر نهاده است یا چشم فراز کرده است».

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: اگر این کار کردی، تو بر من حرام. او چنین کرد و بر او حرام شد، به او گفته شد: «چرا حرام کردی زن را؟» گفت: «چون حرام شد چه یک و چه سه طلاق» آیا طلاق دیگری واقع می شود؟ گفت: خیر.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به زنی گفت: «خویشتن به من به زنی دادی به سه طلاق؟ گفت دادم. وی گفت: پذیرفتم پیش گویان [گواهان]. میان ایشان نکاح بندد یا نی؟ شیخ امام عمر بن ابی بکر القراء در جواب نوشت: «نه بندد». پس نوشت: بندد، وگرم مراد وی به ملک سه طلاق بوده است طلاق ها نیفتد، وگرم مراد وی افتادن سه طلاق بوده است در حال، سه طلاق شود.

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که به شویش گفت: «توزن کرده ای؟ گفت: اگر من زن کرده ام

از من به سه طلاق، و تو نیز به سه طلاق». آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: بلی، اگر با زنی جز آن زن ازدواج کرده باشد.

ص ۲۹۰: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که زن حلال دارد و زنی که سه طلاقه بر او حرام شده است، وارد بر حلال می شود. آن زن می گوید: «رو به خانه آن زن به سه طلاقه رو. مرد گفت: سه طلاقه از کسی است که آن زن را سه طلاق می گوید». آیا این زن [هم] سه طلاقه می شود؟ گفت: آری.

از نجم الدین درباره کسی سؤال می شود که چنین قسم می خورد: «اگر من در این خانه چیزی آرم از باب کدخدایی زن من. چنین کسی مهمان آمد، او را بیمار شد، وی کشک آورد تا اهل وی پخت، و همه خوردند، زن طلاق شود یا نی؟» گفت: «شود».

از نجم الدین سؤال شد درباره زنی که درباره مسافرت کردن شوهرش هراس دارد. به شوهر گفت: برای من تعهد مکتوب نزد صکاک بگذارد که اگر مسافرت کردی من مطلقه باشم، مگر به اجازه من بروی. گفت: بلی. صکاک حاضر شد و او به خطاط گفت: «خطی بنویس او را که هرگاه که من از این شهر بی دستوری وی به سفر روم وی از من به یک طلاق». زن گفت: یک طلاق نه، بلکه سه طلاق. توافق نکردند تا بیرون رفت و صکاک چیزی ننوشت. آیا قسم برای یک طلاق محقق می شود که اگر بدون اجازه زن رفت او یک طلاق داده شود؟ گفت: بلی، برای اینکه امر به خطاط کرده بود تا چنین بنویسد.

ص ۲۹۱: از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که به شوهرش گفت: «من از تو به یک سوی و تو از من به یک سوی»، شوهر گفت: «همچنان گیر». آیا مطلقه می شود؟ گفت: خیر، زیرا اگر شوهر گفته بود: «تو از من به یک سوی و من از تو به یک سوی» این طلاق نیست، برای اینکه نه صریح است و نه کنایه. اگر زن گفت: «من بر تو طلاقم» و مرد گفت: «همچنان گیر»، نظر مشایخ فعلی ما طلاق است، گرچه قدما اختلاف داشتند. اگر گفت: «همچنان»، و چیزی نگفت، این طلاق نیست؛ برای اینکه جمله تام نیست. جمله تام این است که بگوید: «همچنان است او همچنانی او همچنان گیر».

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که از شوهرش خواست او را طلاق دهد. مرد به او گفت: «تو را نه طلاق مانده است نه نکاح برخیز و برفتی». این اقرار او به سه طلاقه کردن اوست.

از نجم الدین درباره کسی که سوگند به طلاق همسرش خود که شراب نخورد، و همسرش در این باره به او سخت گیری می کرد، سؤال شد؛ اینکه مرد به زنش گفت: «اکنون چون هفتاد طلاق شدی دیگر چه خواهی؟» گفت: این اقرار به سه طلاق شدن اوست.

ص ۲۹۲: از نجم الدین درباره مستی سؤال شد که به همسرش گفت: «همه زنان خویشتن از مردان خریدند، من خویشتن از تومی خرم، تومی فروشی؟ زن گفت: اگر طلاق در شکم من است دامت صد هزار طلاق. مرد گفت: طلاق دامت طلاق دامت، طلاق دامت. و می گوید: فسوس وی خواستم ورد سخن وی خواستم»؛ برای اینکه صیغه او، صیغه طلاق است.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «اگر مرغ داری تو طلاق»، اگر مرغ را به زن دیگری داد که در جای دیگری نگاه دارد، آیا حنث کرده است؟ گفت خیر.

از شخصی سؤال شد که زنش را طلاق خلع داده، و نامش حوراء بوده است. او گفت: «اگر به نام تو زن خواهم از من به سه طلاق»، با همین زن که طلاق خلع داده ازدواج کرد، آیا مطلقه می شود؟ گفت: خیر.

ص ۲۹۳: از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که قسم خورد و گفت: «اگر می خورم یا به دست گیرم زن از من به سه طلاق»، نخورد، اما ظرفی را به دست گرفت، آیا زنش مطلقه می شود؟ گفت: آری.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که به بدهکار گفت: اسم همسرت چیست؟ گفت: عایشه و نام همسر او فاطمه بود، و این امری آشکار بود. طلبکار گفت: «آن زن که تو را به خانه است عایشه نام از تو طلاق اگر فردا نیایی و مرا نبینی»، گفت: آری، اما نیامد. آیا همسرش مطلقه است؟ گفت: خیر.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که میان او و دیگری اختلاف و دشمنی بود. مردمان جمع شدند میان آنان صلح دهند. پس آن مرد گفت: «اگر با وی آشتی کنم حلال خدای بر من حرام». رهایش کردند و رفتند. مدتی گذشت، او صلح کرد. آیا حنث قسم شده است؟ گفت: خیر، برای اینکه جمله اش دلالت بر فور داشته است [یعنی همان وقت].

از نجم الدین درباره مردی که با دیگری دشمنی داشت، سؤال شد. او را به صلح فراخواندند. گفت: «بت را سجد کنم و با وی آشتی نکنم». آیا با این جمله کافر می شود و آیا به واسطه ارتداد بین او و زنش جدایی می شود؟ گفت: بلی.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که در خانه اش را بست و رفت. بعد آمد، دید قفل در باز است. تصورش این بود که شب گذشته دزدی آمده و قفل را باز کرده، بعد خارج شده و پشت در را انداخته، قبل از اینکه در را کامل ببندد، و در نیمه مانده بدون آنکه پشت در کامل افتاده باشد. نزدیک خانواده اش آمد و گفت که دزد وارد خانه شده است. آنها تکذیبش کردند. قسم خورد و گفت: «بالله که در گشاده یافتم و در فراز کرده بود و لکن کلیدان بستگی اندرون در بود»، آیا حنث قسم کرده است؟ گفتند خیر، چون همین که پشت در نیفتاده بوده، عرفاً معنایش این است که

در باز بوده است.

ص ۲۹۴: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «اگر از کار کرد تو و مزد دایگی تو بخورم تو از من طلاق»، زن کار کرد، شیر داد و آن را به دیگری هبه کرد. دیگری آن را گرفت و به سوگند خورنده داد و او خورد. آیا حنث صورت گرفته است؟ گفت آری.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که همسرش را می زد. جماعتی از زنان از کار او ممانعت کردند. گفت: «اگر مرا باز دارند از زدن وی، از من به سه طلاق. ایشان باز داشتند و وی به جای نماند و زد. سه طلاق شود یا نی؟» گفت: «شود». به او گفتند: «باز داشتن حقیقت آن نبود که وی باز داشته شود و نتواند زدن»، گفت: لا، گفت وقتی آنان نهی اش کردند و مانعش شدند؛ اما توان کافی نداشتند، همین خودش عرفاً «منع» است؛ بنابراین حنث صورت گرفته است.

ص ۲۹۵: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «آنک سه طلاق پاپت گشاده کردم»، چند طلاق می شود؟ گفت: «آنک سه طلاق» این خودش ایقاع طلاق نیست؛ اما این سخن او «پاپت گشاده کردم» یک طلاق رجعی است؛ زیرا در فارسی این تفسیر طلاق است.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به دیگری گفت: «اگر من عیب تو با کسی بگفته ام زن از من به سه طلاق، و با زن خویش گفته بود که فلان کسی سیکی فروش بود، و سیکی خواره بود، و کارها یا به [یاوه] می کرد، و اکنون توبه کرده است، این عیب گفتن بود، و زن بروی سه طلاق شود یا نی؟ گفت: بله، برای اینکه عیبجویی کرده بود در مرحله اول، بعد در مرحله دوم، با گفتن اینکه توبه کرده، او را مدح کرده بود. این ربطی به عیبجویی اول او ندارد.

از نجم الدین درباره «اگاری» [کشاورز] سؤال شد که میان او و دهقان سخنی رد و بدل شد. آگار گفت: «اگر من امسال این زمین این دهقان را به کدبوری دارم، زن من به سه طلاق». دهقان این زمین را فروخت، مردی خرید، کشاورز این زمین را از آن مشتری به مزارعۀ یک سال گرفت، آیا زنش سه طلاقه می شود؟ گفت: خیر.

ص ۲۹۶: به نجم الدین گفته شد: اگر سائل با این عبارت گفت: «اگر من این زمین را به کدبوری دارم»، و همان مسئله بود. گفت: حنث رخ می دهد. به او گفته شد: اگر زمین را به مزارعۀ گرفت و دو نفر شهادت دادند که تو گفت: «اگر این زمین را» و این اضافه را نداشت که «این زمین دهقان را» و سومی شهادت داد که او گفت: «این زمین دهقان را»، قضاوت به کدام شهادت اولی است؟ گفت: شهادت آن دو نفر اولویت دارد.

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که لباسی برای شویش تهیه کرد، اموالی هم به او داد، بعد از مدتی شروع به منت گذاشتن کرد. این امر بر مرد سخت آمد و گفت: «اگر مرا بیش به سرزنی، تو

طلاق». زن این حرف‌ها را در حضور او نزد، اما پشت سر او به دیگران گفت که در حق شویش چه و چه کرده است، اما خبرش به شوهر نرسید. آیا مطلقه می‌شود؟ گفت: خیر

از نجم‌الدین درباره یک هندی آزاد شده که همسری هندی آزاد شده دارد سؤال شد که شوهر در غیر حضور همسرش و بدون سابقه‌ای که قصد طلاق دارد، گفت: «**دادم هندوستان را هفت طلاق**»، آیا زن مطلق می‌شود؟ گفت: خیر، برای اینکه هندوستان نام بلاد است نه اهل آن.

به نجم‌الدین گفتم: قبلاً درباره اضمار در کلام صحبت کردیم، شما گفتید در فارسی رواست؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «**پرس از دیه**» یعنی «**از اهل دیه**». در اینجا هم منظورش این بوده است که «**طلاق دادم اهل هندوستان را**»، چرا طلاق نباشد؟ نجم‌الدین از اختلاف مشایخ در این باب گفت، و اینکه «**اهل هندوستان**» شامل زنان و مردان آن می‌شود. وقتی بین اهل و غیر اهل در جمله جمع می‌شود، واقع نمی‌شود.

ص ۲۹۷: از نجم‌الدین درباره کسی سؤال شد که گفت: «**اگر من سه درم کارکنم روزی زن من چنین**»، در شهر درهم‌های مختلف هست. غطار فیه و عدلیات بزرگ که دو تایی آن یک غطریفی است، درهم‌های عدلیه کوچک به نام قهریه که شش تایی آن یک غطریفی است. با کدام درهم، حنث صورت می‌گیرد؟ گفت: غطریفی، اگر تصریح نکند که مقصودش عدلیات است.

از نجم‌الدین درباره زنی سؤال شد که به شوهرش گفت: «**من بر تو به سه طلاقه ام**»، شوهر گفت: «**هلا**»، آیا سه طلاقه می‌شود؟ گفت: خیر، مگر آنکه در نیت داشته باشد. برای اینکه این کلمه در سمرقند و ولایت ما برای عجله کردن به کار می‌رود: «**هلا، زودترین کار بکن**». این کلمه برای موافقت هم به کار می‌رود: «**بیاتا برویم**» و او می‌گوید: «**هلا**»، یعنی من با تو موافقم. در هر حال، در کل به معنای موافقت هست؛ اما چون احتمالات دیگر هم هست، نیت باید روشن باشد. در واقع، هلا به معنای «**نعم**» نیست که هم برای ماضی است هم مضارع، در حالی که «**هلا**» برای ماضی نیست. گفته نمی‌شود «**رفتی؟**»، پس دیگری بگوید: «**هلا**»، اما گفته می‌شود «**رو**»، و طرف دیگر می‌گوید «**هلا**».

ص ۲۹۸: از نجم‌الدین درباره کسی سؤال شد که گفت: **اگر دختر من بدین چند روز از شوی برون نیاید، زن من از من چنین**». چند روز گذشت، از شوهرش طلاق خلع گرفت. آیا زنش مطلقه است؟ گفت: خیر، چون «**چند روز**» را اصحاب ما، یک ماه می‌دانند. تعبیر «**بدین چند روز**» برای تعجیل به کار می‌رود، نه تعیین روز.

از نجم‌الدین درباره کسی سؤال شد که در حالت مشاجره به دیگری گفت: «**اگر من امروز نکنم با تو آنچه می‌باید کردن، زن من به سه طلاق**». یک روز گذشت، و او کاری از بدی یا خوبی با او نکرد. آیا حنث واقع شده است؟ گفت: خیر، اگر چیزی نیت نکرده باشد. اطلاق کلام او به این معناست

كه كارى كه به طور معمول سزاوار است با مردم بشود، انجام دهد؛ مثل اينكه اذيت و جفا نكند، و او آزار و جفايى نكرده است. بنا بر اين حث و نقض قسم نكرده است. اگر نيت اذيت و زدن و ... كرده باشد و بر آن اقرار كند و آن كار را نكرده باشد، بلى.

ص ۲۹۹: مسئله اى كه از خجنده رسيده است: «مردى سوگند خورد كه، اگر نرينه بدين خانه درآيد، مگر كسى كه من او را دست گيرم و درآرم، زن من از من به سه طلاق، و دست يكى گرفت و درآورد. يك بار از بعد آن بار ديگر، آن كس بى دستورى وى درآمد، زن بروى طلاق شود يا نى؟» قاضى ميمون بن محمود (م ۵۰۸)، نوشت: «نى»

اين مسئله در سمرقند به شكل ديگرى مطرح شده اين طور شد: «اگر نرينه بدين در خانه اندرآيد مگر كه من دست گيرم و درآرم، زن من چنين؛ و دست يكى گرفت و درآورد، يك بار بعد آن همين مرد درآيد بى وى، زن بروى طلاق شود يا نى؟». شيخ امام على بن محمد اسبيجى در جواب نوشت: «شود».

نجم الدين در اين مسئله گفت: اگر چه اى داخل شد، آيا زن مطلق مى شود؟ گفت: بلى، براى اينكه گفت: «نرينه»، اما شرط بلوغ نگذاشت.

به او (نجم الدين) گفته شد: «اگر اين مرد از اين شهر با زن و باشنده شد به جاى ديگر، و مردى بدان خانه درآمد وى اشارت كرده بود بدان شهر زن وى طلاق شود؟»، گفت: «شود»، براى اينكه لفظش مطلق است.

ص ۳۰۰: از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه خطاب به زنش اين طور قسم به طلاق خورد: «تا تو مرا ده دشنام ندهى من تو را يك دشنام ندهم». زن بارها پشت سر هم يا متفرق او را دشنام كرد. مرد هم جواب مى داد يا نمى داد. اما بعد از آن يك بار زن را دشنام داد در حالى كه زن او را دشنام نداده بود. آيا مطلقه مى شود؟ گفت: خير، براى اينكه او تعبير «غايث» (ده تا) را به كار برد و اين تا ده دشنام را شامل مى شود و بعد از آن قسم تمام مى شود.

گفته شد اگر گفت: «هرگاه كه تو مرا ده دشنام بدهى من تو را يك دشنام بدهم و اگر ندهم تو از من طلاق»، گفت در موردى كه او زن را دشنام دهد، و قبل از آن ده بار دشنام نداده باشد، طلاق داده مى شود.

اگر گفت: «تا تو مرا ده دشنام ندهى ده بار، هرگاه من تو را ده دشنام دهم، و تو طلاق»، اينجا قسم با ده شتم تمام مى شود؛ اما اگر گفت: «هرگاه ميان ما لجاج شود تا تو مرا ده دشنام ندهى من تو را يك دشنام ندهم» اينجا قسم با ده دشنام تمام نمى شود، براى اينكه اين را براى هر بار گفته، و معنايش اين است كه حتى با ده بار شتم، دوباره قسم تكرر مى شود. «كل وقت لجاج».

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که زنش به او گفت: «**مرا مرگ با تو باشیدن نیست، مرا طلاق ده**». مرد گفت: «**چون تورفتی طلاق داده شد، و وی گوید: نیت طلاق نکرده بودم**»، آیا سخن مرد تأیید می شود؟ گفت: بلی.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که چنین قسم خورد: «**اگر از حدّ نخب برون روم، زن از من به سه طلاق**»، حنث چگونه رخ می دهد؟ [تا کجا که برود]؟ گفت: وقتی از قرای آنجا دور شود. گفته شد: اگر گفت: «**اگر از شهر نخب برون روم؟**»، گفت: وقتی از عمران شهر- خانه ها- خارج شود. از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به زنش گفت: «**طلاق باش**»، یا گفت: «**سه طلاق باش**»، یا گفت: «**طلاق بشو**»، آیا مطلقه می شود؟ گفت: بلی.

ص ۳۰۱: از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که چنین قسم خورد: «**اگر من سر بر بالین تو نهم تو از من به سه طلاق**»، بعد روی تشک خوابید، زنش آمد و سرش را روی رختخواب او گذاشت. آیا حنث شده است؟ گفت: اگر مقصودش از آن جمله «جماع» بوده «ایلاء» است. اگر چنین کرده باشد، سه طلاقه می شود، چه روی رختخواب چه جای دیگر. اما اگر نزدیکی نکرد تا چهار ماه گذشت، ایلاء تمام می شود. اگر مقصودش جماع نباشد، قسم، همان معنای حقیقی خودش را دارد. این که سر روی بالینی بگذارد که ملک زن است، اگر چنین کرد سه طلاقه می شود، با آن زن باشد یا بدون آن زن. اما اگر روی بالینی گذاشت که ملک خود اوست، چه بازنش باشد چه تنها، حنث نخواهد شد.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که با زنی ازدواج کرد، و پیش از آنکه او را به خانه اش آورد، چنین قسم خورد: «**اگر او را به خانه آرم، وی از من چنین**»، آن وقت دیگری بدون اذن و رضایت او، زن را به خانه این مرد آورد. آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: خیر.

ص ۳۰۲: از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که چنین قسم خورد: «**هر زنی که مرا بود و باشد از من به سه طلاق که به خانه پدر خویش اندر بیایم**»، سپس به خانه پدرش وارد شد و با زن ازدواج کرد. آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: خیر، وقتی می شود که اول ادواج کند بعد وارد خانه پدرش شود، برای اینکه سخن او «**که به خانه پدر اندر بیایم**»، مثل این است بگوید: «**اگر به خانه پدر اندر آیم**».

از نجم الدین سؤال شد درباره مردی که قسم خورده به همسرش گفت: «**اگر بی دستوری تو از شهر بروم تو از من به سه طلاق**»، بعد اجازه داد و گفت: «**دستوری دادم که بروی ده روز را زیادت را، نی**». پس رفت و بیش از ده روز نیامد، مطلقه است؟ گفت: خیر، برای اینکه اصل قسم روی رفتن بدون اذن بوده است نه تعداد روز.

ص ۳۰۳: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که میان او و زنش مشاجره شده و او به وی گفت

بيرون رفته، برو نزد پدر و مادرت. زن گفت: مى روم، طلاقم بده تا بروم. مرد به او گفت: «تورو، و من طلاق دادم فرستم»، آيا مطلقه مى شود؟ گفت: خير، چون مى گويد طلاق مى دهم، نه اينكه داده است.

از نجم الدين سؤال شد درباره مردى كه چنين قسم خورد: «اگر من رزروم به كارى، زن از من طلاق، و به رز رفت نه به كارى»، آيا مطلقه مى شود؟ گفت: آرى «و به هر سببى كه رفت كارى بود».

از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه به همسرش گفت: من را وادار كردى به سفرى بروم كه ديگر برنگردم مگر به من بنويسى. زن گفت: من ابداً چيزى به تو نخواهم نوشت. زن گفت: «حلال خداى»، و ساكت شد. گويى مى خواست به چيزى قسم بخورد. وقتى ساكت شد، زن به او گفت: «حلال خداى بر تو حرام گفت: آرى، اين زن حرام شود بروى به يك طلاق؟ گفت: شود». زيرا سخن زن را تكرر كرد، گويى چنين گفت: «حلال خداى بر من حرام». اين تطبيق بدون نيت در عرف ماست.

از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه لقمه اى گرفت و به ديگرى داد، او نگرفت، گفت: «اگر نگرى حلال بر من حرام»، ديگرى گفت: «اگر بگيرم از دست تو حلال بر من حرام»، مرد سومى آن را از قسم خورنده اول گرفت و به دومى داد، آيا قسم خورنده اول حنث کرده است؟ گفت: خير. «چون "از من" نگفت و مراد اين نبود كه از من، چه مطلق گرفتن شرط كرد و گرفت، و دوم سوگند بدين خورد كه از دست وى نگیرد و نگرفت»، پس هيچ كدام حنث نکرده اند.

از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه همسرش را طلاق داد. با او صحبت كردند، گفت: «دادمش هزار ديگر»، آيا بدون نيت، سه طلاقه مى شود؟ گفت: آرى.

از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه متهم به خيانت گرديد، قسم خورد و گفت: «اگر من اين كار کرده ام هرچه تاده سال زن خواهم از من طلاق، وگرنيز در اين شهر باشم»، آن كار را نکرده بود؛ اما در اين شهر ماند و همسرى در اين مدت گرفت، آيا مطلقه مى شود؟ گفت: آرى.

از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه گفت: «اگر به خانه فلان اندر آيم از هزار جهود بترم»، آيا اين قسم است؟ گفت: آرى.

ص ۳۰۵: از نجم الدين درباره كسى سؤال شد كه از روى مستى به ديگرى گفت: «حلال خداى در گردن من حرام اگر اين زن تو را يك روز با تو مانم و چند روز در تدبير اين گذاشت و نتوانست بروز آوردن. زن بروى حرام شود يانى؟»، گفت: «چون سپس سوگند يك روز ماند سوگند به گردن آمد».

از نجم الدين درباره كسى سؤال شد كه به ديگرى گفت: «آن سخن كه با تو گفته بودم با مردمان

چراگفتی؟ گفت: آن سخن جز با زن خویش بگفته ام و سوگند خورد که اگر آن سخن جز با زن خویش گفته ام حلال بر من حرام، و وی آن سخن با زن گفته است، و لکن پدر و مادر آن زن راستر بوده اند و شنوده اند. زن بروی حرام شود یا نی؟». گفت: خیر.

از نجم الدین درباره کسی سؤال کردند به دیگری گفت: «اگر فلان را به زنی کنم وی از من به یکی و دو و سه طلاق»، سپس با او ازدواج کرد، چند طلاق می شود؟ گفت: با این لفظ سه طلاقه و این مانند آن نیست که بگوید: «وی از من به یک طلاق و دو طلاق و سه طلاق»، آنجا یک طلاق خواهد بود... اما اینجا سه طلاقه است؛ زیرا گفت: «از من به یکی» و این واحد را معنا نکرد. سپس گفت: «و دو» و تفسیر نکرد، سپس گفت: «و سه». سپس کلمه طلاق را برای همه آورد.

ص ۳۰۶: از شیخ الاسلام درباره کسی سؤال شد که چنین قسم خورد: «اگر من سیکی خورم، زن از من به سه طلاق». سپس خمر یا چیزی از مسکرات خورد که مردم آن را کنی یا اخمسه گویند. گفت: زنش مطلقه خواهد شد؛ چون این کلمه بر هر مسکری اطلاق می شود... اگر گفت: «می بخورم» مقصود آب انگور خواهد بود و حنث جز به خوردن آن محقق نخواهد شد، مگر مطلق شراب مسکر در ذممش باشد که با خوردن هر نوعی از مسکرات، حنث محقق می شود.

از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که در یکی از حجره های کاروانسرای سمرقند زندگی می کند، اسب او گم شد، گفت: «اگر این اسب من برده باشند من اینجا نباشم، و اگر باشم زن از من به سه طلاق»، اسبش را برده اند. حالا به چه چیز از این قسم آزاد می شود، از حجره برود یا از کاروانسرا یا شهر؟ گفت: باید از آنچه در وقت قسم نیت کرده است. اگر حجره یا خان یا شهر بوده، از آنها منتقل شود؛ اگر هیچ نیتی نداشته، از کاروانسرا برود.

از شیخ الاسلام درباره کسی سؤال شد که چنین سوگند خورد: «از خدای بیزارم و از لاله الا الله بیزارم و از شهید الله بیزارم اگر می خورم»، بعد خورد. قال: سه قسم را حنث کرده و سه کفار به باید بدهد.

از شیخ الاسلام درباره کسی سؤال شد که قسم خورد قمار نکند؛ اما بعد از آن «دست عاریت داد»، آیا حنث کرده است؟ گفت: بلی. به او گفتند: «اگر مجاهزی کرد» [تشویق و تحریک و حمایت مالی]، گفت: حنث کرده است.

ص ۳۰۷: از شیخ الاسلام درباره کسی سؤال شد که سوگند خورد و گفت: «اگر من از این شهر بروم آن گاه که جهان جهان شود و هر کجا خواهی خسبی و خیزی، فامرأته کذا». این قسم اول زمستان بود و تا تابستان از آنجا نرفت. آیا همسرش مطلقه خواهد شد؟ گفت: بلی.

از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت «اگر رشته تو مرا به کار آید» تو مطلقه

هستی. زن رشته ای [نخ] آماده کرد، و از آن کرباسی بافت، و به شوهرش داد. او فروخت و با آن لباس دیگری خرید و پوشید. گفت: حنث نشده است.

از شیخ الاسلام درباره کسی سؤال شد که گفت: «**مرا سوگند است که شراب نخورم**». بعد شراب خورد. گفت: اگر گفته بود «**مرا سوگند طلاق است**»، زنش مطلقه می شد، اگر نه فقط کفاره دارد.

ص ۳۰۸: از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که در مجلس فسادی و در حالت مستی به یاراناش گفت: در جیب من ۴۵ درهم پول بوده و شما از من گرفتید. آنها انکار کردند. او چنین سوگند خورد: «زن از من به سه طلاق، اگر امروز در جیب من چهل و پنج درم نبودست، چهل غطرفی و پنج عدلی». در حالی که چهل عدلی و پنج غطرفی در جیب او بوده است. اجمالاً درست گرفته، اما تفسیراً اشتباه کرده است. در مورد دوم حنث شده، اما درباره اولی (اجمالاً) قسمش درست است.

به شیخ گفته شد: اگر در جیب او غطارفه و عدلیاتی بوده که جمعاً مبلغش چهل غطریفیه بوده، و او جمع کرده گفت: «**اگر در جیب من چهل غطریفی و ادندی عدلی نبودست**»، و مبلغ را درست می گوید، اما در تفسیر خطا دارد، چه؟ گفت: اگر مقصودش عین غطارفه بوده، حنث انجام شده، چه در تفسیر درست گفته باشد یا خطا کرده باشد. برای اینکه چهل غطریفیه گفته، و این اندازه غطریفیه نبوده است.

از شیخ الاسلام درباره کسی سؤال شد که به جماعتی معین گفت: «**اگر شما را روز چهارشنبه دعوت نکنم زن من طلاق**». آیا این به اولین چهارشنبه برمی گردد یا هر چهارشنبه ای که او معین کند؟ گفت: اولین چهارشنبه. این «متفاهم متعارف» است.

ص ۳۱۰: از شیخ الاسلام درباره شخصی سؤال شد که در امر مالیات و... انواع ضررها به مردم می زد. او را گرفتند. چنین قسم یاد کرد: «**اگر من پیش کسی را زیادت ده درم زبان کنم زن من چنین زن خویش را زیادت از ده درم زبان کرد**». آیا همسرش مطلقه است؟ گفت: خیر، برای اینکه قسم او مربوط به افراد ناشناخته «منگَر» است؛ اما همسر او معرّفه است و داخل دریمین او نیست.

از شیخ الاسلام درباره کسی سؤال شد که چنین قسم خورد: «**اگر من یک درم از فلان به کار برم**»، همسرش چنین. آن شخص درهمی به او داد و گفت برای من نانی از نانوا بخر تا آن را صدقه دهم. او چنین کرد، آیا حنث کرده است؟ گفت: بلی، زیرا «**به کار برد**» واقع شده است.

از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که کاری به او عرضه شد. او گفت: «**مرا سوگند خانه است که این کار نکنم**»، بعد انجام داد. گفت: در امر قضا، این اقرار به قسم در طلاق زن است و به حنث آن واقع می شود. به او گفته شد، نه نام زن آورد و نه خانه و نه تصریح به طلاق کرد. به جز زن هم در خانه کسانی هستند. قسم هم محتمل است. ممکن سوگند خورده تفسیر دیگری بکند. گفت:

با این قسم چه منظوری داشته است؟ گفتیم: «به جان سرفلان که این کار نکنم». گفت: بلی، تصریح ندارد و اسمی از زن هم برده نشده، اما متعارف میان مردم این است که با این سوگند، طلاق زن را می‌گویند. مراد از «بیت» هم «اهل البیت» به طریق اضمار است و در وقت اطلاق، شامل زن می‌شود. به او گفته شد: وقتی صریح در طلاق نیست، کنایه است و این نیت می‌خواهد. گفت: هر آنچه متعارف میان مردم است، بدون نیت هم محقق می‌شود؛ مثل اینکه بگوید: «حلال خدای بر من حرام».

ص ۳۱۱: از شیخ الاسلام درباره کسی سؤال شد که گفت: «بالله العظیم که بزرگتر از بالله العظیم سوگند نیست که چنین نکنم»؛ اما همان کار را انجام داد، آیا حنث قسم شده است؟ گفت: آری. از شیخ الاسلام درباره کسی سؤال شد که گفت: «بر من سوگند که این کار نکنم»، گفت: این قسم است، همان که در کتاب الایمان آمده «علی یمین».

به او گفته شد: اگر گوید: «بر من سوگند است که این کار نکنم؟»، گفت: این اخبار است، اگر صادق است و حنث کرده، باید کفاره بدهد.

به او گفته شد اگر گفت: «سوگند خورم که این کار نکنم؟»، گفت: این وعده است و ایجاب نیست. به او گفته شد اگر گفت: «سوگند خورم»، یا گفت: «می‌خورم سوگند که این کار نکنم؟»، گفت این قسم است، چون برای حال است.

به او گفته شد اگر گفت: «سوگند خوردم که این کار نکنم»، گفت: این قسم است. اگر گفت: «سوگند خورده ام»، این اخبار است.

از شیخ الاسلام سؤال شد از مردی که کسی را زد و مجروح کرد، و او هم نتوانست از خود دفاع کند، قسم خورد «اگر من سزای وی نکنم، زن از من به سه طلاق»، زمانی گذشت و نتوانست کاری انجام دهد، آیا زنش مطلقه است و قسم روی چه بوده است؟ گفت: معنای عرفی این جمله این است که به صورتی که باشد یک نوعی به او بدی کند، مردم جز این نمی‌فهمند.

ص ۳۱۲: از شیخ الاسلام درباره همین سوگند خورنده سؤال شد که اگر بر قسم خود این را بیفزاید که: «اگر پیش مرا با وی ببرد، زن من چنین»، [؟]، آن‌گاه وقتی آن شخص با او حرف زد، او جواب دهد یا اگر سلام کرد، جواب سلام او را بدهد و مجالست داشته باشد. آیا این حنث قسم شده است؟ گفت: این لفظ اقتضای مخالطه و موافقت و مصافحت دارد، اگر انجام داد، حنث قسم شده است.

ص ۳۱۲: از شیخ الاسلام درباره کسی سؤال شد که چنین قسم خورد: «اگر من فردا با این کاروان نروم زن من طلاق»، کاروان همان روز رفت و او تا فردا خبردار نشد. چگونه از این قسم خلاصی

یابد؟ گفت: اگر وقت خروج فهمید و با آن رفت مشکلی نیست، در غیر این صورت حنث قسم شده است.

از شیخ الاسلام درباره کشاورزی سؤال شد که میان او و صاحب زمین مشاجره ای شد، او چنین قسم خورد: «اگر از این کشت مرا به کار آید زن از من چنین»، آن گاه درو کرد، دانه ها را درآورد و تقسیم کرد... آیا همسرش مطلقه می شود؟ گفت: آری، تعبیر «به کار آید» هم شامل خوردن می شود هم فواید دیگر.

ص ۳۱۳: از شیخ الاسلام درباره مردی سؤال شد که قسم خورد و به همسرش گفت: «اگر چیزی از مال من به رشته دهی تو از من به سه طلاق»، اما بعد لباسی را از آرد این سوگند خورنده خرید، آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: بلی.

از شیخ الاسلام درباره زنی سؤال شد که در وقت مشاجره به همسرش گفت: «مرا طلاق ده مرد چوب برداشت و می زد و می گفت: دار طلاق». آیا مطلقه می شود؟ گفت: خیر.

از امام احمد فلاسی درباره زنی سؤال شد که به شویش گفت: «مرا طلاق ده»، او رازد و گفت: «اینک طلاق»، دوباره زد و گفت: «اینک دو طلاق»، دوباره زد و گفت: «اینک سه طلاق برخیز و برو». آیا سه طلاقه می شود؟ گفت: بلی.

به او گفته شد اگر مرد به زن گفته بود: «اینک یکی اینک دو اینک سه»، اما لفظ طلاق نیاورد، آیا مطلقه است؟ گفت: خیر، تا وقتی نیت طلاق ندارد.

از نجم الدین درباره فرق میان «دار طلاق»، و بین این سخن «اینک یک طلاق و اینک دو طلاق و اینک سه طلاق» سؤال شد. گفت فرقی ندارد.

ص ۳۱۴: از شیخ علی بن حسین سعیدی درباره کسی سؤال شد که گفت: «بدرفتم که چنین نکنم»، اما چیزی نیست نکرد، آیا قسم است؟ گفت: بلی.

از شیخ علی مروزی درباره زنی سؤال شد که به شوهرش گفت: «خویشتن خریدم از تو با ده درم، و بدان سه پاره چیز. شوی گفت: فروختم بدان شرط که تا ده روز آن چیزها به من دهی، و ده روز گذشت و نه داد. این خلع درست بود یا نی؟ گفت: نی.»

ص ۳۱۵: از شیخ امام زاهد احمد بلدی درباره مردی سؤال شد که همسرش به او گفت: «ای بسیار خواره»، مرد گفت: اگر چنین هستم، تو مطلقه. از کجا می شود «بسیار خواری» او را تشخیص داد. گفت: از اینکه وقتی سر سفره می نشیند، آن مقدار می خورد که اگر طعام دیگری حاضر بود قادر به خوردن آن بود. این شخص «آکول» است.

ص ۳۱۷: از ابوالقاسم صفار درباره مردی سؤال شد که پول پدرش را بدون رضایت او گرفته، از او طلب می‌کند، نمی‌دهد، پدر سوگند خورد: «**طلاق مامکت بر من واجب**»، و مال من صدقه اگر تو از جز آنچه از من گرفتی، ارث ببری. بعد از این سخن پشیمان شد. گفت: او حنث قسم نکرده، نه در حیاتش و نه بعد از وفاتش.

از ابوالقاسم درباره مردی سؤال شد که سوگند خورد و گفت: «**اگر من دست فرازن کنم تا یک سال**» مال من برای مساکین صدقه باشد. بعد از آن با زن با مادون فرج همخوابگی کرد. گفت: حنث قسم نشده است.

ص ۳۱۸: از ابوالقاسم درباره رختشویی سؤال شد که لباسی در آسیاب او از بین رفت و او کارگر خود را متهم کرده گفت: «**تو مرا زین کردی**»، کارگر گفت: «**اگر من تو را زین کرده‌ام**» زن او (من) سه طلاق. لباس از بین رفته اما از رختشوی نبوده است. گفت: نگرانم که حنث کرده باشد؛ زیرا مقصود رختشو خیانت در ملک او نبوده، بلکه مقصودش خیانت در چیزی بوده که در دست او قرار داشته است.

ص ۳۲۲: از ابوجعفر درباره مردی سؤال شد زمین همسرش را پنبه کرده گفت: «**حلال المسلمین علی حرام**، اگر از غله این زمین به خانه من اندر آید»، زن پنبه‌ای برداشت تا به پنبه زن بدهد، داخل خانه شد، در حالی که پنبه روی سر او بود. گفت: حنث قسم شده است.

ص ۳۳۰: از شداد رحمه الله سؤال درباره مردی شد که قسم خورد به خانه فلان داخل نشود «**مگر چیزی شگفت بود**»، گفت: اگر بلایی آمد، یا کسی کشته شد یا کسی مُرد، یا انهدامی رخ داد و داخل شد، حنث نشده است.

ص ۳۳۲: از بعضی از علما سؤال شد درباره زنی که قسم خورد و گفت: «**اگر من امشب این کودک را دارم**»، زن دیگری آمد و بچه را درمهد گذاشت، و بچه داری کرد، جز اینکه آن زن او را شیر داد. گفت: حنث قسم شده است، برای اینکه کودک با شیر نگه داری شده است.

ص ۳۳۳: از ابوجعفر اسکاف درباره مردی سؤال شد که گفت: «**هر امیدی که از خدای می دارم نومیدم**» اگر این کار را بکنم. گفت: این سوگند است. ناامیدی از خداوند کفر است و مانند این است که بگویند: کافر است اگر چنین کند.

از ابوبکر سؤال درباره کسی شد که گفت: «**مسلمانی نکرده‌ام اگر این کار کنم**»، گفت: چیزی نیست.

ص ۳۴۰: از نجم الدین سؤال شد درباره کسی که به فارسی چنین قسم بخورد: «**اگر من با فلان باشم بر من چنین**»، حکم آن چیست؟ اینجا مراد مخالطه و خرید و فروش و مانند اینهاست؛ اما

وقتي سوگند مي خورد كه در فلان شهر نباشد، بايد دست كم پانزده روز نباشد. «با فلان بباشم» معنايش اقامت با اوست.

ص ۳۴۵: اگر مردى گفت: «سوگند خورم به خداى» اگر اين كار را بكنم، و آن كار را كرد، اين حنث قسم كرده است، براى اينكه مردم اين را سوگند مي دانند. اگر گفت: «سوگند خورم به سه طلاق زنم» اگر اين كار بكنم، و انجام داد. اين حنث نيست؛ زيرا عرف مردم قسم به طلاق را نمي شناسد. ص ۳۴۹: اگر به فارسى گفت «اگر بدين خانه اندر آيم» شامل هر خانه اى «كلّ الدار» مي شود، چون در فارسى چنين است.

ص ۳۵۰: مرد به فاميلش گفت: «اگر به خانه من مهمان نرويد، زن من چنين»، آنها به منزلش رفتند، اما به آنان طعامى نداد. حنث صورت نگرفته است.

زنى به شويش گفت: «اي كفز» [قفز]، مرد گفت: «اگر من كفزم تو طلاق». گفت: اگر مجازاً به كار برده، در هر حال او مطلقه است؛ اما اگر مقصودش شرط است، مطلقه نمي شود مگر اين شرط در او باشد و معنايش اين است كه متعطل و متبطل [بيكاره] است.

اگر زن به مرد گفت: «اي كرخ نشئه». [مست مانند و بي تحرك]، اين هم مثل همان قبلى است. اين به معنای كسى است كه به او مي خندند و مسخره اش مي كنند و رآيش را ضعيف مي دانند. درباره كسى هم كه زن صالحه و عفيفه اى دارد و مي خواهد با ديگري ازدواج كند، اين را به كار مي برند.

اگر زن به همسرش بگويد: «اي ابله ريش»، وقتى ريش او در مقايسه با ديگران بلند است. و اگر بگويد: «اي رعنا ريش»، اينكه ريش بلند دارد. و اگر بگويد: «اي بامس ريش»، كسى كه مردم را به سوى خيرو رشد دعوت نمي كند. [اين موارد را عيناً بنگرديد در: المسائل البدريه المنتخبه من الفتاوى الظهيريه، ص ۱۵۷. در آنجا مورد اول «اي ايله» ريش و مورد اخير «اي ياس ريش» آمده است].

ص ۳۶۰: مردى به طلبكار خويش گفت: «اگر شبانگاه سيم تو راست نكنم زن من چنين»، تا وقتى شفق غروب نكرده، حنث نكرده است. نديده اى كه اگر كسى به ديگري گفت: «شبانگاه به نزد ما باش تا با ما شام خورى». عشای آنها وقت ناپديد شدن شفق است. اگر گفت: «بامداد حق تو بدهم»، تا وقت ظهر - زوال - فرصت دارد.

زنى به شوهرش گفت: «اي دوزخى». او گفت: «اگر من دوزخيم تو از من به سه طلاق». مقصودش شرط بود، و بنا بر قول كسى كه اين را شرط مي داند، طلاق محقق نمي شود؛ چون ترديد هست كه او دوزخى باشد يا نباشد.

مردی به همسرش گفت: «اگر تو را آنجا درنکنم کی برون آمده تواز من چنین. مراد از این سخن آن بود کی جهان بر تو تنگ کنم و عیش بر تو تلخ کنم، و تو را ناسزاها شنویم و جفاها کنیم، اگر اینها بکند، طلاق بیفتد.

مردی گفت: اگر من این کار را بکنم «بر من سالی روزه و سه طلاق به وی اندر». آن کار کرد، باید یک سال روزه بگیرد، اما زنش مطلقه نیست، برای اینکه روزه گرفتن سال، طلاق در آن نیست.

[کتاب البیوع و...]

ص ۳۶۱-۳۶۲: از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که جالیزی را به قیمت معلومی خرید. آن گاه هندوانه‌ها را برداشت و فروخت. دریافت که سودی ندارد و گرفتار خسران شده است. از فروشنده خواست معامله را فسخ کند، و پولش را بگیرد. او گفت: «من به زیان تو اندر نیم، تو همه بخرو فروش»، او چنین کرد و باز خسارت دید، آیا به همان مقدار از پول جالیز که داده کم خواهد شد؟ گفت: اگر بیع صحیح بوده است خیر.

ص ۳۶۶: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که خری را فروخت و وقت فروش گفت: «بدان شرط می فروشم که غارت است»، [مسروقه] یعنی اگر قرار شد پولش برگردد، فروشنده پرداخت نخواهد کرد، بلکه مسئولیت با مشتری است. سؤال این است: آیا او می تواند سراغ فروشنده برود و پولش را بگیرد؟ گفت: آری، بازگرداندن قیمت برعهده فروشنده است، وقتی حق ثابتی باید بگردد، چه بیع جایز باشد چه فاسد، (باید برگردد).

ص ۳۶۸: از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که خانه‌ای را به مردی فروخت و وقت فروش به او گفت: «این خانه به یک درهم بازمی فروشم». مشتری خرید و پول پرداخت شد، اما بعد روشن شد که این دو درهم بوده است... آیا می تواند خانه را برگرداند؟ گفت: اگر در بیع این شرط را کرده باشند، بیع فاسد است.

ص ۳۷۵: از شیخ الاسلام سؤال شد: «مردی از بهر زن خویش خانه‌ای خرید و بیع به وی داد. فروشنده او را گفت: بیع به من بازده. گفت: دادم. خانه زن را بود یا نی؟» جواب نوشت: «نی».

ص ۴۰۰: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که ابریشم زیادی را به کسی داد که آنها را اصلاح کند. بعد او را متهم کرد که چیزی از آن را برای خود برداشته است و او را قسم داد. وی چنین قسم خورد: «من به کناغی خیانت نکرده‌ام»، و به عمد چیزی از آن برنگرفته بود، بلکه حین کار، چیزی از آن افتاده بود، اما برای خود برداشته بود. آیا حنث قسم شده است؟ گفت: خیر.

ص ۴۰۱: از نجم الدین این مسئله سؤال شد: «مردی گاو مردی را داد به نیم شود [بالمناصفه؟] و این گیرنده این گاو را به دیگر داد به علف، گاو در دست وی هلاک شد، این گیرنده به نیم شود

تاوان دار شود يا ني؟ گفت: «شود»، گاو به وي سپرده شده بود، و حق نداشت به ديگري بدهد.

ص ۴۲۸: از شيخ الاسلام درباره کشاورزي سؤال شد كه گاو صاحب زمين در اختيار او بود. شب كه خانه رفت، آن گاو همراه با گاوهاي ديگر مردم قريه دزد يده شد و آنها نتوانستند آنها را برگردانند. آيا او ضامن است؟ برخي مشايخ نوشتند خير، نظر شيخ الاسلام «نعم» بود؛ اما به ملاحظه بقيه نوشت. در جواب اين را نوشت: «**ني، اگر ضائع نمانده است اين گاو را.**»

ص ۴۳۸: از نجم الدين درباره مردی سؤال شد كه زنش را طلاق خُلع داد و در آن مجلس گفت: «**مرا در اين خانه هيچ چيز نيست**»، بعد گفته شد كه اثاثيه اي در خانه بوده است، آيا ادعايش قبول مي شود؟ گفت: خير.

ص ۴۳۹: از نجم الدين درباره مردی سؤال شد كه مدعی زمینی برجای مانده علیه وارث بود، این جمله را به وی گفت: تو یک بار به من گفتی: «**تو از پدر ميراث يفتی، يا می گوید بعد وی گرفته ای مال بسيار، و من گفتم: کدام مال گرفته ام يا ميراث يافته ام؟ تو گفتی: فلان محدود، اين از تو اقرار بود به ملكی من و دعوی تو باطل بود.**»، آيا اين احتجاج وی صحيح است؟ گفت: جمله «**ميراث يافته ای**» حجت است؛ اما قول او «**گرفته ای**» حجت نيست، چون اقرار به ملكيت نيست.

ص ۴۴۳: از شيخ الاسلام درباره شهودی سؤال شد كه هر کدام می گفتند: «**گواهی دهمی كه فلان چيز از فلان است**»، آيا اين به منزل اين سخن هست كه «**ملك فلان است**». گفت: مشايخ در اين باره اختلاف دارند؛ اما عقیده ما اين است كه اين گواه ملكيت است.

ص ۴۴۴: از شيخ الاسلام درباره گروهی سؤال شد كه شهادت دادند كه فلان شخص، اين محدوده را به فلانی فروخت. آنها به فارسی گفتند: «**او را فروخت با حدها و حقه های وی**»، اما نگفتند «**به همه حدها و حقه های وی**». آيا اين شهادت درست است؟ گفت: بلی.

ص ۴۴۶: شيخ الاسلام در پايان يك محضر نوشت: اين صحيح نيست، به دليل اينكه دعوی در مقدار انگور است كه مقدارش معين است، اما رنگش معين نيست. و نوشت: «**ادند گواره انگور طایفی نيکو هر گواره ادند من**». و گفت: شرط است نوع لعل يا نوع سپيد معين شود. و همين طور نوشت: «**انگور خرمایی نيکو**». و گفت: شرط است كه گفته شود: «**خرمایی سپيد يا خرمایی سرخ**».

در پايان يك محضر [سخنان شهود] آمده است: خير. واللّه اعلم. علت را پرسيديم. گفت: در آن آمده بود: «**اين فلان بن فلان بن فلان مقرر آمد من بن فلان بن فلان را**»؛ اما در آن نيامده بود «**مقرر آمد به طوع**».

ص ۴۴۷: اگر دوزن در مجلسی حاضر شدند كه نام هر کدام آنها «**گلبادام**» بود ...

ص ۴۴۹: از شیخ الاسلام درباره صحت محضری (گواهی شهود) سؤال شد که مردی علیه مرد دیگری درباره اموالی که از آن جمله لباس بود و جنس و نوع و وصف و قیمتش را روشن کرده و شهادت داده بود، سؤال کرد. گفت: صحیح نیست، برای اینکه روشن نکرد «مردانه» است یا «زنانه؛ خرد» است یا «کلان».

ص ۴۵۶: درباره محضری (از شهود) نوشت: صحیح نیست؛ زیرا اصل دعوی به لفظ «سراچه» بوده و شهود به لفظ «خانه» شهادت داده اند.

ص ۴۶۰: اگر کسی پولی را به رسم مضاربه به شخصی در شهری دیگر سپرد. مدتی بعد صاحب پول درگذشت، برخی ورثه رفتند و پول را با قدرت «بالسلطانیة جبرا» گرفتند؛ اما به سایر ورثه چیزی ندادند، آیا آن شخص اهل مضاربه ضامن است: گفت خیر. به او (فقیه) گفته شد؟ اگر بقیه ورثه یا وکیل آنها علیه آن مضارب ادعا کردند و او گفت: «بدین دعوی که وی می کند مرا به وی و به موکلان وی چیزی دادنی نیست»، آیا این جواب کافی است؟ گفت: بلی....

ص ۴۶۳: در گواهی محضر آمده بود: «و این محدود ملک فلانه بود و حق وی در دست وی بود تا وقت مرگ و مرد و میراث ماند فرزندان خویش را فلان و فلان و فلانه را». گفت: باید می گفتی: «و میراث ماند این محدود را» یا می گفتی: «میراث ماندش».

ص ۴۶۴: در مورد دیگری درباره محضر شهودی آمده بود: «ملک فلان است و حق وی و در دست فلان به ناحق است». و نوشت که در آخرش نیامده بود: «و بروی واجب است که دست کوتاه کند و به وی سپارد».

ص ۴۶۷: سؤال شد از کسی که علیه مردی ادعا کرد که فلان زمین ملک اوست، و این شخص، به ناحق آن را در اختیار گرفته و واجب است که آن را تسلیم کند. آن مرد چنین گفت: «فحسب مرا این جای به وی سپردنی نیست». گفت: اگر همین را گفت و ساعتی ساکت شد، مدعی می تواند بینه اقامه کند؛ چون او به صراحت انکار نکرده و دلیلی هم نیاورده است.

ص ۴۶۸: اگر مردی ادعای طلبی از شخصی کرد و دیگران بعد از طرح دعوی او شهادت دادند که این قدر گرفت، آیا دعوی او باطل می شود؟ گفت: خیر، مگر آنکه قبل از ادعای او، شهود شهادت داده باشند که مبلغی را گرفته است؛ زیرا می تواند بگوید، بعد از طرح ادعا فلان شخص که مدعی علیه است، بخشی را پرداخت کرد. اگر به فارسی گفت: «یافته بودم ادندی [بخشی] از این مال»، نشان می دهد قبل از دعوی این مقدار را گرفته است [و دعوی او باطل می شد]؛ اما اگر گفت «یافته ام» تواند که بعد از دعوا گرفته باشد و به این ترتیب دعوی او باطل نخواهد شد.

ص ۴۷۰: شافعی مذهبی را یکی قاضی حکم کرد در مسئله القضاء علی الغائب، و این شافعی

مذهب، مردانشمندی را تقلید کرد و به تلقین وی کرد هرچه کرد. این حکم مقلد بود و درست بود یا نی؟ پدید کند تا ثواب بود.

درست نبود حکم وی، واللّٰه اعلم / حکم درست نی بود، اللّٰه اعلم

وما قوله رضی اللّٰه عنه: اگر یکی قاضی دیگر این حکم کرده ای او را امضا کند تا دانسته که این شافعی مذهب به تقلید کرده است، دیگری را باز آگاه شود تواند امضا کردن به اجتهاد خود یا نی؟ پدید کند تا ثواب بود

نی، واللّٰه اعلم / درست نی بود، امضا وی واللّٰه اعلم

وما قوله رضی اللّٰه عنه: اگر آن حکم شافعی مذهب نافذ آمده بود، و قیمی برپای کردند و املاک غائب در دست وی نهادند تا فروشد و وام غائب بتوزد، مستحقّی بیرون آمد و دعوی کرد به ملک آن املاک من خود را بر آن قیم این دعوی شنیده آید یا نی؟ پدید کند تا ثواب بود

تا خصم حاضر نی شود نی، واللّٰه اعلم / نی، واللّٰه اعلم

وما قوله رضی اللّٰه عنه: اگر این مدّعی دعوی چنین می کند بر این قیم وی از من غصب کرده است، و قیم جواب دهد می که اندر دست من امانت است، این امانت را به گواه درست کرده باید یا نی؟ چون دعوی غصب بر ذوالید کند وی خصم بود، و بدین که امانت درست کند خصومت از وی دفع شود یا نی؟ پدید کند تا ثواب بود

ص ۴۷۱: از وی دفع نی شود، واللّٰه اعلم / درست کردن امانت فایده نی دارد، واللّٰه اعلم

وما قوله رضی اللّٰه عنه: دعوی غصب به دعوی امانت که صاحب ید دعوی می کند، دفع شود از قیم یا نی؟ پدید کند تا ثواب بود.

نی، چون بر آن کس که به دست وی است می کند دعوی غصب، واللّٰه اعلم

نی واللّٰه اعلم کتبه محمد بن محمد

و کتبه محمد بن ابی سهل

وما قوله رضی اللّٰه عنه: قومی دعوی وقفی می کنند مردهی را که وقف جدّ ماست فلان بر ما که فرزندان و بیم و گواه گذارند به همین مقدار و می گویند که ملک واقف بود و وقف کرد و از دست خود بیرون کرد و بیان نکنند می که هر یکی را از این مدّعیان فرزند کیست تا واقف چه می گویند وقفی درست با شرایط وی این قدر بسنده بود یا نی؟ پدید کند تا ثواب بود.

نی واللّٰه اعلم / نی واللّٰه اعلم

وما قوله رضی الله عنه: اگر سپس درست کردن وقفی این دیه دیگری دعوی کند که یک تیراز این دیه حق من است به سببی درست و گواه گذارد. بسنده بود یا نی؟ پدید کنید تا ثواب بود.

نی بدین لفظ والله اعلم / آید والله اعلم

وما قوله رضی الله عنه: اندر گواهی برگواهی لفظ چگونه باید گواهی دهی برگواهی وی یا از گواهی وی؟ پدید کند تا ثواب بود.

گواهی دهی برگواهی فلان والله اعلم / نی از گواهی گوید و نی برگواهی به ابتدا و کتب محمد بن ابی سهل / لکن گوید گواهی می دهم که فلان بن فلان پیش من گواهی داد، و گواهی وی بگوید و بگوید که مرا گواه کرد برگواهی خویش و فرمود مرا گواهی دادن و اکنون گواهی می دهم بر گواهی وی. والله اعلم کتبه محمد بن محمد.

ص ۴۹۴: از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که در حضور جماعتی به شوهرش گفت: «هرچه مرا می بایست از تو یافتم»، بعد از مدتی او را طلاق داد، تقاضای مهریه کرد. مرد به این سخن او استناد کرد که تو اقرار کردی که مهریه از من گرفتی. دیگران هم نزد قاضی شهادت دادند، آیا قاضی باید حکم کند که مهریه را گرفته است؟ گفت: خیر. لفظ «می بایست» معنایش شامل آنچه بر او واجب بوده نیست و نمی تواند اقرار بر گرفتن مهر باشد.

از نجم الدین درباره مؤذنی سؤال شد که وارد بر گروهی شد و گفت: «صلوات کردم»، یکی به او گفت: «زن طلاق کردی»، مؤذن فکر کرد می گوید: «صلوات کردی»، گفت: آری. بقیه گفتند این اقرار به طلاق است. گفت: خیر، قول، قول مؤذن است؛ چون فکر کرده بوده که سؤال «صلوات کردی» بوده است.

ص ۴۹۵: از نجم الدین در درستی سندی سؤال شد که در آن آمده است: این مرد، آن زن را با این گفته حرام کرده است: «من او را هرگز به زنی نکرده ام». و قاضی به حرمت او رأی داده است. گفت: این رأی باطل است، برای اینکه انکار نکاح، به معنای حرمت نیست.

از نجم الدین درباره مردی مست سؤال شد که به زنش گفت: «تو بر من حرامی»، آیا حکم به حرمت او بروی می شود؟

از ابوبکر اسکاف درباره سخن کسی سؤال شد که به دیگری گفت: من هزار درهم از تو طلب دارم. او به فارسی گفت: «کیسه بدوز او کیسهش بدوز»، گفت: این اقرار نیست.

ص ۴۹۶: از ابوبکر درباره کسی سؤال شد که به دیگری گفت: «تو را بر من بنیست است»، امشکلی هست!، مقصودش از آن «سنجة المیزان» بوده است. گفت: حرفش قابل تایید نیست و باید توضیح دهد.

از ابوبکر درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «این گاو من تورا». گفت: این هبه است و بدون تسلیم، صحیح نیست. اگر گفته بود «این گاو من تورا است»، این اقرار بود و حتی بدون تسلیم هم صحیح بود.

[حکایتی در پای آویز کردن]

ص ۵۳۲: مردمان به رباطها به زیارت می روند و پای آویزمی کنند آن کس ها را که نورفته اند، و از وی دعوت می خواهند. شاید خوردن از آن دعوت یا نی؟ گفت: نشاید. پس گفت: و لکن اگر پای آویز چنان بود که خواجه امام ابوالحسن فاغی گفته است، روا باشد. گفتند: آن چگونه بود؟ آن گاه گفت: وقتی به زیارت خواجه امام ابوطاهر - رحمه الله - رفتیم، و خواجه امام ابوالحسن فاغی برجای بود، مردی بود در آن روندگان لقمان نام به حسین رفته بود. چون به رباط رسیدیم بروجه [ص ۵۳۳] طیببت خواجه را گفتیم که لقمان به رباط نو آمده است. ما را پای آویزمی باید؟ خواجه گفت که: این لقمان را از من کی تواند خریدن. من پنداشتم که بروجه طیببت چیزی می خواهد تا دعوت کند. استاخی کردم به جواب و گفتم: من بخرم. خواجه گفت: بهای ما گران است تو نتوانی دادن. گفتم: هرچند گران باشد بدهم. خواجه گفت: بهای ما آن است که راه آسمان گشاده داری و راه زمین ایمن داری و لشکرت را روزی بدهی و شفیع ایشان باشی و وفا آنجا طلب کنی که بیایی، و گاه گاه این عقبه ها را بست کنی. من گفتم: ای خواجه! من غلط برافتام این شغل من نیست؛ خواجه فضل کند و شرح این سخنان بگوید. خواجه گفت: راه آسمان گشاده داشتن آن بود که هرچه به تو رسد از خیر و شر، به حکم حق عزوجل حواله کنی، و کسی را از مخلوقان و ملامت نکنی؛ و راه زمین ایمن داشتن آن بود که همه خلق را از شر خویش ایمن داری؛ و سپاه را روزی دادن آن بود که اندام های تو سپاه تواند، چه سپاه مرد آن بود که ایشان را کار تواند فرمودن، پس اندام های خویش را به طاعت مشغول داری تا نعمت ابدی به دست آری؛ و شفیع ایشان باشی، یعنی خود را از حق عزوجل بخواهی و تضرع و زاری کنی تا بود که رستگاری بیایی، و وفا طلب کردن از آنجا که بیایی آن بود که هر طاعتی که بیاری مکافات آن از حق عزوجل طمع داری، و از هیچ مخلوقی هیچ چیز طمع نداری چه نیایی، و بست کردن آن بود که گاه گاه این عقبه ها را به زیر قدم آری، و به زیارت این خواجهان بزرگ بیایی، و ایشان را به حق عزوجل شفیع آری تا بود که مرادها هر دو جهانی بیایی والله اعلم.

ص ۵۳۵: از نجم الدین سؤال شد: «ترکمانی گوسبندان و بزبان به شهر اندر آورد، به شکست بر ترکمانی، تاوان واجب آید یا نی؟»، گفت: «آید، چون وی بیرون رانده است»

ص ۵۴۵: از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که در حق یک مُرده گفت: او فرد صالحی بود که مشروب نخورد، زنا و لواط نکرد. یک نفر گفت: «همه کرده است». آیا این قذف است؟ گفت: خیر، برای اینکه جمله «همه کرده است» اشاره به این افعال نیست. به فقیه گفته شد: اگر گفته بود

«این همه کرده است»، گفت: این قذف است. اگر گفت: «وی این همه کرده است» این هم قذف است.

ص ۵۵۳: از شیخ الاسلام درباره امانت داری سؤال شد که در وقت طلب امانت گفت: «افکندم»، آیا ضامن است؟ گفت: ضامن نیست «اگر گوید به قصد نیفکندم چه بیفتاد از من».

ص ۵۵۹: درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «این کنیزک خویش مرا بخش»، گفت: «فدای تو باد»، آیا شوهر، با این عبارت مالک کنیز می شود؟ گفت: خیر، این لفظ تملیک نیست.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «من باید که این غلام مرا بخش یا مرا فروشی، تا آزاد کنم». زن گفت: «از تو دریغ نیست». آیا این هبه یا تملیک است؟ گفت: خیر.

ص ۵۶۰: درباره زنی سؤال شد که مرد و دو فرزند از شوهر دیگر داشت. یکی از آنها در کنار قبر مادرش گفت: من مهریه مادرم را به شوهرش بخشیدم. به فرزند دیگر گفته شد: نظر تو چیست؟ گفت: «وی ما را چنان بابک نبوده که ما او را به یاد آریم». آیا این سخن به معنای آن است که او هم سهم خود را از مهر مادر بخشیده است؟ گفت: خیر.

ص ۵۶۱: از ابوجعفر است که گفت: اگر کسی به فارسی گفت: «این تو را است»، این اقرار است. اگر گفت «این ترا» هبه است، اما جز به قبض، محقق نمی شود.

ص ۵۸۹: از شیخ الاسلام ابوالحسن سؤال شد درباره سخن کفیل که به مکفول، به فارسی گفت: «زن از تو به سه طلاق که از من روی نکشی» بعد از آن بدهی به طلبکار پرداخت شد. آیا همچنان قسم باقی است که او را نبیند؟ گفت: خیر.

ص ۵۹۲: از ابوالقاسم درباره مردی سؤال شد که همسرش را طلاق بائن داد، سپس زن او را وکیل کرد تا نکاح صحیح تازه ای منعقد کند. آن مرد به جماعتی گفت: «فلانه را باز آورد به مهر مسمی»، آیا نکاح درست است؟ گفت: آری، و اینکه بگوید «باز آورد» یا «باز آوردم» فرقی ندارد.

ص ۵۹۷: از نجم الدین درباره بنده ای سؤال شد که به مولای خود گفت: «مرا آزاد کن تا هر چه بخواهی بدهم»، آزادش کرد. چه چیزی بر او واجب است بدهد؟ گفت: قیمت او.

ص ۵۹۸: درباره مردی سؤال شد که به بنده صغیر خود گفت: «این پسرک را دوازده هزار درم بها است»، آیا با این مبلغ آزاد می شود؟ گفت: خیر.

از ابوجعفر درباره بنده مردی سؤال شد که مندیل مولایش را گرفته زیرش گذاشت. مولی به او گفت: «بار خدای مرا دستار [عمامه] من می باید تا به زیر نهد». گفت: آزاد نمی شود.

ابونصر گفت: اگر مردی به بنده اش گفت: «یا سیدی»، آزاد نمی شود. همین طور اگر به کنیز خود

گفت: «ای کدبانوی من».

ص ۵۹۹: اگر مردی به بنده خود گفت: «ای آزاد مرد کجا بودی»، برخی گفته اند آزاد می شود، برخی می گویند نمی شود. از نظر ما، این درست است. وقتی می گوید: «آزاد مرد»، مقصودش انسانیت است نه عتق و آزاد کردن او.

ص ۶۰۰: از ابوبکر درباره مردی سؤال شد که به غلامش گفت: «تو آزاد تراز منی»، گفت: آزاد نمی شود. ابوبکر گفت: اگر مرد به غلامش گفت: «یا نیم آزاد»، آزاد می شود؛ گویی گفته است: نیمی از تو آزاد است.

ص ۶۰۱: از ابوالقاسم درباره مردی سؤال شد که به غلامش گفت: «تا تو بنده بودی به عذاب تو اندر بودم، اکنون که نیستی هم به عذاب تو اندرم». گفت: این اقرار به آزادی اوست.

ص ۶۰۴: از ابوبکر درباره غلامی سؤال شد که به مولایش گفت: «آزادی من پیدا کن»، مولا گفت: «آزادی تو پیدا کردم». گفت: آزاد نمی شود.

ص ۶۲۰: از نجم الدین درباره مال یتیمی سؤال شد که در دست وصی است. بچه پنهانی از او می گیرد. آیا این برای او حلال است یا حرام؟ گفت: «اگر به حاجت بردارد شاید و اگر به ناجایگاه به کار برد نشاید».

از نجم الدین درباره وارثی سؤال شد که کنار قبر مرده ای که از او به ارث برده، به او گفته شد: «آزاد کن گردن غریم اورا. گفت: وی خود آزاد است». بدهکار گفت: او مرا از بدهی معاف کرد. اما آن شخص گفت مقصودش از آزاد بودن، حریت حقیقی است؛ بحث دین و بدهی و معاف کردن نبوده است. نجم گفت: خیر، برای اینکه او خودش مقصودش را تفسیر کرد.

ص ۶۲۲: شیخ الاسلام گفت: اگر مردی به دیگری بگوید: «تیمار دار فرزند مرا سپس من»، اورا وصی در مال خویش کرده است.

از شیخ الاسلام درباره زنی سؤال شد که به چیزهایی وصیت شده، و در این باب گفت: «خویشان مرا یادگارا دهید از مال من»...

[کتاب السیر]

ص ۶۵۷: در مکتبه خانه کودکان در شهر نسف، این را به بچه ها آموزش می دهند: «توحید چیست؟ معرفت...» و در این نسخه آمده است: «از بروی کس نیست». آیا باید از خواندن این لفظ جلوگیری کرد و آیا این خطای فاحش است؟ گفت: در تغییر آن فتنه آشکاری است. بچه ها مطلب درست را می فهمند. توحید و معرفت و ایمان و اسلام نزد آنها یکی است... و کلم الناس

علی قدر عقولهم.

ص ۶۵۸: و اما این سخن (در متن آموزشی پیش گفته) «از بروی کس نیست» علمای قدیم این را به این معنا به کار می بردند که «از وی بزرگ تر کس نیست»، یعنی همان معنای «اللہ اکبر».

دو همسر با یکدیگر گفتگو می کردند. مرد گفت: این حکم شرع است. زن با عصبانیت گفت: «اینک شریعت را». گفت: مرتد شده است. باید مجبور بر اسلامش کرد و نکاح را تجدید نمود.

گروهی با هم بحث می کردند، یکی از آنان الفاظ کفریه کار برد. دیگری به او گفت: با این سخن، کافر شدی. او پاسخ داد: «کافر شده گیر». گفتند: «وزنت طلاق شد»، گفت: «طلاق شده گیر». گفت: این کفر و اقرار به طلاق است. بیشتر مشایخ درباره جمله «طلاق شده گیر» گویند با گفتن آن طلاق واقع می شود.

درباره کسی سؤال شد که کلاه مجوسیان بر سر نهاد و به او گفتند: کافر شدی. او گفت: «دل راست باید». آیا در گفتن این معذور است؟ گفت: خیر، کفر است.

درباره همسایه ای سؤال شد که از همسایه دیگر چیزی به امانت خواست. مرد به زنش گفت به او بده. نداد. مرد گفت: «تو را حق همسایه نمی باید؟ گفت: نی. گفت: حق شوی نمی باید؟ گفت: نی گفت: حق خدای نمی باید؟ گفت: [۶۵۹] نی، آیا کافر می شود؟ گفت: بلی. برای اینکه از قبول حقوق اللہ سر باز زده است.

درباره مستی سؤال شد که گفت: «لعنت خدای بر همه دشمن داران من باد». آیا کافر می شود، و آیا سخن او شامل انبیاء هم می شود که گناهکاران را دشمن می دارند؟ گفت: خیر، زیرا تصور او شامل این نیست و مربوط به کسانی است که در همان زمان او، با وی دشمنند.

درباره مردی سؤال شد که فاسقی را نصیحت کرد که توبه کند و با اهل فساد معاشرت نکند. او گفت: «از بعد این همه، کلاه مغان بر سر نهم». آیا کافر می شود؟ گفت: بلی.

درباره زنی سؤال شد که به شویش گفت: «کافر بودن بهتر از با تو بودن»، آیا کافر می شود؟ گفت: بلی، برای اینکه کفر را بهتر از بودن با شوی مؤمنش دانسته است.

درباره فاسقی سؤال شد که گفت: «هر که مستکاره نخورد وی مسلمان نیست». گفت: کافر می شود؛ چون این حلال کردن شراب است.

درباره مردی سؤال شد که فتوایی بر او عرضه کردند که مشایخ جواب آن را داده بودند و او در مقام رد آن گفت: «چه باز نامه فتوی آوردی»، آیا کافر می شود؟ گفت: بلی.

ص ۶۶۰: درباره شخصی سؤال شد که به یک ظالم فاسق گفت: هر روز صبح در حالی بیدار می شود

که خدا و خلق خود را آزاد داده و ستم می‌کنی. گفت: «خوش آرمی»، آیا کافر می‌شود؟ گفت: آری، چون راضی به اذیت خدا و خلق شده است.

درباره مرد جوانی سؤال شد که شراب می‌خورد. به او گفته شد: پیرشدی، چرا توبه نمی‌کنی؟ گفت: «کسی از شیر مادر شگبید؟» آیا کافر شده؟ گفت: خیر، برای اینکه عبارت او حالت استفهامی دارد و مانند سؤال است ...

درباره کسی سؤال شد که القاب وزیر را که زیاد بود شنید و گفت: «بسی نباید تا اینها خویشتن را از خدای عزوجل درگذراند» آیا با این سخن کافر شده است؟ گفت: خیر، زیرا نگفت «درگذرند» تا وصف او از خدای تعالی باشد.

درباره زنی سؤال شد که در وقت خشم به پسرش گفت: «یارب ای پسر»، آیا کافر می‌شود؟ گفت: خیر، برای اینکه به فرزندش نگفت «یارب».

درباره کسی سؤال شد که به دیگری گفت: «ای استغفرالله» یا گفت: «ای استغفرالله بچه»، آیا کافر می‌شود؟ گفت: خیر.

ص ۶۶۱: درباره دو نفری سؤال شد که با هم دشمنی داشتند و دعوت به صلح شدند، یکی گفت: «بت را سجد کنم و با وی آشتی نکنم»، آیا کافر می‌شود؟ گفت: آری.

از نجم الدین درباره ستمگری صحبت شد که مال مسلمان را به غیر حق می‌گیرد، مظلوم گفت: «آخر قیامت است بیندیش و شتم مکن». ستمگر گفت: «فلان خر به فلان قیامت اندر»، آیا کافر می‌شود؟ گفت: آری.

درباره کسی سؤال شد که بدهکار او را به حج رفت و برگشت؛ به طلبکار گفتند: بدهکارت آمد با عمره. گفت: «بگوی تا عمره را به فلان زن در نهد». قصد استخفاف عمره نداشت، بلکه به خاطر حقش بر او خشم کرده بود، آیا کافر می‌شود؟ گفت: خیر.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که مطلبی گفت. دیگری به او گفت: «سخن ناآفریده مگوی». گویند گفت: کافر شده و اعمال ناپوشیده، آیا چنین است؟ گفت: خیر، اگر مقصودش «از ناپوشیده و ناگفته، خبر مده» بوده است.

درباره کسی سؤال شد که در محله نصارامی رفت و جماعتی از فاسقان در خانه‌ای مشغول شراب خوردن و تار و تنبک زدن بودند. کسی که عبور می‌کرد گفت: «زهی کوی عشرت پاره رسن می باید بر میان بستن، و با ایشان در زده و دنیا را خوش زده»، و این جماعت نصرانی بودند، آیا کافر می‌شود؟ گفت: بلی.

ص ۶۶۲: از شیخ الاسلام درباره زنی سؤال شد که به او گفته شد «توحید می دانی؟» گفت: خیر، آیا نکاح او و همسرش باطل است؟ گفت: اگر مقصودش توحیدی است که بچه ها در مکتب می خوانند و اینکه آنها را در حفظ ندارد، ضرری به نکاح نمی زد؛ اما اگر مقصودش این است که وحدانیت خدا را نمی داند، مؤمن نیست و نکاحش صحیح نه.

از شیخ الاسلام درباره زنی سؤال شد که در بیماری و سختی و غصه و دست تنگی بود و گفت: «باری بدانمی که مرا خدای عزوجل چرا آفریده است، چون از مزهای دنیا مرا هیچ چیز نیست»، آیا کافر می شود؟ گفت: خیر، روایت از رسول است که فرمود: خدا به ملائکه فرمود: وقتی عبد من در سختی چیزی می گوید، آن را ننویسید.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به او گفته شد: مادرت را اذیت نکن. او گفت: «وی کافرتر از من است»، آیا این کفر است و زنش از او جدا می شود؟ گفت: بلی.

ص ۶۶۳: از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که به فرد متهمتی گفت: خداوند تو را به خاطر کارهای زشتت عذاب می کند. او گفت: «خدای را تو ساخته به خدای تا همه آن کند که تو گویی». آیا با این لفظ و نسبت دادن این صفت به خدای تعالی کافر می شود؟ گفت: آری.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که به دیگری گفت: «ای مردک»، او همان را به وی بازگفت و افزود: «اگر محمد مصطفی (ص) مرا مردک خواند فرو نگذارم و جواب باز دهمش که توی مردک هزار بار»، آیا با این سخن کافر می شود؟ گفت: آری.

از نجم الدین درباره کسی سؤال شد که از زنش چیزی خواست که معمولاً افراد از همسران می خواهند و تلاش فراوان کرد اما او تن نداد. وقتی عاجز شد، زن گفت: «باری پس نیامدی»، مرد گفت: «خدای عزوجل با زنان پس نیاید، من که پس آمیم»، آیا کافر می شود؟ گفت: آری.

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که به یک مرد یهودی زیبای چاق نگریست و گفت: «چون نغز جهود است و چون فربه. کاشکی من جهود بودمی تا او را بخواستم»، آیا با این سخن کافر می شود؟ گفت: آری.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: «ای جهود»، زن گفت: آری جهود گیر»، آیا کافر شده و برا او حرام می شود؟ گفت: آری.

روز عاشورا از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که کسی به او گفت: در ایام که ایام عاشورا است، نماز بخوان. گفت: «به خدای که بیش نماز بکنم و قرآن بخوانم چندین نماز کردم، و قرآن خواندم خدای جبابیت از من بر نداشت»، آیا با گفتن این سخن کافر شده و زنش از او جدا شود؟ گفت: آری، برای اینکه خشم برای خدای گرفته و این گفته است و حکم به نماز خواندن را رد کرده که این کفر است.

ص ۶۶۴: از نجم الدين درباره زنى سؤال شد كه خواست به منزل والدينش برود و همسرش را هم ببرد. مرد گفت: «**ايشان تا من خصومت كراسه** [خصوصت قرآن] **كنند نتوانم رفتن**»، زن گفت: «**مرد كراسه گير**». آيا با اين كافر مى شود و براو حرام است؟ گفت: آرى.

از نجم الدين درباره زنى سؤال شد كه گفت: «**لعنت خداى بر شوى دانشمند باد**»، آيا با اين كافر شده و بر شوهرش حرام مى شود؟ گفت: آرى.

از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه بر زنش سخت مى گرفت و زن مى گفت: «**آخر مسلمانم**». مرد گفت: «**لعنت بر تو و بر مسلماني تو**»، آيا كافر مى شود؟ گفت: آرى. لعن اسلام قبيح است و كفو آور.

از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه ستمى به او شد و چاره اى نداشت. گفت: «**در اينجا پاى خداى بايد گرفتن**»، آيا كافر مى شود؟ گفت: اگر مقصودش اين است كه خداى پاى دارد، اين تشبيه و كفر است؛ اما اگر مقصودش اين است كه راه نجاتى جز تمسك به خداى نيست، لفظش بد است، اما كافر نيست. مثل اين است كه در فارسى گفته مى شود: «**من در اين جاى پاى خواهه گيرم**».

ص ۶۶۵: از نجم الدين درباره مستى سؤال شد كه گفت: «**فلان در فلان زن خداى**»، آيا كافر مى شود؟ گفت: آرى، اگر زمين را از آسمان و مردان را از زنان تشخيص مى دهد.

از نجم الدين درباره كسى سؤال شد كه گفت: «**تا ما مى شويم بتر خداى با ما مى شود بتر، و چون ما شويم نيكوتر خداى با ما شود نيكوتر**»، آيا كافر مى شود؟ گفت: آرى.

از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه در ضمن سخنانش گفت: «**اين كارى است كه خداى را افتاده است**»، آيا كافر مى شود؟ گفت: خير، سخن زشتى است، اما كفو آور نيست.

از نجم الدين درباره شارب خمري سؤال شد كه در مجلس فساد به جماعتى از اهل صلاح گفت: «**بياييد اى كافران تا مسلماني بينيد**»، آيا كافر مى شود؟ گفت: بلى.

از نجم الدين درباره زنى سؤال شد كه از مجلس علم مى آمد. شويش گفت: «**از كشت آمدى؟**»، آيا اين كفر است و زن او بروى حرام؟ گفت: آرى.

از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه به زنش گفت: اولين مردى كه لباس دوخت، آدم بود. زن گفت: «**بس ما همه جولاه بچگان بوده ايم**»، آيا كافر شده و بر شوهرش حرام مى شود؟ گفت: آرى، چون قصد استخفاف آدم را كرده است.

ص ۶۶۶: از نجم الدين درباره مردى سؤال شد كه گفت: «**خداى عزوجل فلان را غصه مرا آفريده**

است»، آیا این کفر است؟ گفت: خیر، قصد تحقیر خلق الهی را نداشته از مردی بدش آمده است. درباره مردی سؤال شد که به همسرش گفت: فلان مقدار درهم، از فلان شخص برای من قرض بگیر. او گفت: دراهمی داری که پنهان کرده ای. همان را درآور، نیاز به قرض نیست. مرد گفت: دراهمی ندارم. زن گفت: دراهم تو را تکذیب می کنند. مرد گفت: «اگر پیامبران خدای بیایند و فرشتگان خدای بیایند و گواهی دهند که فلان را سیم نیست استوار نخواهی دانستن [کذا]؟ گفت: **نی**»، آیا با این سخن کافر شده و برشویش حرام می شود؟ گفت: آری.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که مرد دیگری را نکوهش می کرد: «چرا چنین گفתי بروی؟ فلان گفت: چون وی بیایع بود و مرا از وی چاره نبود، هرچه وی گوید من همان گویم اگر همه کفر گوید»، آیا کافر می شود؟ گفت: بلی.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که گفت: «فعل دانشمندان همان است و فعل کافران همان»، آیا کافر شده و زنش بر او حرام می شود؟ گفت: آری، برای اینکه او طبقه عالمان را با کفار برابر کرده است.

از زنی سؤال شد که به شوهرش گفت: «اگر تو را حمیت است و دین مسلمانی مرا با مرد بیگانه ننشانی. مرد گفت: آری مرا حمیت و دین مسلمانی نیست»، آیا کافر می شود؟ گفت: بلی.

از نجم الدین درباره معلمه ای سؤال شد که گفت: «تا قرآن آفریده شده است سیم پنج شنبدی، استاد نهاده شده است» [از وقتی قرآن خلق شده، همیشه اجرت روز پنج شنبه برای استاد بوده است]، آیا در نکاح او شبهه ای خواهد بود؟ گفت: قول به اینکه صفت الله مخلوق است، کفر است و حرمت بر او واقع می شود.

ص ۶۶۷: از نجم الدین درباره یک مجوسی سؤال شد که وقتی جزیه از او طلب کردند و پولی نداشت، از برخی مسلمانان قرض کرد تا جزیه بدهد. گفتند: قرض نمی دهیم تا مسلمان شوی. گفت: «اسب خواهم و سطوم و دو هزار غدرفی [غطفی] تا مسلمان شوم»، آیا این طور مسلمان می شود؟ گفت: خیر، مسئله این است، کسی که می خواهد مسلمان شود، مسلمان او محقق نمی شود مگر اسلام بیاورد؛ اما کسی که قصد کفر کند، فی الحال کافر شود.

درباره دو مردی سؤال شد که سخنانی میان نشان رد و بدل شد. یکی به دیگری گفت: «خدای عزوجل بردل تو ببخشد». دیگری گفت: «خدای عزوجل بردل تو ببخشد نه بردل من»، آیا با این کافر می شود؟ گفت: خیر، اگر تأویل درستی شود.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که خطاب به ابلیس گفت: «ای ابلیس! کار من بساز تا من هرگز تو را بی فرمانی نکنم، و مادر را بیازارم، و زن را بیازارم، و هرچه تو فرمایی آن کنم». او مست

و دیوانه نبود، بلکه عاقل بود، آیا با گفتن این کلمات کافرو زن او بروی حرام می شود؟ گفت: آری. ص ۶۶۸: از نجم الدین درباره زانی سؤال شد که در مطبخی جمع شده بودند تا نان فراوان بپزند، کار زیاد بود و روز کوتاه. ظهر رسید. یکی به دیگران گفت: برخیزید وضو بگیرید و نماز کنید. یکی گفت: «به هزیمت اندر بوق زدن چگونه بود»، آیا با این کافر می شود؟ گفت: اگر قصدش تحقیر شرع و نماز بوده، بله؛ اما اگر غفلتاً گفته و به خاطر کار زیاد، معصیت است، اما کافر نیست.

درباره مردی سؤال شد که گفت: «از بعد این زنا بکنم و لواطه بکنم و می بخورم و مقامری بکنم و هر فسادی که هست بکنم، از مسلمانی هیچ نیامد، دم مغی و کافری گیرم»، حکمش چیست؟ گفت: «کافر شده است و زنش بروی حرام شده است». باید به جبر مسلمانش کرد، اگر نشد، گردنش رازد؛ اگر مسلمان شد، نکاحش را باید تجدید کرد، با رضایت زن و نزد شهود.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که به کسی بدهکار بود. آن مرد تقاضای طلبش کرد و بدهکار تأخیر انداخت. طلبکار گفت: «بده! چه اگر ندهی به قیامت باید دادن. گفت: قیامت را برمی باید»، حکمش چیست؟ گفت: اگر قصد اهانت به قیامت را داشته، کافر شده است.

از نجم الدین درباره سخن مردی سؤال شد که به دیگری گفت: «فلان با تو راست نمی رود گفت: خدای نیز با وی راست نرود»، آیا کافر است؟ گفت: آری.

ص ۶۶۹: از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که گفت: رفتار من سبب می شود خود را بکشم. به او گفته شد: «مکن چه کافر میری». گفت: «پرت تا کافر میرم»، آیا کافر شده است؟ گفت: رضایت به کفر، کفر است.

از نجم الدین درباره زنی سؤال شد که گفت: «زَنار بر میان بندم و تو را نخواهم مرشوی خویش را»، آیا با این کافر شده است؟ گفت: آری.

از نجم الدین درباره مردی سؤال شد که او گفته شد: داخل رجب شدیم. گفت: «بعقبها در افتادیم»، آیا کافر می شود؟ گفت: اگر استخفاف به ماه های با فضیلت است، کفر است.

از نجم الدین سؤال شد: «مردی است که هر که او را می بیازارد مرآن آزارنده را بلایی پیش می آید؟ جواب داد که بود که بزرگی حرمت این مؤمن را بود، و بود که اتفاقی افتد و مرآزارنده را بند گرفتن، و مرآزرده را به خویشتن به غلط ناشدن بهتر بود». به نجم الدین گفته شد: «اگر این مرد را کسی به سخنی می گوید که او را خوش نمی آید؛ چون این مرد را بیماری یا زانی می رسید، آن مرد می گوید که، دیدید که از آزار من چه پدید آمد، این مرد را بدین خویشتن بینی بود یا نی؟». گفت: «بود». والله اعلم.

ص ۶۷۰: از نجم الدین درباره بچه ای سؤال شد که گریه می کرد. به او گفته شد: گریه نکن «چه

بابکت الله می کند»، آیا با این سخن کافر شود؟ گفت: خیر، تا ویلش این است که «بابکت عبادت الله می کند».

زنی به فرزندش گفت: چرا این کار را کردی؟ گفت: به خدا من نکردم. مادرش خشمگین گفت: «متو مو الله ات»، آیا کافر شود؟ گفت: خیر، معنای سخن زن این بود: «متو و مگفتن و الله ات». برخی مشایخ آن را کفر دانند.

مردی به دیگری گفت: «**خوارزمی تو یا مغ؟**»، گفت: مغ. خواستم جوابش را داده باشم، به کفر باور ندارم. او کافر شود.

مردی با زنی بدون حضور شهود ازدواج کرد و گفت: «**خدای را و پیامبر را گواه نهادم**»، کافر شود؛ برای اینکه معتقد است رسول غیب می داند و کسی این که این باور را داشته باشد، کافر است.

ص ۶۷۲: زنی نزد ابونصر دبوسی آمد و رقعۀ ای آورد که در آن آمده بود: نظر شیخ امام، درباره مردی که در حالت خشم به زنش گوید: «**آن روسبی که تو را زاد و آن بغا که تو را گشت و آن خدای که تو را آفرید**» چیست؟ آیا کافر می شود؟ به او گفت برود تا نامه را نگاه کند. دو بار آمد جوابش را نداد. سومین بار هم. بعد از پنج روز، همچنان زن می آمد. روز پنجم، رقعۀ را بر شاگردان خواند. برخی گفتند کافر شده است. شیخ نظر به کفر نداشت و گفت: «**آسان آسان از ریض مسلمانی کی توان بیرون آوردن**». [چطور می شود کسی را به آسانی از اسلام خارج کرد؟]. جمله «**آن خدای که تو را آفرید**» مبتدا است و خبر ندارد. شاید می خواسته مدح خدای کند. بقیه هم چنین است.

ص ۶۷۳: مردی کاری با دیگری داشت که حاجتش را بر آورد. او گفت: «**اگر تو نبودی من چه کردمی**». گفت: این را گفته چون انتظار نیکی از او داشته و ضرری ندارد.

مردی به دیگری گفت: «**دیدار تو بر من چنان است چون دیدار ملک الموت**». برخی گفته اند: کفر است؛ اما اگر مقصودش عداوت با ملک الموت است، کفر است؛ اما اگر مقصودش عداوت آن شخص است، خیر.

مردی به دیگری گفت: «**این فرامشت کرده خدای است**»، این کافر شده است.

مردی به کسی که از مریضی خوب شده بود گفت: «**فلان خراباز فرستاد**»، این کفر است؛ چون استهزای به امر خداست.

اگر کسی گفت: «**خدای بر آسمان آگاه است**»، کافر شود؛ چون تشبیه است. و اگر کسی گفت: «**دست خدای دراز است**»، این هم تشبیه و کفر است.

اگر مظلومی گفت: «**یا رب این ظلم میسند**»، برخی آن را کفر می کنند، برخی خیر. دلیل گروه دوم

اين است كه وصف ظلم به خدا نسبت نداده است. اگر گفت: «خداي عزوجل بر تو ستم كند چنان كه تو بر من ستم كردي»، اين كفر است.

ص ۶۷۴: اگر كسي گفت: «اگر خداي عزوجل فردي قيامت داد دهد من از تو داد بستانم»، اين كفر است؛ چون در آن شك دارد.

اگر كسي گفت: «درويشي بدبختي است»، كفر است؛ چون رسول ما، فقرا را اختيار كرد.

اگر كسي گفت: لا حول ولا قوة الا بالله «به جاي نان سود ندارد»، كفر است؛ چون اين جمله را سبك شمرده است.

اگر كسي گفت: «هر كه علم آموزدمي وي دستانها آموزدمي»، اين كفر است؛ چون استخفاف به شريعت كرده است.

اگر كسي به ديگري گفت: «فردا پگاه بيا. گفت: ان شاء الله بيايم»، او پاسخ داد «بي ان شاء الله بيايي» كفر است، گويي گفته است «بي آنكه خداي نخواهد بيايي»، نجم الدين گفت: صحيح اين است كه اين كفر نيست، و معنايش اين است «بي گفتن ان شاء الله بيايي».

اگر كسي گفت: «چه به كار است سبليت بست»، كفر است؛ چون استخفاف به سنتي از سنن رسول الله (ص) است.

اگر كسي اذان شنيد و گفت: «اين بانگ پاسبان است»، اين كفر است؛ براي اينكه اذان از شعائر اسلام است و كسي كه آن را خفيف بشمرد، حتماً كافر است.

ص ۶۷۵: اگر كسي خبر صحيحي از رسول خدا (ص) روايت كرد و جاهلي به او گفت: «اين سخنان كه را به كار آيد، درم بايد، علم، امروز كرامي به كار آيد»، اين كافر شود؛ چون علم [حديث] و اهل آن را خفيف شمرده است.

اگر كسي گفت: «خداي عزوجل باشد و هيچ چيز نباشد»، كافر مي شود؛ چون وجود بهشت و جهنم را هم منكر شده است... «مگر كه گويد: مراد من جانوران بودند بعد مردن و پيش از قيامت».

اگر كسي گفت: لا اله الا الله محمد رسول الله، و ديگري به او گفت «بر سبيل باز خنابندين: چه لا اله الا الله محمد رسول الله! يا گويد هزار بار لا اله الا الله محمد رسول الله، بر سبيل سبك داشتن، يا آيتي از قرآن را چنين گويد و فسوس كند»، كافر شود.

اگر كسي فاسقي را ببيند كه فساد مي كند، پس بگويد: «اين نيز راهيست و مذهبي است»، كافر شود.

اگر کسی به دیگری گفت: «اگر مرا خدای عزوجل بهیشت دهد، من بی تو نخواهم. یا گوید: بی تو در نیایم» کافر شود؛ چون هدفش رد خواست خداوند است.

همچنین است اگر کسی گفت: «اگر مرا فرمان بهیشت آید من با فلان اندر نیایم یا با فلان بهیشت نخواهم».

همچنین اگر کسی گفت: «اگر همه بهیشت مرا دهند نخواهم، چه دیدار خدای عزوجل خواهم».

ص ۶۷۶: اگر کسی آشکارا فسق و شراب خوری و مانند آن دارد و گفت: «مسلمانی آشکارا باید»، کافر شود.

اگر به کسی گفته شد: نماز بخوان. و او گفت: «فلتبان بود که نماز کند و کار بر خویشتن دراز کند»، کافر می شود.

و اگر کسی در پاسخ همان بگوید: «که تواند این کار پیش بردن»، کافر شود. همچنین اگر گفت: «از بهر ما دیگران می کنند». برای اینکه همه اینها استخفاف به امر خداست. و نیز اگر بگوید: «سر نماز نشسته ام» یا گفت: «باش تا ماه رمضان بیاید تا نماز کنم».

اگر مردی به او گفت: «نماز کن تا حلاوت نماز کردن بیابی و برکت وی»، و آن فاسق پاسخ داد: «تو خود چند گاه نماز بمان تا خوشی تناسایی نماز ناکردن بیابی»، یا گفت: «خردمند به کاری اندر نیاید که به سر نتواند بردن و من می دانم که به سر نتوانم بردن، من خود به آغاز اندر نیایم» در همه این موارد کافر شود، حتی اگر قصدش شوخی باشد.

کسی که گفت: «چندین گاه باز نماز می کنم چیزی بر سر نمی آید»، کافر شود؛ چون خلاف آیه «قد افلح من تزکی» کرده است.

ص ۶۷۷: کسی که گفت: «رحمانا با ما سر به سر»، کافر شود.

کسی که گفت: «رو با خدای عزوجل جنگ کن»، به گفته اکثر علما کافر شود.

اگر کسی گفت: «کاشکی زنا و لواطت حلال بودی»، کافر شود. یا گفت: «کاشکی بت پرستی حلال بودی». زنا و لواطه در هیچ دینی حلال نیست.

اگر گفت: «کاشکی می حلال بودی»، کافر نیست؛ برای اینکه زمانی حلال بوده است. همین طور اگر آروز کند ربا حلال باشد، کافر نشود؛ همین طور مناکحه خواهر و برادر.

اگر گفت: «کاشکی روزه به ماه رمضان فریضه نبودی»، به خاطر گرسنگی و تشنگی کافر نمی شود.

اگر گفت: «این روزگار مسلمانی در رییدن [کذا] نیست، این روزگار کافری کرد نیست»، کفر است؛

چون کفر را بر مسلمانی ترجیح داده است. [مصحح این را به عربی چنین درآورده است: «هذا ليس اليوم الذي تعيش فيه كالمسلم، هذا هو اليوم الذي تعيش فيه كالكافر»].

ص ۶۷۸: کسی که نمازهایش را سر وقت نخوانده و همه را یک جا قضا می کند، کسی به او می گوید: این کار نکن. آن فاسق گوید: «وام دار جمله یابد، دوستر دارد»، کفر است؛ چون شریعت را استهزاء کرده است.

اگر به کسی گویند: چرا نماز نخوانی، گوید: «نماز چیزی نیست که کنده شود»، کافر شود.

اگر به کسی گویند: چرا نماز نخوانی، گوید: «نمی کنم»، کافر شود، مگر آنکه بگوید: «مرادم آن بود که به گفتار تو نمی کنم»، این فاسق است؛ اما کافر نمی شود.

اگر کسی به دیگری بگوید: «الم تنزیل را گریبان گرفته ای بیوسته» یا گفت: «قل هو الله احد را پوست بردی از بسیاری خواندن»، کفر است؛ چون قرآن را سبک شمرده است.

اگر کسی به دیگری گوید: «تفشله مخور، چه آب رویت برود، چه خدای عزوجل گفته است: فتفشلوا و تذهب ریحکم»، کفر است.

همچنین اگر کسی به دیگری گوید: ای کوتاه تر از انا اعطیناک»، کافر شود.

همچنین اگر کسی به دیگری چیزی گوید و او پاسخ دهد: «یس به دهان مرده اندر من»، کافر شود.

اگر کسی گفت: «سبحان الله والحمد لله را پوست بردم» یا دیگری گفت: بخوان «الهیکم»، و او گفت: «سر بینی پاک کن»، کافر شود.

ص: ۱۶۷۹ اگر کسی دیگری را با تعبیر «ای خداوند» یا «ای بار خدای» خطاب کرد، برخی آن را کفر می کنند و این عقیده مشایخ بخارا است.

ص ۶۸۰: اگر کسی با زن مسلمانی ازدواج کرد که پدر و مادرش را به اسلام می شناسد، و می داند که آنها قرآن را فرا گرفته اند، اگر در وقت ازدواج - درباره ویژگی اسلام از آن زن سؤال نکند، اشکالی ندارد؛ اما اگر کسی با زنی ازدواج کرد که پدر و مادرش را نمی شناسد و درباره آنها در تردید است، شایسته است از زن بپرسد: اسلام را برای من وصف کن. اگر گفت: نمی دانم، معلوم می شود که مرتد است و روشن می شود که نکاح بین آنها نیست؛ اما سزوار است به آن زن بگوید:

«من مقزم که خدای عزوجل یکی است، موصوف به صفات سزا، منزّه از صفات ناسزا، و همه پیغامبران گزیدگان خداوندند، و بندگان خداوندند، و همه فرشتگان بندگان خداوندند، و گزیدگان خداوندند، و همه کتاب ها که خدای عزوجل وحی کرد به پیغامبران همه حق است، و

همه کلام خداوند است ناآفریده، و قیامت هرآینه آمدنی است، و زنده گرداند خدای عزوجل همه آدمیان و پریان و دیوان را روز قیامت؛ نیکان را بهشت دهد جاودانه، و بدان را عذاب کافران را جاودانه، و آنها از مؤمنان که باایمان بوند اندر مشیت خداوند بوند عزوجل، خواهد ناعذاب کرده بیامرزدهشان و بهشت فرستد، و خواهد به قدر معصیت عذاب کندشان و باز بدهدشان، و بهشت جاودان با همه نعمت و تقدیر نیکی و بدی از خداوند است عزوجل. آن گاه او را بگوید که اعتقاد تو همین است؟ چون گفت هست، مسلمان بود، و اگر گوید نی مسلمان نبود، و میان ایشان نکاح نبود، تعلیم کندش مسلمانی، و بیاموزد، آن گاه باز نکاح کند گر خواهد. و گر گوید: من همچنان می دانستم و لکن برشمردن و عبارت کردن ندانستمی، زیان نداردش.

از شیخ سؤال شد: «معرفت چیست؟ و توحید چیست؟ و ایمان چیست؟ و اسلام چیست؟ خدای را عزوجل شناختن به هستی معرفت است، و دانستن مر خدای را عزوجل بیگانگی توحید است، و اقرار زبان [ص ۶۸۱] با تصدیق دل بدین هردو ایمان است، و قصد برین باشیدن تا مرگ، اسلام است».

شیخ دیگری گفت: ایمان اقرار است به هستی خدای تعالی به استوارداشت دل، و توحید اقرار است به بیگانگی خدای عزوجل به استوارداشت [دل]، و اسلام اقرار است به بی چونی و بی چگونگی خدای عزوجل به استوارداشت دل. چون این هر سه اقرار با تصدیق دل در یک تن جمع شود، نام دین گیرد.

اگر کسی خبر از مرگ کسی دارد و گفت: «وی خدای را عزوجل بایسته تر بود»، کفر است. اگر کسی گفت: «من پیغامبرم»، کافر می شود. «هر چند گوید: مرادم آن بود که پیغامبر مردمانم، چه مطلق این لفظ بر رسولان و انبیا افتد».

ص ۶۸۲: دو نفر با یکدیگر دعوا کردند، یکی به دیگری گفت: «این حرام زاده است و هر چه خدای را عزوجل به نام این بنده است، و نام این مرد محمد است»، آیا کافر شود؟ گفت: خیر، مگر آنکه نیت او محمد مصطفی (ص) باشد.

مردی از بدهکار، تقاضای طلبش را کرد، او انکار کرد. طلبکار گفت: «اگر وی خدای جهان شود بستانمش»، کافر نشود. اگر گفت: «اگر پیغامبر خدای عزوجل شود بستانمش»، کافر نشود؛ اما جمله شنیعی گفته است.

ص ۶۸۳: مردی در بلخ گفت: «گبرگی کردن بهتر از جنایت کردن»، شیخ ابوالقاسم گفت: کافر شده است. به او گفتند «به نادانی گفت»، پاسخ داد: جهل عذر نمی شود.

کسی که گوید: «مرا باری از نماز و روزه شتاب گرفت»، کافر شود.

کسی گناه صغیر کرد، به او گفتند توبه کن؛ گفت: «چه کرده‌ام که توبه کنم، نه زنا کرده‌ام و نه می‌خورده‌ام»، کافر شود. توبه از صغیره و کبیره فرض است.

کسی که در میان سخنانش گفت: «شکیبایا خدای»، کافر شود؛ «چه شکیبایی بر رنج بود و هر که خدای را عزوجل بدین صفت داند کافر بود، و آنچه آمد است اندر نام‌های خدای عزوجل صبور، آن به معنی حلیم است».

مردی به زاهدی گفت: «بنشین تا از بهشت زاستر نیفتی»، در نظر اکثر علما کافر شود.

کسی به دیگری گوید: «یا یهودی»، و او پاسخ دهد «آری همچینیم»، کافر شود؛ چون خودش اعتراف کرده است. [ص ۶۸۴] اگو گوید: «اگر همچینمی با تو سخن نگویم یا با تو صحبت ندارم»، اگر با حالت انکار گوید، ضرر ندارد؛ اما اگر صورت اعتراف داشته باشد، کافر شود. اگر گوید: «اگر همچینیم با من سخن مگوی»، کافر نشود.

اگر مردی به چهارپایش گفت: «ای کافر خداوند»، کافر نشود. «چه ستور به بسیار خداوند کشته بود و نیز صورت بندد که بگردد» [مصحح عبارت اخیر را به عربی چنین آورده: لان اکثر الدواب تذبح لله ولا تطیع ان یقام (الذبح)]. شاید معنای آن این باشد که بسیاری از ستوران برای خداوند ذبح می‌شوند، و تسلیم امر خدا نیستند؛ پس می‌شود آنها را به این معنا کافر خداوند خواند. والله اعلم

اگر فاسقی در وقت فسقش گوید: «شاد باد آن کس که به شادی ما شاد است، و کم و کاستی آن کس باد که شادی ما غمناک است»، برخی گویند: کافر شود، برخی خیر.

اگر کسی گفت: «خدای بی‌غو کیست که از وی بترسم»، کافر شود.

اگر کسی این روایت را نقل کند که «بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة»، و جاهلی به مزاح گوید: «اینک گور و منبر! بهشت کو»، کافر شود.

همین‌طور اگر از رسول روایت شود که او حلوا دوست می‌داشت و جاهلی بگوید: «این حجت شکم پرستان است»، کافر شود. [پایان موارد از کتاب السیر]

ص ۶۹۶: سؤال شد: معنای این سخن مردم به یکدیگر چیست؟ «مبارک باد؟»، گفت: معنایش این است: «توفیق دهاد تا به توفیق وی بر طاعت باشی».

ص ۶۹۷: درباره معنی روایت رسول (ص) سؤال شد: اذا دخل اول لیلۃ رمضان فتحت أبواب الجنان و غلقت أبواب النّیران و صفت مردة الشیطان... «و جواب دیگر گفت: هر چند دیواندر این ماه بسته شود، آن کس که او را یازده ماه شاگردی کرده بود، یک ماه بی وی یگان یگان کار تواند

کردن. و ديگر معني غل آن بود، هرچه همه روزوي بدود و وسواس كند و بناشايست افكند، چون شبانگاه وقت روزه گشادن بود استغفار كند، همه آمرزيده شود و رنج وي ضايع شود، چنان كه به خبر آمده است: لكل صائم دعوة مستجابة عند الافطار».

از صفحه ۶۹۸ تا ۷۵۳ كتاب مجموع الحوادث، مواردی از كتاب البيوع از امام ابوالحسن علی بن سعید رستفغنی آمده است كه در مقاله ای ديگر (بنگرید مقالات تاريخی، «من چون قصابی موشان نكرده ام، چه دانم» بر اساس كتاب فارسيات مختصر فوايد الرستفغنی، ص ۴۰۵-۴۱۵) آورده ایم و در اینجا از ذكر آن موارد صرف نظر می كنیم.